



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

زن

از دیدگاه شریعت اسلام

مألف

فاطمه حسینی اصفهانی

شعبان العظم (۱۳۰۰)

بجری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زن از دیدگاه شریعت اسلام

نویسنده:

فاطمه حسینی اصفهانی

ناشر چاپی:

حکمت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	زن از دیدگاه شریعت اسلام
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۸	پیشگفتار
۱۰	سرآغاز
۱۵	بخش اول
۱۶	بخش دوم
۲۷	بخش سوم
۲۷	اشاره
۳۱	حضرت استاد آية الله العظمى آقای فانی مدظله
۵۱	بخش چهارم
۷۵	بخش پنجم
۱۰۰	بخش ششم
۱۳۵	بخش هفتم
۱۷۷	درباره مرکز

زن از دیدگاه شریعت اسلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: زن از دیدگاه شریعت اسلام/تالیف فاطمه حسینی اصفهانی

مشخصات نشر: قم: حکمت، 1363.

مشخصات ظاهری: 169ص.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: 9296016

شعبان المعظم (1400)

هجری

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

نام کتاب : زن از دیدگاه شریعت اسلام

تألیف : فاطمه حسینی اصفهانی

چاپ اول : شهریور 1363

تیراژ : 5000 نسخه

چاپ حکمت - قم

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

به تجربه ثابت شده که در ادوار مختلفه تاریخ بشریت و جامعه های گوناگون، کمالات عقلانی آن جوامع از ایده ها و همچنین پدیده ها با یکدیگر اختلاف داشته اند.

که اختلاف افکار و اخلاق بحدی شدت پیدا کرده که بحد تباین رسیده و در دوره ما چشم ها و گوش ها باز و شنوا است که رژیم های کمونیستی نقطه مقابل امپریالیستی است که رژیم اول بنام گدا پروری نیروی ثروت را می گوید و کشورها را در سطح کارگری نگاه داشته و از کمالات معنوی و ازدیاد نیروی مال که بمنزله خون پیکر اجتماع است محروم میدارد و رژیم دوم بنام نادان کوبی يك طبقه مخصوص را در رده اول اجتماع قرار داده و بنام های استبداد گرانه لردی و جنتلمنی و همانند این ها مسلط بر طبقات مستمند می نماید و می بینی در کشورها و سنت های اجتماعی، زن در گوشه ای مانند مرغ پر و بال شکسته عضو آرامش دهنده غریزه بهیمی مرد و ابزار زداينده آلودگی های حوائجی مردانست و در گوشه دیگر ملکه و پادشاه است اگر چه آگاهی و شعور هم نداشته باشد، و شگفت انگیز تر آنکه می بینیم در يك مذهب خاص دو طرز فکر متفاوت نسبت به یک از دو دسته مذهب شناس پدید می آید و چون کتاب ما به نام، (المرأة والاسلام - یا - زن از دیدگاه شریعت اسلام است -

با توجه به روایات وارده در این موضوع از خودمان شروع کرده و بخواست خداوند عالم به خودمان ختم می‌نمائیم و می‌گوئیم که در همین مذهب حنیف جعفری که شعبه ایست از دین مقدس

اسلام دسته از فقهاء مذهب شیعه علاوه بر اینکه به زن خطاب

ضعیفه می‌نمایند در فتوای خود صدای زن را بیشتر از پنج کلمه جائز الاستماع نمی‌دانند و دسته دیگر استعمال آلت سنگین جنگی را هم نه تنها بر او جایز بلکه در موارد ضرورت واجب می‌دانند و این خادمه حقیره بنام ف - س از اندیشه های تابناک ،

مرجع عالی قدر حضرت آیه الله فانی دام ظلّه العالی

استمداد و پیروی کرده و هدیه ای برای هم صنف خودم زنان و دختران شیعه مذهب، تهیه کردم، شاید خدمتی گرچه بسیار ناچیز به این صنف لطیف و عزیز نموده باشم .

و خدا شاهد و گواه است که از روی وجدان می‌گویم این هدیه ناچیز را ملخ و از روی دل و واقع هدیه التّملة ای بیش نیست مگر صاحب دلی روزی، برحمت کند بر حال درویشان دعائی .

اصفهان شعبان المعظم 1400

ذره بی مقدار شناخته شده به فاطمه حسینی

ص: 2

در هر موضوعی از موضوعات جهاتی پیدا و ناپیدا وجود دارد و اشخاص سطحی نگر بجهات پیدا و روشن هر موضوعی قناعت می کنند. ولی اشخاص باطن نگر مشتاقند که با دید واقع بین در اعماق و درون چیزها فرو شده و با کاوش های علمی از اسرار باطنی هر موضوعی و موجودی اطلاع پیدا کنند و از اینجاست که فلسفه عبارتست از معرفت به اشیاء بطور احاطه کامل ، و چون بیش مجموعی نسبت به ما سوی الله برای آدمی میسر نیست بود.

در فلسفه قید آورده اند ، بقدر الطاقة البشرية یعنی درست است که فلسفه معرفة الاشیاء است جز آنکه توان بشر محد و دید است و اسرار خلقت نامحدود و چقدر خوب گفته است شاعر :

بهر پایه ای دست چندان رسد *** که آن پایه را حد پایان رسد

چوپایان پذیرد حد ممکنات *** نماند در اندیشه دیگر حیات

و از اینجاست که ما مکرر گفته ایم در قضاوت دقت کامله لازمست که قاضی با علم کامل و شناخت کامل بررسی کند خصوصیات قضیه را و سپس حکم صادر کند.

ملاحظه کنید که در حکومت و قضاوت میان مردم ، امام (علیه السلام) اعلام خطر فرموده که حکومت ، عهد الهی است و برای پیشوائی ثابت است که علم داشته باشد و کلمه علم اگر چه بر زبان به آسانی جاری

می شود ولی در سینه ها کمتر یافت می گردد .

چون علم در قضاوت ها عبارتست از دانش بقانون های آسمانی و تحصیل آن علم عبارتست از اتصال سینه عالم به علم الله ازلی چون احکام الله می باشد .

و ألعالم بالقضاء دانای به قضاوت را گویند و قضای اسلا تطبیق احکام الله است در خارج و مراد از این چند جمل اینستکه اگر کسی بخواهد حکمی نسبت به چیزی یا کسی بکند ناچار بایستی تمام ابعاد آن چیز یا شخص را دریافته و سپس حکم کند و چقدر این معنی را با يك مثال بسیار ساده محمد بلخی در مثنوی بیان کرده که فیلی در شهر کوران مورد دستمالی قرار گرفت و هرکس دست به عضوی از آن اعضاء نهاد و فیل را به مشابه همان عضو تعریف نمود.

و بنابراین شخص دانا و زیرك و در عین حال با انصاف و عادل نباید يك بعدی نگر باشد و به تعبیر آن شاعر :

عید می این همه گفتی هنرش نیز بگو :

و به تعبیر شاعر عربی :

قل لِّلَّذِي يَدْعِي لِلْعِلْمِ فَلَسَعَةً *** حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ ،

یعنی بگو به آنکس که در علم فلسفه یابی ادعای علم می کند مطلبی را حفظ کردی ولی مطالبی از تو پوشیده ماند .

و چون کتاب ما درباره شناخت زن از دیدگاه اسلام و وظائف

ص: 4

او است ما مثال را از او آورده و بخودش ختم می نمائیم باینطور که پوشیده نیست که نوع بشر شعبه ایست از جنس حیوان و میان او و حیوان جامع هائی است که در فلسفه بنام جنس تعبیر می شود و میان او و سایر حیوانات امتیازی هست که در فلسفه به آن فصل گویند (جدا کننده و تمیز دهنده) و می گویند که انسان حیوانیست ناطق و نوع انسان دو شعبه میشود که بنام دو صنف خوانده می شود یعنی صنف مرد و صنف زن و بدیهیست که این دو صنف هم دارای جهات مشترکه مانند اعتدال قامت و احساس یعنی مشترکات باطنی و ظاهری هستند و نیز دارای جهات اختصاصی می باشند که از ناحیه جهات اختصاصی از یکدیگر جدا می شوند و شخص عاقل و با فطانت و با دیانت باید به زن از هنر دو دیده نگاه کند و به تعبیر دیگر در حق او يك بعدی قضاوت نکند و آنانکه در جهت افراط و تفریط درباره زن قضاوت می کنند برای او دو سنخ وظیفه که کاملاً با یکدیگر متضاد است و تباین دارد ، تعیین می نمایند. و شما خواننده عزیز اگر زن های شرقی ساکن در خاور دور را که مسلمانند در حجاب های محلی ببینید و چند ثانیه بعد هم ممکن باشد زن غربی را که به آخرین متد خود نمائی رسیده ببینید بهت زده خواهید گفت آیا این زن است یا آن؟!

و این نیست جز آنکه اولی جهات اختصاصی را تقویت داده و برای حفظ عفت زن او را در پرده سیاه به تمام معنی پوشانیده

تا از نظر نامحرم محفوظ باشد، و دومی بعد بشری او را در نظر گرفته و بواسطه همپایه قرار دادنش با مرد، راضی به نیم برهنگی آن شده ولی زن از نظر کتاب و سنت موجود پستکه هر دو بعد او ملاحظه شده و ما بخواست پروردگار عالم شناخت این رو بعد و وظائفی که هر کدام از این دو بعد دارند را در ضمین بخش هائی بیان می کنیم.

و قبل از آنکه شروع به آن بخش ها بکنیم بطور اشاره برای مطالب کتاب فهرستی تنظیم می نمایم و می گوئیم در سرآغاز توضیح دادیم که شناخت کامل هر موضوعی بستگی دارد به آشنائی به تمام جهات آن موضوع و موقوف است به معرفت هر حیثی از حیثیات باطنی و ظاهری آن، یعنی بررسی کامل از شئون مختلف آن موضوع. پس ما کتاب خود را به بخش های گوناگون تقسیم کرده. و پیش از ورود در آن بخش ها فهرستی از مجموعه اقسام یاد داشت می کنیم.

بخش اول - زن چه موجودیست؟

بخش دوم - آیا محبت به زن از دیدگاه سنت چه حکمی دارد

و محبت به زن چه اثری را دارا میباشد؟ و محبت انحرافی به او چه فسادى را در بر دارد؟

بخش سوم - آیا به راستی سنخ زن به معنائیکه در ذهن ما ترسیم یافته ضعیفه و زیون و ناقص العقل است و استعداد و رشد عقلانی و اخلاقی و سیاسی و صناعی در او منتفی است یا نه؟.

ص: 6

بخش چهارم - آیا زن را باید زندانی کرد و او را از فعالیت های اجتماعی دور داشت و با او حتی مشورت هم نکرد؟

بخش پنجم - در بیان احکامی است که دلالت به انحطاط مقام و منزلت زنان دارد و پاسخ ما از آن احکام .

بخش ششم - در بیان اینکه در زن و مرد استعداد هر کمالی وجود دارد و در شرع اسلام از زن هم تکامل بسمت معارف و اخلاق و اعمال صالحه خواسته شده و این بخش به چهار دسته از آدله تکمیل می شود.

اول - وجدان خارجی .

دوم - عقل

سوم - قرآن

چهارم اخبار

بخش هفتم - در بیان وظائف اختصاصی زن از نظر اسلام است .

ص: 7

ناگفته روشن است که زن و مرد در بسیاری از شؤون مادی و معنوی با یکدیگر اختلاف دارند .

اما جهات تساوی مادی و معنوی در این دو صنف ظاهر و آشکار است که جسم زن و مرد در اعتدال قامت و چشم و گوش و سایر اعضاء و جوارح مساوی میباشد و نیز در روح و نفس ناطقه و سایر صفات نفسانی برابرنند و اما جهات اختلاف جسمی و روحی در این دو صنف احتیاج به تذکر ندارد و کسیکه می خواهد درباره زن و وظائف او در اجتماع بحث کند بایستی این دو بعد را جدای از یکدیگر ملاحظه کند یعنی وظائف زن را از ناحیه مشترکات بین او و مرد با دیده جامع بینی بیان کرده و وظائف زن را از ناحیه امور مختصه به زن با نظر اختصاصی تشریح نماید و آنان که دارای نظر يك بعدی هستند یقیناً انحراف فکری پیدا کرده و به طرف افراط و تفریط سیر می کنند مثلاً کسیکه در زن اعضاء و جوارح و نیروی حیوانی و عقلانی می بیند می گوید زن باید در تمام شؤون کار با مرد شریک باشد و آنکس که به بعد اختصاصی او نظر می دارد برای حفظ عفاف او که مایه عائلی بشریست او را چنانچه در پیش گفتار و سر آن از اشاره کردیم از صحبت با مرد منع می نماید و نظر دو بعدی نظر اسلام است که می بینیم از باب نمونه در قرآن مجید سخن گفتن با زن را منع نکرده ولی نرمش گفتار را از او گرفته و می فرماید فلا تخضعن بالقول و بدون

فاصله علتش را هم که جذب غریزی مرد با ناجوانمرد انگی استذکر فرموده و می فرماید فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَبْلِهِ مَرَضٌ (الاحزاب - 33) و سخن گفتن مرد را با او نه بنحو عریان و بلکه در پشت پرده حجاب اسلامی جائز دانسته و می فرماید: فاسألوهن من وراء حجاب (الاحزاب 52) از پشت پرده از زن ها سؤال کنید .

بخش دوم

در بیان محبت به زن و حکم آن از نظر اسلام و توضیح این بخش موقوف است بر ذکر روایات وارده در آن مطابق با آنچه شیخ حر عاملی رحمه الله علیه در وسائل در باب سوم از مقدمات نکاح جمع آوری فرموده است ، باب استحباب حب النساء المحللات و اخبارهن به و اختیارهن علی سایر اللذات استحباب دوست داشتن زنان حلال و اخباری راجع به دوستی زنان و خبر دادن به آن ها از محبت و ترجیح آنان بر دیگر لذت ها .

(1) - محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى العطار عن عبد الله محمد عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن عمر بن يزيد عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال ما أظن رجلاً يزاد في الايمان خيراً الا ازداد حباً للنساء كليني به سند متصل خود روایت کرده از امام ششم (عليه السلام) که گمان نمی کنم مردی را که زیاد بکند در ایمانش خیری را مگر اینکه دوستی در حق زنان را زیاد تر می نماید توضیح اینکه اعتقاد مرد بمعارف الهیه هر چه فزون تر شود قلب او با زن بیشتر مانوس شده و او را بیشتر دوست دارد تا با یگانگی به اهداف مقدسه

دین مبین اسلام برسند و دوئیت صنفی مانع از همکاری کردن آنان با یکدیگر نشود و خلاصه اینکه مرد با ایمان با نظری کودکانه به زن نگاه نمی نماید و در مسائل روحی و اخلاقی و شغلی با زن همکاری می کند و درعین حال از آمیزش های نامرغوب شرعی اجتناب پذیر است .

(2) - عن علی بن ابراهیم ابن هاشم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن اسحاق بن عمار عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال من اخلاق الانبیا حب النساء و به سند خود از اسحاق بن عمار روایت کرده که امام ششم (علیه السلام) فرمودند دوست داشتن زنان از اخلاق پیغمبران است توضیح اینکه راهنمایان حق تعالی راهنمایان، نوع بشرند نه صنف مردان و بنابراین مردان را منحصرأً مخصوص به محبت ننموده و به زن با دیده الفت می نگرند و او را از آموزش احکام و معارف محروم نمی نمایند و نیز زنان کانون تولیدند و محبت غریزی با آنان نیز بهره دارد که بقاء دودمان بشری باشد .

3- وعنہ عن ابیہ وعن ابن ابی عمیر عن بکاربن کردم وغیر واحد عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) جُعِلَ قرۃ عینی فی الصلوة ولذتی فی النساء .

و او به سند متصل خود از امام ششم (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده قرار داده شده در نهاد من نماز نور چشم من و لذتم در زنان باشد توضیح اینکه دو اتجاه رویارویی در نبی اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده یکی توجه بحق تعالی که

اتجاه معنوی و خلودی است و یکی دیگر توجه به جنس لطیف که خمیره مهر است و اتجاه با و عاطفه آور است و بالاتر اینکه در سابق گذشت زن کانون تولید است و برای بقاء نسل بشر محتاج إليها است .

(4) عن محمد بن يحيى عن سلمة ابن الخطاب عن علي ابن حسان عن بعض اصحابنا قال سألتنا ابو عبد الله (عليه السلام) أى شئ الذ قال فقلنا غير شئى .

فقال هو ألد الاشياء هو مباضعة النساء محمد بن يحيى به سند خود از بعضی از راویان روایت کرده که سؤال کرد از ما امام ششم (علیه السلام) که لذیذترین چیزها چیست؟ و ما هرکدام چیزی را گفتیم پس حضرت فرمود لذیذترین چیزها آمیزش جنسی با زنان است چون آرامش دادن به غریزه جنسی لازمه تکوینی خلقت بشر است .

(5) - وعن عدة من اصحابنا عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن الحسن ابن ابي قتادة عن رجل عن جميل بن دراج قال قال ابو عبد الله (عليه السلام) ما تلذذ الناس فى الدنيا والاخرة بلذة اكثر لهم من لذة النساء و هو قول الله عزّوجل زين للناس حب الشهوات من النساء و البنين و القناطير و المقنطرة من الذهب و الفضة و الخيل المسومة و الانعام و الحرث ذلك متاع الحيوة الدنيا والله عنده حسن المأب (آل عمران 13) ما در بیان مضمون این حدیث شریف ناچار بعضی از مفردات الفاظ وارده

در آنرا تشریح می‌نمائیم اول کلمه تلذذ الناس که فعل ماضی است و چون ماء نافیه دارد معنایش لذت نبرده اند می‌باشد، ولی چون آخرت را هم ضمیمه نموده است در اینجا این فعل منسلخ از زمان می‌باشد و این در صورتی است که بگوئیم افعال بحسب وضع لغوی دلالت بر زمان دارند که قهراً در وقتی از فعل ماضی یا مضارع قصد إنشاء شد که در زمان حال تحقق می‌پذیرد باید زمان از این دو فصل جدا باشد مثلاً در جمله بعثت کتابی بدرهم یا ابیعت کتابی بدرهم یا أزوجك نفسی بایستی مجاز در کلمه قائل باشیم که استعمال فعل باشد در معنای حدیثی تنها و دلالت بر زمان که ماضی و مضارع است از او سلب شده باشد، ولی اگر گفتیم که فعل بحسب وضع قانونی دلالت ندارد بر زمان بلکه این دلالت بستگی بقرائن و خصوصیات دارد راه نزدیک تر و مطلب واضح تر می‌شود که ما تلذذ الناس فی الدنیا والآخره معنایش این است که لذت آدمیان چه در دنیا و چه در آخرت بیشتر از لذت بردن از زنان نیست.

دوم - قنطار در لغت کیل و پیمانه را می‌گویند منتها کیل‌ها از جهت کمی و زیادی لفظهای گوناگونی دارد و این مخصوص به لغت عرب نیست زیرا در فارسی خودمان هم می‌گوئیم يك جام یا يك پیمانه یا يك جوال و هر کدام از این الفاظ به کم و زیادی وزن شده در این اوزان بستگی دارد و در لغت عرب هم برای موزون‌های کم وزن رطل و برای موزون‌های متوسط کلمه گر و برای موزون‌های با

وزن زیاد کلمه قنطار را می آورند و باید معلوم باشد که این الفاظ در زمان های گوناگون و بلکه مکان های گوناگون مختلف می شود مثلاً يك کرّ هزار و دویست رطل عراقی و نهصد رطل مدنی و ششصد رطل مگی است و رطل که همان پیمانانه باشد که ما در فارسی با و لیترا گوئیم در سه کشور سه طور موزون دارد و از اینجاست که در المنجد می گوید قنطار وزنی است که موزون آن به اختلاف زمان ها مختلف می شود .

ولی معلوم می باشد که قنطار پیمانانه پر از مال را گویند و بسیار روشن است که اگر آنچه در آن باشد طلا و نقره باشد مال فراوانی خواهد بود و لذا در زیر نویس های فارسی قرآن معنای القناطیر المقنطرة را مال های بسیار برهم نهاده ذکر کرده که مسلماً از ظرف به مظروف است سوم کلمه الخیل است که اطلاق می شود . بر دسته های اسب و در اغلب اسبان را هوار و اصیل را خیل گویند

چهارم، سوم، عبارت است از عرضه نمودن چیزی با تعیین قیمت آن و اگر گفتند فلان چیز ارزیابی شده در غالب استعمالات مراد شان این است که آن چیز قیمتش زیاد است. و بعد از بیان این مفردات می گوئیم که جمعی از مفسرین یا از باب زهد اینطور خیال کرده اند که آیه مبارکه زین للناس تا آخر در مقام نکوهش از دنیا است و دلیل آن کلمه حُسن الماب است که آیه به آن ختم می شود غافل از اینکه دو کلمه بر خلاف پندار آنان در این آیه مبارک وجود دارد و جمله حسن الماب کمک به مفاد آن دو جمله می کند

نه آنکه منافات با آن دو جمله داشته باشد .

جمله اول زین می باشد که معنای آن جلوه داده شده می باشد چون این تزئین اکتسابی نیست که از صنع بشر باشد و قابل نکوهش باشد بلکه این تزئین صنع الله است و بیان صُن-ع الله مناسبت دارد با مدح نه با توبیخ و جمله دوم متاع الحیوة الدنيا است یعنی زندگی دنیوی محتاج به بهره بهره ای از طعام نباتی و حیوانی نباشد و آمیزش جنسی و انس به فرزندان در این زندگی نباشد این زندگی مرگ است پس از کلمه متاع همان معنای حقیقی اش باید مراد باشد که بهره است همانند سایر مشتقات آن مانند متعه و استمتعتم .

و اما منافات نداشتن حُسن الماب با این دو جمله از اینجاست که خالق دو عالم برای بشر نیک بختی دو سرا را خواسته و تعبیر به کلمه عنده که دلالت بر خلود دارد با التزام إعلام خطر است برای آنان که دنیا و لذایذ آن آخرین ایده و هدفشان می باشد و حال می گوئیم امام ششم (علیه السلام) می فرماید لذتی در دنیا و آخرت برای بشر بیشتر از لذت بردن از زنان نیست فرمایش خداوند اینست که می فرماید زینت داده شده برای مردم گرایش به خواهش های درونی از زنان و فرزندان و ثروت های هنگفت از زر و سیم و دسته جات اسب های قیمتی و نیز چهارپایان که از آنها بهره برده می شود و زمین های کشاورزی ، اینست بهره های زندگانی در این جهان و بازگشت نیک نزد خداوند است که ابدیست و بنابراین

ص: 14

زینت های دنیوی و موجبات بهره مندی جهان هستی ، اگر چه مرغوب و مطلوب و موافق شهوات انسانی است جز اینکه شخص عاقل باید حیات جاودان را مورد خواست عقلانی خود قرار داده، و مغرور به چهار روزه حیات دنیوی نشود وزن و فرزند و مال و منال او

را از یاد خداوند متعال و اعمال پسندیده و اخلاق حمیده و تعهد و مسئولیت در برابر احکام الهیه فردی و عائلی و اجتماعی باز ندارد خدایش رحمت کند صادق ملا رجب را که می فرماید :

همواری این کوچه مرا سر بهوا کرد *** آسایش دل غافلم از یاد خدا کرد

و این شعر تراوش اندیشه کسی است که در محتوای آیه مبارکه إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَافٍ (سوره انسان) در نظر گرفته باشد چنانچه در سابق مکرراً ذکر کردیم ولی هر بعدی را به اندازه ارزش آن بعد مورد اعتنا و قرار بدهد نه آنکه برای اعتناء به اهم مثلاً، آخرت دست از مهم مثلاً زن و فرزند بردارد و یا برعکس و لذا در زمان نبی اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) جمعی نظر به زهد در دنیا دست از زندگی عائلی برداشتند و عهد موکد به قسم با یکدیگر برای ترک خانه و زن و فرزند نمودند و بعد از آنکه بستگانشان شکایت نزد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بردند حضرت آنان را دعوت و ترغیب به زندگی داخلی فرمود .

و آنان قسم خود را عذر برای نپذیرفتن پند حضرت آوردند و آیه

ص: 15

لا يؤاخذكم الله باللغو في أيمانكم - بقرة - 225 و مائدة 82 نازل شد که دلالت دارد بر لغویت قسمی که متعلق آن زهد به دنیا باشد که عقلاً مستلزم لغویت ترک دنیا است و از آنطرف قصه شداد و نمرود و فرعون و قارون در پیشانی تاریخ ثبت و ضبط است که دنیا طلبان چه عقوبت هائی داشته اند و خدا دانا است که تا چه زمان این عقوبت ها پایدار باشد زنگ خطر - بحسب آن ماله اخلده سوره همزه 3 برای آنان که یکسره دل بدنی بسته اند کافی است و نتیجه اطاله سخن در این حدیث این است که بر حسب طبیعت و خلقت بایستی از زن لذت مشروع برد ولی نباید تا حد غفلت از بازگشت بحق تعالی باشد خداوند همگان را به صراط مستقیم که حد وسط است بین افراط و تفریط و چپ و راست هدایت فرماید .

(6) - و عنهم (یعنی العدة) عن احمد عن عثمان بن عیسی عمرو بن جمیع عن ابی عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) قول الرجل للمرأة إني أحبك لا يذهب من قلبها ابداً .

و به سند متصل خود از امام ششم (علیه السلام) روایت کرده که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده سخن مردی که به زن بگوید ترادوست دارم از قلب آن زن بیرون رفتنی نیست .

(زیرا زن خمیره عاطفه است و نیز خوش باور است)

(7) محمد بن علی بن الحسین با سنده عن أبي مالك الحضرمي عن أبي العباس قال سمعت الصادق (عليه السلام) يقول العبد كلما

إزداد للنساء حباً إزداد في الايمان فضلاً .

و شيخ صدوق (ره) بسند خود از ابي العباس روايت کرده که گفت شنيدم از حضرت صادق (عليه السلام) که فرمود بنده گوش بفرمان خدا هر اندازه که دوست دارد زنان را به همان اندازه ايمانش افزوده می شود.

و علت آنست که گرويدن بحق تعالی موجب اتصال معنوی است به احکام او و از احکام خدا تعميم آموزش و عدل در توزيع خيرات در دو صنف زن و مرد است .

و آگاه نمودن همگان است از کليه شوون حياتی و بالاتر اين که کارخانه آدم سازی و تکوينی و قانونی ، زنانه .

(8) - و باسناده عن ابن فضال عن يونس بن يعقوب عن سمع أبا عبد الله (عليه السلام) يقول أكثر الخير في النساء .

و باز بسند خود از يونس بن يعقوب از شخصی روايت کرده که امام ششم (عليه السلام) فرمود بيشتر خوبی ها در زنان است.

توضيح آنکه چون کانون اولی ایده های ، بشری ، دامن تربيتی مادران است اگر در ابتداء امر روح بی آلا يشطفل در مکتب دانش و کمال و خير خواهی که همان دامن مادران است رشد کند جامعه رو به ترقی و تعالی رفته و سير کمالی خود را بخوبی به آخرين درجه ترقی می رساند .

(9) - محمد بن ادریس فی آخر السراير نقلاً من کتاب رواية ابن قولويه عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال كل اشد لنا حبا اشد

محمد بن ادریس بطور ارسال از امام ششم (علیه السلام) روایت کرده که فرمود هرکس ما را بیشتر دوست بدارد زن و شیرینی را بیشتر دوست دارد .

توضیح آن که چون این دو موجود زن و شیرینی دو مایه حیاتی معنوی و مادی می باشند لازم است نسبت به آن ها عنایت و توجه داشت بدین بیان که زن گرمی روح را تأمین می کند و به روان آدمی انرژی معنوی تزریق می کند و حلواء (شیرینی) گرمی مزاج را تأمین کرده و برای مواد سوخت شده بدن بدل ما تحلیل می گردد و از این جهت برای پیشبرد در کار نیرو، طلب، ماده سازنده می باشد .

باید دانست که پاره ای از احادیث بطوری مضامینش مقام زن را پائین نشان داده که روشنفکران زمان ما یا غربد وستان افراطی ما را مورد سرزنش قرار داده اند که اسلام مقامی برای زنان قائل نیست .

ولی ناگفته نماند که آنان از میزانهای علمی و الگوهای استنباطی و قواعد اجتهادی ما بی اطلاعند و این بی اطلاعی خود را سبب توییح سنت های ما قرار می دهند .

و توضیح آنکه ما در بیرون آوردن احکام از خزائن اخبار اهل بیت (علیه السلام) به سه چیز اساسی احتیاج داریم .

اول - سند یعنی طریقی که با اعتبار باشد و ما را بگفتار پیشوایان

خود برساند و این یک امر قانونی است زیرا اگر کسی ناشناخته یا دروغ گو به شما خبری بدهد مسلماً بدون تحقیق نخواهید پذیرفت. و ما وقتی بگوئیم این سند معتبر است معنایش این

زمان ما مسلماً است که از امام که متن حدیث به او متصل میشود تا زمان فاصله زمانی بسیار است و معقول نیست شخص اولیکه متن نام برده را شنیده رویا روی ما قرار گرفته و آن متن را بازگو نماید و طبعاً در آن زمان های گذشته افراد متعددی که دهن بدهن و گوش بگوش شنیده و گفته باشند وجود داشته و در خلال آنان اگر يك نفر ضعیف القول باشد یا ناشناخته این سند یعنی این طریق از اعتبار ساقط است و خواهی دانست که روایات اسقاط زن سندهای خوبی ندارند.

دوم - گویائی متن بدین توضیح که باید اصل گفتار از امام (علیه السلام) روشن و گویا باشد یعنی طوری نباشد که در آن اجمال و ابهام وجود داشته باشد و باید گفت که این گونه احادیث درباره زبونی زن داخل در قسم دوم است یعنی اجمال و ابهام دارد چنانچه خواهی دانست و اگر متن حدیثی با متن دیگر معاند و معارض باشد مورد قبول نیست آری اگر متنی مطلق باشد و متنی مقید این دو گفتار با یکدیگر تضادی نداشته و باصطلاح، جمع دلالی دارند .

مثلاً اگر متنی بگوید آب بیاور و متنی دیگر بگوید آب شیرین بیاور هر دو را می گیریم و آب شیرین می اوریم و از این قبیل است موردی که

متنی اجمال متن دیگری را ببرد که ما بدین طرز عملیه نام حکومت

تفسیریه داده ایم .

سوم - نداشتن مانعی برای بیان واقع از طرف امام (علیه السلام) از قبیل خوف بر خورد دشمنان ائمه (علیهم السلام) با دوستان آنان یعنی امام (علیه السلام) در مقام بیان حکم واقعی باشد و کلام از روی تقیه نباشد .

بخش سوم

اشاره

در بیان اخباری که توهم ضعف و زبونی زن از آنها شده و آن اخبار را مرحوم صاحب وسائل در باب چهارم مقدمات نکاح جمع نموده و می فرماید باب کراهة الافراط فی حب النساء و تحریم حب النساء

المحرمات (محمد بن یعقوب عن عدة من أصحابنا عن احمد بن ابی عبد الله عن ابیه عن سلیمان بن جعفر الجعفری عن ذکره عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ما رایت من ضعيفات الدين ما و ناقصات العقول اسلب لذی لب منکن کلینی (ره) به روایتی ضعیف از حضرت صادق (علیه السلام) از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمودند به زنان ندیدم کسانی به ضعف دین و نقص عقل که بیش

از شما زنان عقل دانایان را سلب نمایند.

و این حدیث از جهت سند ضعیف است چون قطع نظر از مناقشه در حال سلیمان جعفری کسی را که از او روایت کرده ناشناخته است. چون کلمه عن ذکره یعنی از کسی که سلیمان او را یاد کرده بدیهی است که آن کس نزد ما مجهول است .

و بنابراین چگونه می توان این توییح عجیب را که عبارت است از تعبیر

ص: 20

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از نیمی از اجتماع مؤمن زنان مسلمان به ضعفیات الدین و ناقصات العقول پذیرفت و بالا تر آنکه آنان را زداینده عقل عقلاء دانسته با وجود آنچه معروف است چه مردی بود کز زنی کم بود؟ آری کسی که دچار شهوت شد اسیر فریب زن می شود جز اینکه اطلاق ذولت بر چنین کسی خطا است و پیغمبر از خطا مبراء است .

(2) - و عنهم - یعنی العدة ، عن احمد عن الحجال عن غالب بن عثمان عن عقبه بن خالد قال أتیتُ ابا عبدالله (علیه السلام) و خرج إلى ثم قال یا عقبه شغلنا عنک هؤلاء النساء .

و نیز از عقبه بن خالد روایت کرده که فرمود خدمت امام ششم (علیه السلام) شرفیاب شدم و حضرت به بیرونی تشریف آوردند و فرمودند ای عقبه این زنان ترا از ما مشغول داشتند و مانع از ملاقات تو از ما شده اند و در جواب از این روایت می گوئیم این روایت قطع نظر از مناقشه (اشکال) در حال حجاج و غالب و عقبه مطلبی است خصوصی و گفتاریست که به شخص خاص امام (علیه السلام) فرموده اند و مضمون آن چیزی نیست جز اظهار محبت به آن شخص و ابراز رغبت به ملاقاتش و اینکه گرفتاری به زنان او را از فیض زیارت آن به حضرت محروم داشته ، و آیا اشتغال به زنان از عقبه مذموم بوده یا نه معلوم نیست و بر فرض اینکه مذموم باشد مذمت بر شخص خاص دلالت بر یک قانون کلی ندارد .

و ما را می سزد که به مرحوم صاحب وسائل عرض کنیم که آقا در کجای

این حدیث زبونی زن و یا کراهت زیاد روی در محبت او و یا حرمت محبت بزن های نامحرم نهفته است که شما آن را در زیر این عنوان آورده اید؟

(3) - محمد بن علی بن الحسین قال مر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) على نسوة فوقف عليهن ثم قال يا معشر النساء ما رأيت نواقص عقول أذهب بمقول ذوى الألباب منكن انتي قد رأيت أنكن أكثر ودين اهل النار عذابا فتقربن إلى الله ما استطعتن فقالت امرأة منهن يا رسول الله ما نقصان ديننا وعقولنا؟

فقال أمّا نقصان دينكن فالحيض الذي يصيبكن فتمكث أحد منكن ماشاء الله لا تصلى ولا تصوم و أما نقصان عقولكن فشهادتكن انما شهادة المرأة نصف شهادة الرجل .

صدوق (ره) بطور اطلاق یعنی بدون ذکر سند روایت کرده که پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) گذارشان به جمعی از زنان افتاد و فرمودند ای گروه زنان من کم عقل تر و ناقص تر از شما در دین ندیدم که دین عقلاء را ببرد و می بینم که عذاب شما از جهنمیان بیشتر است آنگاه زنی از آن میان پرسید کمبود دین و عقل ما از چیست؟ حضرتش فرمود کمبود دینتان از عادت زنانه شما است .

که خدا بمشیت تکوینیه خواسته در ایام حیض نماز و روزه را ترك کنید و کمبود عقلتان در اینست که شهادت شما نصف شهادت مردان است .

و جواب از این حدیث از چهار جهت مورد بحث قرار می گیرد

اول - از جهت سند که مرسل است و مرسل معتبر نیست .

دوم - آنکه زنانرا از بین برنده عقول دانسته در حالی که عرض شد شهوت بی جای مرد است که او را اسیر زن میکند و همین شهوت

اگر در زن پیدا شد بیشتر در مقابل مرد سر تسلیم فرود می آورد و تاریخ بشریت شاهد فریب خوردگان بسیاری از زنان می باشد که ناجوانمردان آنان را حتی گاه به وعده های پوچ فریفته اند .

و کوتاه سخن اینکه اگر عقل باشد زن در مقابل مرد و مرد در مقابل زن تسلیم نمی شوند .

سوم - در این روایت آمده که عذاب زن ها از عذاب مردها بیشتر است و این مضمون یقیناً صحیح نیست چون افرادی از مردان همانند ، شداد ، فرعون، یزید، شمر و هیتلر و ناپلئون و بدعت گذاران و جادوگران در بین مردان هستند که سنخ زن با تمام جنایت های متصوره در او به عظمت جنایت های این قبیل مردان

نمی رسد .

چهارم - اینکه در این روایت نقصان دین را ترک نماز و روزه در ایام حیض دانسته در حالیکه حیض از ناحیه نظام خلق برای ایام حمل و شیرخوارگی و رضاع مایه تغذیه جنین و نوزاد و در غیر ایام حمل تنقیه خون فاسد است وانگهی قانون خلقت مربوط به خدا است و چیزی که خواست خدا باشد تکوین از پیغمبر خدا مورد سرزنش می شود و نیز نهی خدا در ایام حیض از نماز و روزه قانون شرعی خداوند است و اگر زن به

ص: 23

این قانون عمل کند یعنی در ایام حیض ترك حضور پروردگار بنماید بایستی مورد تحسین قرار بگیرد نه توبیخ و از همه بالاتر اگر نقصان دین نماز و روزه نگرفتن بفرمان خداوند باشد نه آنکه خدای ناخواسته نافرمانی پروردگار یعنی ترك نماز و روزه در ایام پاکی باشد، این، نقصان دین زن را خوار و زبون و ضعیف و بی مقدار نمی کند، و همانند نشسته نماز خواندن پا شکسته و ترك قرائت از شخص لال است.

و اما نقصان عقل که در این حدیث تفسیر شده است در ذیل آن بطور حکومت تفسیری بر نصف میزان بودن شهادت زن در باب قضاء و رفع خصومات است جواب از این نقص اینکه

حضرت استاد آية الله العظمی آقای فانی مدظله

در مباحث اصولی خود اینطور فرموده اند که مخبر صادق اگر خبری داد قبول کردن آن يك حکم از تکالیف شرعیه نیست بلکه هر عاقلی بالفطرة از شخصی که مورد وثوق باشد خبرش را قبول کرده و بکار می بندد که اگر شخص صادق القول به عاقل گفت ای فلان این راهی را که می روی بعکس مقصود منتهی می شود، آن شخص عاقل می پذیرد و این پذیرش محتاج تعبدی نیست و بعبارت دقیق علمی حجیت خبر واحد موثوق تعبدی نیست .

بلکه عقلانی است آری شارع مقدس در این قاعده عقلانی در موارد متعدده تصرفاتی نموده و این تصرفات از روی مصالحی است که

بدان ها اشاره می شود در ضمن بیان چند نمونه .

اول - شهادت زنان را در اموری که مربوط به خود آن ها سمت یعنی از صفات اختصاصی آنان است مورد قبول قرار داده و بلکه اقرار آنان را نسبت به حالات اختصاصی آنان بجمله (هن مصدقات) مورد تصدیق قرار داده و شهادت آنها در بکارت (عذره) و حیض و حمل و ولادت بچه از فلان زن قبول کرده است .

دوم - شهادت زنانرا بطور کلی و در بسته و یکجا در باب حدود نپذیرفته زیرا بنای شارع در حدود بر تخفیف امر است و این صنف را که فاقد الشهادة قرار داده بجهت تخفیف است و از اینجا است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) میفرماید ادر ثوالحدود بالشبهات یعنی تا بشود حدود را بشبهات مسکوت عنه قرار بدهید و چون کارهای محرمانه بیشتر بر زنان بر ملا می شود ، همانند زنا که اگر شهادت زن پذیرفته شود در مورد آن ، ثبوت آن بیشتر محقق می گردد و این بر خلاف تخفیف در این موضوع است پس شهادت زنان را نپذیرفته و شاهد صدق ما اینکه در ثبوت زنا چهار مرد عادل (همانند انگشت در دهان فروشدن) بایستی ببینند و شهادت دهند تا به ثبوت برسد و از اینجا است که تاریخ حلو ، ثبوت زنا را به شهادت نشان نداده بلکه هر چه ثابت شده با اقرار بوده و پذیرفته نشدن شهادت زن در ثبوت هلال (رویت ماه) در شب اول ماه برای اهمیت دادن به این امر است که ثابت شدن اول ماه برای حج یا روزه گرفتن یا عید فطر باشد

ص: 25

و آسان تر بودن روئیت هلال از مردان بواسطه قوت قوه باصره و امکان رویت ماه برای مردان آمری است واضح و روشن .

سوم - شهادت زنان را در مورد وصیت حتی اگر يك نفر باشد البته در يك چهارم وصیت پذیرفته و در غیر این مورد که باب قضاوت باشد قرار دادن شهادت او را نصف شهادت مرد برای این است که صفت عاطفه در زن قویست و ممکن است که عاطفه در مورد شهادت در زن اگر چه عادل باشد صدق کلام را بگیرد و نقص عقل که تفسیر شده است به تنصیف شهادت عبارت است از غلبه بر منطق و مغلوبیت عقل در برابر عاطفه و بتجربه ثابت شده که زن در هیجان های روحی کنترل اعصاب را از دست داده و در امر صدق گفتار مسامحه می نماید و عمده کلام در قبول نکردن این خیر ضعف سند آنست .

و اگر بگویند مگر نه اینست که این مطلب در نهج البلاغه موجود است که زنان ناقصات العقول و الایمان می باشند چنانچه در خطبه هشتاد موافق ضبط صبحی الصالح ص 115 و موافق ضبط فیض الاسلام چاپ جدید ص 178 دارد (ومن کلام له علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء)

معاشر الناس إنَّ النساء نواقص الایمان نواقص الحفظ ، نواقص العقول ، فاما نقصان ایمانهم فقعودهن عن الصلوات و الصیام فی ایام حیضهن واما نقصان عقولهن فشهادة امراءتین كشهادة الرجل الواحد واما نقصان حظوظهن فمواریثهن علی الانصاف

ص: 26

فاتقوا شرار النساء وكونوا من خيارهن على حذر ولا تطيعوهن في المعروف حتى لا يطمعن في المنكر .

از سخنان آن حضرت عليه السلام است که پس از خاتمه جنگ جمل در نکوهش زن ها می فرماید (گویا تویخ و سرزنش عائشه

پیروان او نیز منظور باشد.)

ای مردم زنها از ایمان وارث ، و خرد کم بهره هستند ، اما نقصان ایمانشان بجهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض و جهت نقصان خردشان آنستکه گواهی دوزن بجای يك مرد است و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آن ها نصف ارث مردان می باشد پس از زن های بد پرهیز کنید و از خوبانشان بر حذر باشید و در گفتار پسندیده از آن ها پیروی نکنید، تا در گفتار ناشایسته طمع نکنند. و جمع زیادی از علماء نسبت به نهج البلاغة فرموده اند فوق کلام المخلوق و دون کلا الخالق ، و یا بعضی از فضلاء که به خیال خود دقت در اسانید کرده اند و در اغلب موارد اشکالات آنها در رجال و اسانید شیعه بیجا و مجرد مناقشا آنان قابل جواب است در مورد نهج البلاعة إفراط و زیاده روی کرده و می گویند اشکال در سند نهج البلاعة بی مورد است و خلاصه سخن آنان اینکه چگونه ممکن است این کتاب عظیم الشانرا کمسند علمی علی بن ابی طالب (علیه السلام) است در جهان علم و ادب نادیده گرفت و آن را حجت ندانست

جواب

گوئیم که در کتاب عبد الله بن عباس حضرت استاد آية الله فانی دام ظلّه تحلیل فرموده اند نهج البلاغه را و ما فشرده ای از آن تحقیق را در اینجا بیان می کنیم و آن اینکه در مورد نهج البلاغه د و نظریه متخالف در دو قطب افراط و تفریط وجود دارد که حد وسط این دو قطب نظریه مختار استاد است .

نظریه اول - از نویسنده مصری احمد امین که صاحب کتاب فجر الاسلام وضحی الاسلام و المهدی و المهديه است می باشد که می گوید نهج البلاغه از مخترعات سید رضی است که او بجای سید شیخ ذکر کرده و دلیل این نظریه را اصطلاحات فلسفی موجود در نهج البلاغه را گرفته و بطلان این نظریه را کلام نبی اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا) به ثبوت می رساند زیرا علم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اکتسابی نیست بلکه آلهی و آسمانی می باشد و يك همچنین علمی در دانستن اصطلاحات فنون مختلفه بشریت محتاج به استاد و کتاب نیست و وقتی علمی بن ابی طالب (علیه السلام) باب علم نبی (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد سنوال از اینکه او اصطلاحات فلسفه پیش از دخول فلسفه یونان در کشورهای اسلامی از چه منبعی بدست آورده ؟ و منبع اودر این مصطلحات کیست.

سخنی کودکانه است اگر نگویم مغرضانه می باشد و بالاتر از این به جهت الزام خصم وجود خطبه های زیادی است مطابق با آنچه در نهج البلاغه است در کتب پیش از زمان سید رضی (ره) و این

سخن از دیباچه نهج البلاغه تأیید میشود که خود سید رضی (ره) می فرماید مجموعه من از مشهورات است و ما بهمین اندازه در رد این نویسنده بی پروا قناعت کرده و می گوئیم شما که شخص ادیب و عرب زبان هستی انصاف بده آیا طرز نهج البلاغه با دیگر مؤلفات سید موافق است یا مخالف؟

و جواب اینکه طرز نهج البلاغه هیچ گونه تناسبی با سایر مؤلفات سید ندارد و اصطلاحات فلسفی نیز با خطبه های نهج البلاغه مخالف است و نظریه دوم تسلیم مطلق و بی شرط است در برابر مجموع این کتاب از اول تا آخر و شاهد صدق ما اینکه وقتی سنوا مشترکی از مراجع نجف اشرف درباره سند نهج البلاغه ش-ده بعضی نوشتند اشکال در سند آن بی سند آن بی اساس است و بعبارت دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق که از این ابی الحدید است در جواب مذکور تمسک جستند و استاد که نظریه سوم را دارند جواب فرموده اند که بر اهل ایمان سزاوار است که از محتویات نهج البلاغه و حکم و مواعظ آن بهره مند گشته و کار به سند نداشته باشند و در کتاب عبد الله ابن عباس معظم له است که وقتی دیدیم بعضی دلیل تهمت عبد الله بن عباس را بدزدیدن و اختلاس اموال بیت المال بصره و خریدن با آن اموال زیبا رویان را و ترانه گفتن برای آنان را نامه 41 ص 947 در نهج البلاغه را گرفته اند که أمير المؤمنين (عليه السلام) خطاب به عامل خود نموده و بعنوان ای پسر عم او را مورد سرزنش های

ص: 29

بسیار قرار داده و این تهمت ها با مقام عبد الله بن عباس و سن مبارك او در آنوقت سازش ندارد و در تاریخ اسلام مكانت و شرافت

او را پائین آورده و از همه مهمتر اینکه ابن عباس شهادت ب-ر ایمان ابو طالب داده در مقابل اشخاصی که ابو طالب را مشرك می دانسته اند و این تهمت ها شهادت آنجناب را ضعیف کرده و قول معتقدین به کفر ابوطالب را تقویت می کند .

روی همین جهت با ملاحظه جمله ای از مطالب که در بخش آینده ذکر می شود بر خلاف میل باطنی خود این حقیقت را آشکار نمودیم که اولاً- دقت سید رضی در جمع خطبه ها و کلمات علی علیه السلام از دقت مرحوم کلینی در جمع اخبار اصول کافی بیشتر نیست و چگونه ممکن است در کافی اخبار ضعیف یا مرسل رها شده از سند وجود داشته باشد و نهج البلاغه از این نقص دور باشد و ثانیاً فرع از اصل زیاد تر نمی شود و ما می بینیم که خود سید به دو چیز اعتراف کرده یکی به آوردن اخبار بسی سند که می بینیم در چند جای نهج البلاغه دارد = وروی = یعنی سند مجهول است و دیگر سند ضعیف که من با بمثال از نوف بسند ضعیف نقل کلام مولا را کرده و از اینرو ما این نظریه را اختیار کرده و گفتیم نهج البلاغه یقیناً نمایانگر أسلوب کلام امیرالمومنین (علیه السلام) هست و یقیناً این کتاب مقدس مایه افتخار شیعه هست و یقیناً این کتاب منبع زلال معارف حقه و اخلاق فاضله و مواعظ حکیمانه می باشد ولی چون سند هر يك از خطبه ها بدست نیست تا

خود بررسی در رجال اساتید بنمائیم گوئیم این کتاب با اهمیت خارق العاده و تاریخی اش سند احکام شرعیه نیست علاوه بر آنکه اگر زن ضعف دینش عبارت باشد از ترک نماز و روزه در ایام خون طبیعی ماهانه اش چنانچه در سابق گفتیم باز هم می گوئیم چگونه ممکن است خداوند عالم در نهاد زن بطور تکوین ایمن جریان را قرار داده باشد و در عالم تشریح یعنی در قانون آسما او را در این مدت از نماز و روزه منع فرموده باشد و وقتی زن به اطاعت نهی الهی نماز را ترك کند و روزه نگیرد پیغمبرش و امامش او را به خطاب یا ضعیفات الدین سزانش نماید؟

و نیز اگر ناقصات العقول عبارت باشد از نصف بودن شهادتش پس می گوئیم این نقیصه ممکن است به جهت غلبه عاطفه و یا زود

باوری او باشد و بدیهی است چون زن جنبه پذیرش تولید دارد که خود مستلزم تحمل مشقات و صبر در شدائد است بایستی در او جنبه عاطفه و رقت و محبت بیشتر باشد .

که يك آری می گوید و برای هر فرزندی نه ماه بار فرزند را می پذیرد و روی همین اصل تولید است که خالق مبدع خون ماهیانه را بطور مداوم در مزاج زن تعبیه نموده تا موجود زنده داخلی را با آن خون تغذیه نماید و در غیر ایام حمل و یا عقیم ها این مایه تغذیه بطور فاسد خارج می شود و همانند آبی آلوده است که در زمین غیر مزروعی می رود و هرز می گردد!!

با اینکه ما را در جواب این اخبار ضعف سند آسانیدش ---ان

کفایت می کند. و جواب از اینکه شهادت زن نصف شهادت مرد است اینکه می گویم که شهادت زن اگر نصف شهادت مرد باشد که هست این معنی سبب آن نمی شود که ما زنا موجودی ناتوان از درک معارف و سیر تکاملی دانسته و مغز او را دور از خزینه کمالات شدن بدانیم زیرا مشاهده می کنیم که زن استعداد در یافت همه گونه علوم و معارف را دارد و می تواند فلسفی و نحوی و ریاضی دان باشد و حتی در صنایع و فنون هم دوشادوش مرد باشد اگر چه در رتبه ای پایینتر دست داشته باشد و بلکه زنان مولفه و شاعره در تاریخ فراوان داریم در جمیع ملت ها، و خلاصه سخن اینکه آیا بسبب عادت زنانه یا تنصیف شهادت و یا ارث بایستی او را از نوع بشر جدا دانست؟

و بخطاب ای ضعیفه او را زبون دانست؟

و از تحصیل علوم و کمال بی بهره اش ساخت و او را موجودی مانند آلی فرض نمود و بدیهیست که جواب منفی است .

آری آنچه مسلم است از دیدگاه شرع و عقل و غیرت بشریت نباید بدن زن چراگاه لذت حیوانات درنده اخلاقی و بازیچه چنگال دژخیمان شهوت پرست باشد چون عفت زن علاوه بر آنکه حافظ شرافت روح اوست و مایه سر بلندی و افتخارش در میان خانواده

و جامعه می باشد پشتوانه تولید نسل و حفظ نسل از اشتباه در انساب است پس بایستی آنچه را که موجب ضایع شدن آنست از او دور کرده و موجبات خلل در این صنف شریف را بر طرف

ص: 32

ساخت که اگر زن بپایه ای از حفاظت بر عفاف رسید که سد شرافتش را هیچ گونه وزش باد سختی نتوانست خلل پذیر نماید عضوی حساس و اجتماعی در کلیه شؤون اجتماعی می تواند باشد و در جمیع میدان های کمالات اجتماعی میتوان با و مجال داد ولذا حضرت استاد آیه الله فانی برخلاف مشهور بین فقهاء امامیه رجولیت را در قاضی شرع شرط نمی دانند .

چون بحسب موازین علمی دلیل قانع کننده ای برای قائلین به این شرط وجود ندارد پس از نظر استدلال بنظر معظم له می شود توافق با عدم اشتراط در قاضی نمود البته در صورتی که آمیزش قضائی دور از آفت ناموسی باشد و بلکه اگر زن از روی أدله چهارگانه استنباط نائل بمقام اجتهاد مطلق گردید می شود موافقت کرد که فتوای او حجت باشد و بعبارت ساده تر رجولیت در تقلید هم شرط نیست .

(4) - و باسناده عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله (عليه السلام) «قال أغلب ألاء أعداء للمؤمن زوجة السوء».

و صدوق بسند صحیح از عبدالله بن سنان از امام ششم (علیه السلام) نقل کرد که پیروز مندترین دشمنان مؤمن زن بد است و این مطلب واضح و روشن است چون هیچ دشمنی در تمام ساعت های شبانه روز با مرد معاشرت ندارد وانگهی کدام دشمنی است که همیشه همنشین و هم غذا و هم کلام و به تعبیر خلاصه همسر باشد و يك همچنین دشمنی که در جمیع شؤون با مرد معاشرت دارد

اگر موافقت نداشته باشد با جمیع اسلحه های ممکن حتی از استمتاع با او بمبارزه برخاسته و با او بستیزد ملاحظه کن خداوند رثوف که ظالمان را دوست ندارد كتك زدن به زن را مطابق با میزان شرع در بستر جایز دانسته که در سوره نساء آیه 43 می فرماید.

(واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن فی المضاجع و اضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سییلا)

یعنی زنانی را که از نشوزشان سرکشی و عدم تمکین از استمتاع بترسید آنانرا پند دهید و در بستر از آنان دوری کنید و آنان را بزنید و اگر اطاعت کردند راهی بر آنان ندارید و کوتاه سخن اینکه این روایت زن بد را غالب ترین دشمن دانسته و انکار این معنی متصور نیست ولی کوبنده زن هم بطور کلی نیست چون ندارد زن این چنین است بلکه می گوید زن شوهردار اگر بد شد غالب بر شوهر می باشد این مطلب را سعدی در این رباعی بدین طور بیان کرده :

زن بد در سرای مرد نکو *** هم در این عالم است دوزخ او

زینهار از قرین بد زنهار *** وقنا ربنا عذاب النار الله

پس زن بد اینطور است آن هم برای شوهرش و بالاتر اینکه مرد بد هم برای زن خوب بد است مگر نه فرعون برای آسیه بقدری بد بود که او را برای معرفتش بخدا در مقابل آفتاب بزمین میخکوب می کرد

چنانچه نقل شده .

و عجب است که مرحوم صاحب وسائل این روایات را ناظر به کراهت افراط در محبت زنان محرم و حرمت محبت بزنان نامحرم دانسته !

(ه) - وفي الخصال عن محمد بن موسى المتوكل عن عن السعد آبادي عن احمد بن محمد البرقي عن أبيه عن محمد سنان عن زياد بن مروان عن سعد بن ظريف عن الاصبغ بن نباتة قال قال امير المؤمنين (عليه السلام) ألفتن ثلاثة حب النساء و هو سيف الشيطان و شرب الخمر و هوفخ الشيطان و حب الدينار و أله رهم و هو أحب الاشربة

الشيطان فَمَن أحب النساء لم ينتفع بعيشه و من احب الاشربة

حرمت عليه الجنة و من احب الدينار و الدرهم فهو عند الدنيا الى آخر الحديث (عليه السلام).

صدوق در خصال خود بسندی که خیالی از اشکال نیست از امیرالمومنین و (علیه السلام) روایت کرده که آشوب های عالم (فتنه-۱) سه چیز است .

اول محبت بزنان که شمشیر شیطان است و دوست دار زن بهره

از زندگی نمی برد .

دوم - شراب خواری است که دام شیطان است و هر آنکس شرب خمر کند بهشت بر او حرام می شود .

سوم - محبت بزر و سیم است که دوستدار آیند و بنده آن ها میشود و این حدیث مطابق واقع است ولی اگر توبیخ باشد توبیخ مرد

ص: 35

است آن هم مردی که زن دوست باشد آنهم محبتی که او را از زندگی باز دارد و معنای واقعی این حدیث اعلام خطر است از دستاویز شیطان برای اغوای انسان که شیطان با شمشیر محبت زنان با ارباب ایمان می‌جنگد و با این اعلام خطر شخص مسلمان باید تهیه سپر کند و آن کند و آن سپر نیست جز اینکه محبت به زن را سرمایه رسیدن با اهداف دین از تشکیل خانواده و تولید نسل قرار بدهد نه مایه شهوترانی و خلل رساندن در زندگانی .

آری چون خمر شراب حرامست محبت به آن دام شیطان است و علاج فرار از این دام نیفتادن در آنست که عبارت از ترك شرب خمر می‌باشد چنانچه محبت به زر و سیم تیری است از شیطان برای فریب دادن انسان و تحریض او بجمع و ازدیاد زر و سیم از راه های غیر مشروع مانند غصب و دزدی و رباخواری و إلا عقلاً نقلاً مال دوستی برای امور عائلی و اجتماعی مستحسن و مرغوب است و بسا واجب است و خلاصه جواب از این روایت اینکه محبت به زن افتنان و فتنه بودن، زبونی و خواری این سنخ نیست و بلکه در غالب چیزها امکان استفاده خوب و استفاده بد وجود دارد مثلاً از انگور سرکه و شراب می‌شود بدست آورد و از چوب منبر و بُت می‌توان ساخت .

(6) - وعن ابيه عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن معبد عن عبد الله بن قاسم عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله قال اول ما عصى الله تعالى بست خصال حب الدنيا وحب الرياسة

ب النوم و حب النساء و حب الطعام و حب الراحة .

و نیز صدوق بسند یکه بی اشکال نیست از حضرت صادق (علیه السلام) نقل نموده اول چیزیکه با آن نافرمانی خدا می شود شش خصلت است: اول: محبت دنیا و دوم محبت ریاست و سوم محبت خواب و چهارم محبت زنان و پنجم محبت غذا و ششم محبت راحت.

توضیح اینکه این روایت دلیل بر ضعف و زبونی زن و یا نقصان اجتماعی او نیست و بلکه اگر توییح و سرزنش باشد برای مردی است که زن دوست است نه برای زن که دوست داشتنی است .

و توضیح دیگر از این حدیث مبارک اینستکه بسیاری از امور دارای دو سنخ استفاده متقابل قرار میگیرد و بتعبیر مثالی شمشیر دولبه می باشد و به تعبیر دیگر جنبه آلت برای هم نیک و هم بد را دارد و ما در سابق گفتیم که از انگور سرکه که کشنده میکروب های موزی است تهیه می شود و هم از آن شراب که در هم کوبنده عقل است ساخته می گردد .

و این شش چیز نمونه ایی از اسباب خیر و شر میباشند یعنی حب دنیا که عبارت است از گرایش بمادیات دارای دو اثر است یکی اثر نیک از آداء حقوق واجبه که بعضی خواسته اند بگویند تعبیر (فاعلون در آیه مبارکه (وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) برای این است که خوب است انسان خود را داخل در حکم زکاة بکند یعنی تحصیل کند نه چیزی را که متعلق زکوة است چون اگر آدمی

ص: 37

پنج شتر نداشته باشد نمیتواند و واجب هم نیست که یک گوسفند بدهد و نیز ساختن مساجد و تعمیر مساجد و تعمیر مشاهد مشرفه از مال دنیا و مادیات عالم طبع تهیه و تنظیم می شود آنان که توییح از مال و مالدار می کنند اگر توییح از مال حرام و مالدار حرام خوار می کنند آفرین بر دهان پاک و بیان پاک آنها و اگر به پیروی از مکتب کمونیست می خواهند مبارزه با نیروی ثروت ملی کرده و با کلمه ننگین لاتین فئودال يك قسمت اعظم از اجتماع را بکوبند وای بر آنان و بر قصد پلید و فکر شیطانی آن ها زیرا اجتماع بمنزله يك بدن بشمار می رود که چنان چه انسان برای راه رفتن و تمیز دادن و خواندن و نوشتن و همانند آن ها محتاج به چشم است اجتماع هم به نیروی علم که چشم جامعه است به آرمان های مقدس بشریت و نظام عدل اجتماعی میرسد و همینطور که آدمی برای زنده ماندن و نیروی حرکت و کوشش محتاج به خون است اجتماع هم برای پیشبرد صنایع و تجارت و زراعت احتیاج به ثروت دارد زیرا فقیر همیشه دست تگدی بسمت آجانب دراز می کند و باید کارگر کشورهای پیشرفته باشد ، اگر ما براستی حکومتی را که اسلامی است طالبیم و در روایات زیادی نکوهش شده از آنانکه تارک دنیا هستند آری بفرموده امام (علیه السلام) نعم المال الصالح للرجل الصالح یعنی نیکو است ثروت حلال برای شخصی که از آن استفاده حلال کند پس محبت بدنیادارای دو جنبه است یعنی می شود از آن فوائد شرعیه تحصیل کرد و می شود هم

که آنرا در طریق معاصی استخدام نمود آری مشرب عارفانه میتواند بما اشکال کند باینکه آنچه شما می گوئید حب دنیا نیست حب الاخرة است ولی این تعبیر صوفیانه مانع ما از حقیقت نمی شود آری اشکالی که میتوان در حقیقت آن را اشکال علمی دانست اینست که ما می بینیم نکوهش از مال دنیا و زر و سیم در قرآن مجید شده که در سوره همزه میفرماید الذی جمع جمع مالاً وَعَدَّه که جمع مال و شمارش آن مورد توییح خداوند قرار گرفته و نیز در سوره توبه آیه 33 می فرماید والذین یکنزون الذهب و الفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم .

که ذخیره کردن طلا و نقره را از صفات نیمه کفار و مستحقان آتش جهنم شمرده .

و جواب از این اشکال همانست که ما مکرر گفته ایم بایستی در قضاوت جمیع جهات را در نظر آورد و از روی حد وسط و عدل حکم نمود و روی این نظریه می گوئیم اشخاصی که نظر استقلالی به مال دنیا دارند سه حالت در آنان پدید می گردد .

اول - حرص بزیاده که در هیچ آنی و زمانی کم کردن مال در نظر آنان مرغوب نیست اگر چه کم کردن مال عبارت باشد از صرف آن در نجات بیماری از مرض صعب العلاج و همانند آن بلکه همواره آتشی در نهاد آنان شعله ور است و آن آتش حرص باکثار مال است.

دوم - التذاذ از شمارش مال و در حساب آوردن مقدارش که

حب مال بر آنان ایجاد این حالت درونی را می نماید که همواره از عدد لذت ببرند بطوری که فرضاً اگر از ده میلیون تومان ده تومان کم داشته باشند تا این ده تومان را تحصیل نکرده و مال را به میزان ده میلیون نرسانند آرامش خاطر ندارند .

سوم - حالت حب خلود که چون مال محبوب است و همسفر برزخی آن ها نیست دوست می دارند همیشه در دنیا بمانند و با اموال خود انس داشته باشند و بلکه این حالت درونی از صورت يك خواهش بیرون آمده و بصورت پدیده و عقیده در می آید اگر چه این عقیده خیال و گمانی بیش نباشد و واضح است که حال چهارمی که در نزد عقل و شرع پسندیده است که عبارت باشد از استخدام مال در سبیل خیرات و استفاده از آن برای خود و دیگران و بکار بردنش در امور عام المنفعه در شخصی که آن سه حالت اولیه را دارد یافت نمی شود و چگونه ممکن است کسی که کثرت مال و اندوختن آن و عشق به شماره اش و فقلت از مرگ در او باشد حاضر گردد مریض خانه ای تاسیس کند !؟

و یا مسجدی را بسازد و سایر اینها مالی که مورد نکوهش است مالی است که در دست چنین کسی است و جمله = جمع مالا حالت اول و جمله و عَدَدَه : حالت دوم و آیه یحسب أن ماله أخلده حالت سوم را نشان میدهد. و اگر کسی از مال دنیا استفاده مشروع میبرد و بتحصیل مال میکوشد ولی در جمع آن نمی اندیشد

و مال در نظرش چونان چشمه ایستکه هم جوشان است و هم در جریان به این صورت که همیشه و بطور انحصار ب فکر جمع مال نباشد و بلکه تفریق از مال نیز در مصارف خیریه و مشروعات الهیه و اداء حقوق واجبه در نظرش مطلوب باشد و ب عبارت واضح تر هم مال را جمع کند و هم مقداری که مورد رضای خدا است از آن به دهد، آن وقت يك چنین شخص مذموم و یا مالش نیز مذموم نیست و لذا خداوند در سوره قصص آیه 77 می فرماید (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَسْ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبِعِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ).

که خلاصه معنای آیه با ملاحظه ما قبل آن اینست که خیراند اندیشان قبیله قارون در مقام ارشاد و اندرز با و گفتند ای قارون از این ثروت خدائی تحصیل آخرت کن و این همانست که ما گفتیم که حالتی در ارباب ثروت ممکن است باشد و بلکه هم عقلاً و هم شرعاً واجب است باشد و آن حالت عبارت از کسب مال حلال و اداء حقوق حقه الهیه از آن و بهتر و بالاتر صرف در امور خیریه است.

و این حالت در اغنیاء گذشته زیاد دیده می شده و در دورهما و بلکه هر دورانی باید ارباب استریاح یعنی آنانکه سود جو هستند دارای دو صفت متوازی باشند یکی صفت تولید و استنتاج چه از طریق زراعت و چه از طریق صناعت و یا تجارت و دیگری

صفت بهره ور کردن و انتاج (فایده دادن) که این دسته از اغنیاء پشتوانه نیک بختی جامعه بشری و نمونه هائی از انبیا، و ائمه (علیه السلام) اند و صفت آنانرا نشان داده و میدهند و کافست از پیغمبران سلیمان (علیه السلام) و از ائمه امیرالمومنین (علیه السلام) و امام حسن مجتبی (علیه السلام) که از دسترنج خود کمک های فراوانی به بینوایان می کردند.

و شگفت اینست که امیر المومنین (علیه السلام) بقدری در تفریق مال می کوشدند که از اغنیاء شمرده نمی شدند با اینکه درخت کاری امیرالمومنین (علیه السلام) مورد اتفاق تاریخ نویسان اسلام است.

و اما محبت بریاست آن هم بطور کلی مذموم نیست چون ریاست عبارتست از تفوق بر قومی و تربیت امور آنان و اگر عاقلی و عادل سر رشته امور قوم و قبیله ای یا کشور و مملکتی را بدست بگیرد از قوه عاقله خود در صلاح یابی برای زیر دستانش مدد گرفته و از عدالتش در گسترش مصالح مدد می گیرد و اگر چنین کسی گرایش بریاست داشته باشد بصلاح مردم است و چگونه ممکن است حق تعالی مصالح عباد را نپسندد؟!.

اری حب ریاست دام پلید شیطان هست چون در صورتی که کسی

ریاست را برای دوست بدارد نه برای مصلحت جامعه از گونه طغیانی روی گردان نیست و در وقتیکه بریاست رسید الت اجرای مقاصد خود یا مفسد و فتن میگردد و اگر اثر ریاست این باشد پس صحیح است که حب ریاست در صف اول از

و پوشیده نماند که عالم و غیر عالم در تقسیم بندی مساویند بدین معنی که عالم نیز اگر گرایش بریاست برای حسن سیاست داشته باشد خوب و الا بد و نامرغوب است و از بیانات گذشته سایر قسمت های روایت واضح می شود. مثلاً دوست داشتن خواب برای تجدید قوا و رفع خستگی و باز یافت نیرو برای شغل حلال و تحصیل علم و کمال خوبست و معقول نیست که کسی خواب را که از ضروریات است و یا هر شش چیز را که برای ادامه حیات ضرورت دارد توبیخ نماید آری خوابی که انسان را از واجبات یا مستحبات دور میدارد قبیح و نامرغوب است و از اینجا معلوم می شود که آن سنخ محبت به زن که موجب سلب ایمان و وارد شدن در نافرمانی خداوند باشد آلت دست شیطان است نه آنکه محبت بمادر و خواهر و همسر و دختر و بلکه غیر محارم در صورتی که برای معارف حقه و یا همکاری در امور شرعیه و یا صنایع و فنون باشد سزاوار توبیخ و سرزنش است و دلیل بر صدق آنچه که گذشت اینکه پنجمین و ششمین خصلت از اسباب معصیت خدا را حب الطعام و حب الراحة فرموده اند ...

در صورتی که در قرآن مجید خداوند پیغمبران خود را دستور بخوردن طعام های نیک داده که می فرماید :

(يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ) (مومنون آیه 5) .

و بدیهیست که دوست داشتن دوست داشتن هر طعامی بهر مقداری که باشد و در هر حالتی که باشد مبعوض خدا و موجب عصیان او نیست و هم چنین دوست داشتن را حتی برای رفع تعب بازیابی نیرو برای اعمال صالحه سبب عبادت خدا است و آنچه ما به معصیت است راحت طلبی و تبلی است و بعد از ذکر این احادیث تذکر که در مباحث آینده اخبار دیگری که دلالت بر نکوهش زن دارد مانند منع او از کتابت ذکر خواهد شد و بخواست خداوند جواب از آنها داده می شود .

بخش چهارم

آیا باید زن را زندانی کرد و او را از فعالیت های اجتماعی دور داشت و حتی با او مشورت نکرد؟ .

و برای پاسخ باین سؤال ناچار باید نخست روایاتی را که صاحب وسائل در باب 24 از مقدمات نکاح ذکر کرده و نیز صاحب وافى در باب 121 تحت عنوان تأدیب النساء و ترك طاعتهن ذکر کرده اند بیان نموده و ملاحظه سند و دلالت هر کدام را بنمائیم تا روشن شود که آیا زن باید مهجور از جامعه و دور از اجتماع و نیز محروم از مشورت باشد یا نه ؟ .

و می گوئیم صاحب وسائل می فرماید (استحباب حبس المرأة فی بیتها او بیت زوجها فلا تخرج لغير حاجة ولا یدخل علیها أحد من الرجال).

یعنی مستحب است زن را در خانه خود یا شوهر حبس (نگاهداری)

کرد و بدون حاجتی بیرون نرود و مردی براو داخل نگردد .

(1) - محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن ابي عبد الله عن أبيه عن وهب عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال ، قال امير المؤمنين (عليه السلام) خُلِقَ الرجال من الارض وإنما هُنَّهم في الارض

و خُلِقَت المرأة من الرجال وإنما هُنَّها في الرجال . فاحبسوا نساءكم يا معاشر الرجال . و در کتاب وافی بجای هُنَّهم نَهْمْتُهُم و بجای هُمُّها نَهْمْتُهُها است و معنای نهمه ، خواهش و شوق و شهوت است و مفاد این حدیث اینست که امیر المومنین (علیه السلام) می فرماید مردان از خاک آفریده شده اند و از این روی خواهش نفسانی و شوق و رغبت باطنی آن ها زمین است یعنی همتشان در کسب و زرع و درخت کاری و بناء است و زنان از مردان آفریده شده اند و از این جهت همتشان در مرد می باشد و این روایت اشکالات زیادی دارد و اولین و عمده ترین اشکالات اینست که راوی این خبر وهب است و این وهب که پسر وهب بختری است از دروغ گویان تاریخ حدیث است که گفته اند دروغ گوترین افراد است و روشن او روش عامه و حدیث او ضعیف می باشد و چگونه با چنین سندی می توان حکم بجواز یا استحباب یا خدای نکرده و جوب زندانی کردن زن در خانه نمود .

و دومین اشکال اینکه خلقت مردان با هزارها و اسطه اگر از خاک است خلقت زن اگر صحیح باشد که از حضرت آدم باشد

بيك واسطه از خاک است چنانچه نبی اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) در اولین خطبه در مکه فرمودند .

(ألناس من آدم و آدم من تراب) و مسلماً کلمه ناس شامل زن و مرد هر دو هست و اشکال سوم اینکه گرایش های بشری مستند بروج است و روح زن و مرد اگر چه با اختلاف در شدت و ضعف مراتب است ولی نسبت با صل غرایز متحد است یعنی خواسته های مرد و زن در تحت جامع روحی یگانگی دارند اگر چه چنان چه عرض شد از حیث کم و زیاد فاصله داشته باشند .

اشکال چهارم این که این متن برخلاف محسوس یا وجدان هرکسی است چون همت یا خواهش یا هرچه از زن بمرد است از مرد هم بزن است که اگر جاذبه جنسی در هردو صنف نبود و در يك صنف بخصوص بود آمیزش جنسی در بشر نبود و برای تولید مثل و نسل مصداقی در خارج یافت نمی شد .

و اشکال پنجم اینکه اگر زنی بجهت پیری یا ناتوانی یا کوچکی سن یا هر علت دیگری گرایش بمرد نداشته باشد باید او را آزاد گذاشت تا از خانه بدر آید .

و اشکال ششم این که اگر زنی بتواند بخواهش نفسانی خود که گرایش به مرد باشد با عقد دائم یا عقد منقطع برسد و یا اگر هم نرسید عفت داشته باشد بطوریکه از نافرمانی خدا بترسد و پرهیز کند نباید او را در خانه زندانی نمود؟

اشکال هفتم این که مگر جلوگیری زن از گرایش جنسی به حرام

منحصر به حبس او در خانه است و مگر نمیشود او را با نصیحت و اندرز و یا حتی به تهدید از معصیت خدا دور داشت؟! .

و اشکال هشتم اینکه اگر زن خدای ناخواسته نابکار باشد حبس در خانه نمی تواند جلوگیری باشد و چقدر زیباست این شعر از سعدی :

پریر و تاب محجوبی ندارد *** درش بندی سر از روزن بر آرد

و خلاصه سخن اینکه این روایت باسندی این چنین حجیت ندارد برای اثبات کلامی آن چنان نازیبا و کوبنده و مخالف عقل و وجدان و بلکه مخالف سیر و تاریخ ارباب ایمان در تمام زمان ها و مکان ها است . و شاید در آینده اشاره بآن بشود بعلاوه اینکه حضرت صادق (علیه السلام) چنانچه در من لا یحضره الفقیه است (ام الفضل) همسر خود را بفواتح و مجالس می فرستادند و می فرمودند رعایت حقوق برادران و خواهران دینی لازم است

آری اگر از تمام آنچه که گذشت صرف نظر نمائیم می گوئیم ممکن

است حبس النساء عبارت باشد از کنترل زنان از متابعت کردن شهوت های زمام گسیخته و گستاخ خود یعنی مرد انرا وظیفه آنست که متکفل عفاف زنان و آموزش عفاف بانان باشند نه با شکنجه ناجوانمردانه و زندان در خانه بمعنای واقعی آن و برای توضیح بیشتر اشکال را بر خودمان از ناحیه قرآن که قطعی السند است وارد نموده و جواب می گوئیم ، و آن اشکال جمله مبارکه

(وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ - أحزاب 33) می باشد که امر بزنان است بخانه نشینی و این همان معنای زندانی نمودن زن است ، ولی در جواب گوئیم فرق است فیما بین امر زن به خانه نشینی و امر بزندان کردن زن در خانه و بالا تر اینکه قرار گرفتن در خانه کنایه است از عدم خروج بعنوان محاربه چون این جمله شریفه در سوره احزاب در ضمن آیاتی است که کلیه خطابات آن آیات بزنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و اگر بگوئید که زن زنت و در جامع زن بودن زن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و زنها را دیگر فرقی ندارند و بر فرض خطابات اختصاصی بزنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) داشته باشد مضامین آن خطابات عمومیت دارد جواب می گوئیم چگونه این حرف را می زنی در حالیکه در آیه 33 می فرماید: (يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ كَسُوْا رِيْۤتَكُمْ كَمَا كَسٰٓءَ النَّبِيِّۚنَ)

و در آیه 33 می فرماید: (وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) .

و چگونه ممکن است مضمون خطاییکه نص در اختصاص است عمومیت داشته باشد و بلکه ما شیعیان اعتقاد داریم که آیه مبارکه از ملاحم (جنگ ها) و اخبار از مغیبات است و نه بطور صریح و بلکه بنحو تعریض و گوشه زدن اشاره می باشد بخروج عایشه و آشوب گری و شورش بر علی (علیه السلام) و روشن نمودن آتش جنگ جمل .

(2) - وعن أبي عبد الله الأشعري عن بعض اصحابنا عن جعفر بن عنبسة عن عباد بن زياد عن عمرو بن أبي المقدام عن أبي جعفر (عليه السلام) وعن احمد بن محمد العاصمي عن محمد العاصمي عن حدثه عن معلى

بن محمد عن علی بن حسان عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال ، قال امیرالمومنین فی رسالته الی الحسن (علیه السلام) فی ایاک و مشاورة النساء فان رأیهن الی الافن وعزمهن الی الوهن و اکفف علیهن من أبصار من بحجابك ایاهن فان شدة الحجاب خیر لك و لهن من الارتیاب و لیس خروجهن باشد من دخول من لا یوثق به علیهن فان استطعت أن لا یعرفن غیرك من الرجال فافعل و عن احمد بن محمد بن سعید عن جعفر بن محمد ... الحسینی عن علی بن عبدك عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن الحسن بن علوان عن سعد بن ظریف ، و عن اصبح بن نباته عن امیرالمومنین (علیه السلام) مثله إلا أنه قال كتب بهذه الرسالة امیرالمومنین (علیه السلام) الی ابنه محمد و رواه الصدوق باسناده الی وصیة امیرالمومنین (علیه السلام) لولده محمد بن الحنفیة مثله . مفاد این حدیث اینست که امیر المومنین (علیه السلام) در نامه خود به امام حسن (علیه السلام) یا فرزند دیگرشان محمد بن حنفیه می فرماید بترسید از رای گیری از زنان زیرا رای زن بی مایه و اراده، زن سست و بی پایه است و چشم آنان را ببندید یا این که آنان را در پرده در آورید چون سختگیری و در پرده نهان داشتن زن نیک است برای تو که از شك بدر آئی و برای زنان که مورد شك نشوند و بیرون رفتنشان گرچه بد است جز اینکه وارد شدن افراد نا مطمئن بر آنان شدید تر است و این حدیث در نهج البلاغة در نامه 31 مطابق ضبط دکتر صبحی الصالح صفحه 39 درضمن

نامه بسیار مفصلی آمده است با این تفاوت که در نهج دارد فان شدة الحجاب أبقى عليهن . که مفارش اینست که سخت گیری در امر حجاب بیشتر مایه بقاء زنان است و طبعا این معنی کنایه از بقاء عفت آنان است و این حدیث با این بسیاری اسناد فاقد حتی يك سند قابل اعتماد است زیرا این حدیث به سه طریق در کافی شریف نقل شده .

طریق اول - أشعری روایت فرموده از بعضی از روایات شیعه بدیهیست که بعضی از اصحاب برای ما مجهول و ناشناخته است و در نتیجه سند حجیت ندارد .

و طریق دوم - عاصمی نقل کرده از کسی که حدیث را بازگو نموده و در نتیجه سند بواسطه جمله عمّن حدیثه مجهول و در خلاصه ضعیف است .

و طریق سوم - جمعی از روایات که دور از مناقشه نیستند و جود دارند و جهل بحال علی بن عبدك برای ضعف سند کافیت و روشن باشد که در دو طریق اول و دوم باز مناقشه در احوال پاره ای از رجال وجود دارد که بتفصیل بیان نکردیم .

أما وجود این چند جمله در نهج البلاغة نیز قابل اعتماد نیست چون گفتیم نهج البلاغة از نظر روائی مطابق فنّ علّ - در ایه برای ما مقطوع الاسانید است (در اغلب) و اگر چه این کتاب سند فصاحت و بلاغت و گنجینه موعظه و حکمت و اخلاق از جانب علی (علیه السلام) است جز این که شخص با فطانت و

دقت در بیان احکام شرع یا برای انحطاط فرد یا جمعیتی نمی تواند روی آن نظر بدهد .

و صدوق رحمة الله عليه این روایت را نقل کرده و راوی از حضرت صادق (علیه السلام) را بعنوان عَمَّن ذَكَرَهُ که طبعاً مجهول است ذکر فرموده اند. پس این سند هم از درجه اعتبار ساقط است و اگر بگوئید تعدد سننها موجب تقویت است یعنی هر کدام از دیگری قوت می گیرد در جواب می گوئیم اضافه صفر ب صفر تولید عدد صحیح نمی کند و گذشته از سند ملاحظه متن این حدیث ما را از اعتقاد بصدورش از امیرالمؤمنین (علیه السلام) باز می دارد زیرا اولاً روایات در مخاطب اختلاف دارند. که آیا مخاطب محمد بن حنفیه است یا امام حسن مجتبی (علیه السلام) و بر فرض که امام حسن (علیه السلام) باشد اگر این دستورها بشخص اوست که امام دوم (علیه السلام) احتیاج به مشورت با مردان هم ندارد چه رسد به مشورت با زنان!

و اگر باصطلاح علمی خطاب از قبیل (ایاك اعنی و اسمعی یا جارة) باشد که در فارسی می گوئیم، بدر، می زنی که دیوار بشنود یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام) با خطاب بفرزند پندی عمومی داده باشد. روی این احتمال می گوئیم اولاً مشورت و رای گیری برای مشورت کننده الزام آور نیست و بنابراین چه مانعی دارد که انسان از هر کس اگر چه دختر بچه ای باشد رای گیری کرده و نیک آن را گرفته و بدش را ترك کند. و در مثال های عربی آمده (خذ ما صفا و دع ما كدر) یعنی آب زلال را بگیر و آب

آلوده را ترك كن .

و ثانيا مشورت با مرد هم بطور عموم زيبنده نيست زيرا اگر مرد جاهل و يا خائن باشد مشورت با او مذموم است پس د و صنفی کردن مشورت صحيح نيست .

و ثالثاً زن ها از نظر عقل و اراده بطور محسوس و وجدان تفاوت بسيار دارند و آيا چه مانعی دارد كه انسان مشورت كند با عاقل وقتي كه در صنف زن وجود داشته باشد .

و رابعا علتی كه در اين روايت آورده علتی است تكوينی و واقعي نه تعبدی و شرعی بدین معنی كه امام (عليه السلام) بيان واقع را می فرماید كه در عالم خارج رأی زن ضعيف است و عزم او سست .

و بنا بر اين اين حكم ارشاد يستانه و جویی بلکه پنديست عقلی و اند رزيست حكمت آميز و بحكم عقل است نه اينكه حكمی باشد از ناحیه شارع و جویی كه محتوای آن عبارت از لزوم اجتناب شرعا باشد بلکه دوری از رأی ضعيف و عزم سست در هر كسی كه وجود داشته باشد نيك است چه زن و چه مرد منتهی در صنف زن رأی ضعيف بيشر است و ما با اين معنی مخالفتی نداريم زيرا بقاعده علمی علت تخصيص دهنده است يعنی اگر در تمام افراد موضوع آن علت نباشد حكم آن دسته ايرا شامل است كه واجد علت باشد نه آندسته ايرا كه فاقد علت باشند و نيز موافق قاعده علت تعميم

دهنده است .

يعنی اگر ديده شده كه علت آن در غير از افراد آن موضوع هم يافت

ص: 52

شد آن حکم شامل آن افراد هم هست اگر چه داخل در موضوع نباشد ولی چون واجد آن علت هستند محکومند بآن حکم از باب نمونه اگر دکتر به بیمار گفت آنار مخور چون آنار ترش است می بینیم در این مثال سه چیز است اول آنار ، دوم حکم که دستور به نخوردن آن است ، و سوم علت که ترش بودن آثار است و حال

میائیم بر سر تخصیص و تعمیم و می گوئیم چون حکم زائیده شده علت است و در آنار شیرین ترشی نیست پس خوردن آن مانعی - ندارد و اینست معنای اینکه علت مخصص است .

یعنی افراد آنار شیرین از نهی خارج است و از آنطرف می بینیم ترشی در آبغوره هم هست پس آبغوره واجد علتی است که طیب آن را سبب نهی از خوردن از آنار دیده و می فهمیم که آن بیمار نباید آبغوره هم بخورد .

و اینست معنای اینکه علت تعمیم دهنده است . یعنی افراد خارج از موضوع حکم را که واجد علت حکم هستند مشمول حکم نماید و روی این قاعده می گوئیم اگر امام (علیه السلام) فرموده باشند مشورت با زنان نکن چون فکر ان ها ضعیف است و عزم آن ها سست می باشد . ما باین مطلب اعتراف می نمائیم ولی می گوئیم که اگر مردی هم رأی او ضعیف و عزم او سست باشد نباید با او مشورت کرد و بر عکس زنی که رایش متین و عزمش آهنین باشد سزاوار مشورت می باشد بقاعده (عقلیه ألعلة تُعمّم و تخصّص) و اما اشکال دیگری که این حدیث دارد شدت احتیاج زن است با این تفاوت که

در متن کافی بواسطه دوری از شک و ریب این دستور داد شده و در نهج البلاغه بجهت بقاء و پایدارتر بودن بر عفاف و هر کدام باشد امر باحتجاب و شدت پرده پوشی برای سکون خاطر یا حفاظت عفاف می باشد . و اگر این دو معنی از راه دیگری تأمین شد، مثلاً علم داشته باشیم بعفت زن در این صورت پرده پوشی معنی ندارد. و با جرأت می گوئیم که اگر دلیل بر حجاب تنها این مضمون بود در صورتی که خاطر جمع بودیم به عفاف زن ولو اگر از جهت پیری و قبیح المنظر بودن او باشد قائل به عمومیت حجاب برای زنان نمی شدیم و می گفتیم حجاب زن در صورتی است که ارتباب باشد یا ابقی علیهن باشد نه بطور مطلق و عموم ولی ما أدله دیگری برای حجاب زنان موافق آنچه در رساله های عملیه است داریم چنانچه خواهد آمد.

شگفت این جاست که در این روایت آمده که اگر بتوانید زنان را یکتا شناس یعنی فقط شوهر شناس نمائید بنمائید .

و علت تعجب آنست که چگونه ممکن است زن هیچ مردی را غیر از شوهر نشناسد و اگر هم این دستور مبالغه آمیز باشد برای مبالغه هم میزانی باید باشد که در حد تصور و تصدیق عقلاء بیاید نه آنکه باعث بر انکار ارباب عقل و دانش باشد .

(3) - ص 119 فی الوافی عن الکافی عن علی بن ابراهیم عن ابراهیم بن هاشم رفعه الی ابي جعفر (علیه السلام) قال ذکر عنده النساء فقال لا تشاور و هن فی النجوی ولا تطبعوهن فی ذی قرابة

مفاد این حدیث اینست که در اسرار و امور محرمانه با زنان مشورت نکنید و در مورد خویشان از آنان اطاعت ننمائید و این حدیث مرفوعه و بی اعتبار است ولی نهی از مشورت را مخصوص به اسرار دانستم بر خلاف حدیث سابق که بطور کلی مشورت با زنان را غدقن نموده و ملاک نهی از مشورت در اسرار ضعف رأی زن نیست و بلکه بی متانتی او و حافظ اسرار نبود نشر می باشد و اگر بگوئی ما به هر دو جهت یعنی هم ضعف الرأی بودن و هم کتمان اسرار نکردن اخذ می نمائیم می گوئیم اگر نهی تحریمی باشد همان نهی اول که عام است به ملاک اول که ضعف رأی است کفایت می کند جز آنکه بگوئی نهی دوم بملاک دوم برای تأکید است و اینکه اگر مشورت در اسرار باشد دو مفسده دارد یکی کج رائی زن و یکی بی صبری زن و در این صورت جواب ما منحصر میشود به ضعف سند .

و اما جمله دوم که نهی از اطاعت زن درباره خویشان شده پس می گوئیم اگر چه دی قرابه مطلق است ولی بقرینه دل بستگی بخویشان خودش این مطلق مخصوص بانان میشود و اطاعت زن در مورد خویشان خودش اگر چه لابد سفارشات است که بنفع آنان باشد ولی بطور مسلم سفارشات زن درباره اقوام و اقارب خویش همیشه ناسزا نیست و چگونه اطاعت مرد از زنش یا اطاعت فرزند از مادرش در مورد سفارشات خدا پسندانه آن زن یا آن مادر درباره اقوام مذموم باشد و چرا که خواهر اگر به برادرش گفت خاله ما امشب شام ندارد اطاعتش بد باشد پس انصاف اینست که

این روایت اگر سند صحیح هم داشت ناچار بودیم از این که این دو

نهی را ارشادی دانسته و مورد این دو نهی را جایی بگیریم که مفسده ای بر مشورت با زن یا اطاعت از زن حاصل شود و بنابراین اختصاص ایند و نهی ارشادی بزنان یا از جهت مخاطبه با مردان می باشد اگر چه بسیار بعید است یا بجهت این که زنان در حوصله و طاقت و کنترل منطق کردن کمتر از مردان می باشند ولی این نقصان ها سبب فلج کردن این عضو حساس و لطیف جامعه از پیکر بشریت نیست و بیشتر باید کوشید تا نواقص زن با تربیت و آموزش تعدیل یابد و زنان چون مردان هم بسر حد رازداری و عدالت خواهی برسند و اذاعه سر نکنند و سفارش نابجا در حق خویشاوندان ننمایند .

(4) - في الوافي عن الكافي عن العدة عن عبد الله بن سنان قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (النساء فقال أعصوهن في المعروف قبل أن يأمرنكم بالمنكر وتعودوا و ابا لله من شرارهنّ وكونوا من خيارهن على حذر وإن أمرنكم بالمعروف خالفوهنّ كيلا يطمعن في المنكر) (ص 119 وافي ج 1) .

و این حدیث صحیح و معتبر است و در جمله ای از روایات موافق با مضمون آن وارد شده و مفاد این حدیث اینست که پیغمبر گرامی زنان را یاد کرده و فرمودند: در کارهای خوب حرف شنوی از زنان نکنید پیش از آن که بشما دستور کارهای بد را بدهند

ص: 56

و از بدان نشان بخدا پناه ببرید و با احتیاط و آگاهی با خوبان نشان باشید و اگر شما را بکار خوب فرمان دادند مخالفت کنید تا در کار بد به شما طمع نکنند. و این حدیث شریف اگر چه در ظاهر نکوهش از زنان است ولی دقت در مضامین آن اندرز نامه حقیقی و عاقلانه ای را در بر دارد و برای فهمیدن مضامین آن ذکر چند مطلب لازم است اول اینکه در این حدیث صنف زن بطور کلی سرکوب نشده و بلکه آنان را به دو دسته خوب و بد تقسیم کرده و چون زن بعد از ازدواج در غالب افراد و ازمان و امکانه جزء لا ینفک می شود که راه گریزی از او نیست چه رسد که خواه-ر و مادر و دختر باشد که رشته قرابت البته ناگسستنی است و اگر زن بد شد و اعوجاج پیدا کرد اصلاحش بسیار مشکل است از این جهت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) میفرماید: دفع شر زنان شیریه چاره ای جز لطف خداوند ندارد و پناه بخدا ببرید از زنان بد، و چون در صنف زن امکان انحراف هست و در اغلب اوقات انحرافات آن ها در خفاء انجام می گیرد از روی ارشاد می فرماید از خوبان نشان هم بر حذر باشید یعنی دست از دیده بانی و مراقبت نسبت با فعال و اخلاق آن ها بر ندارید.

دوم - در این روایت مخالفت با دستور زن بعلت سستی رأی زن و فساد عقل او ذکر نشده و بنابراین رزانت و متانت رای و عقل زن انگار نشده و از این جهت پشتوانه ایست برای این دو جهت و می شود آن را معارض با روایات ناظر باین دو جهت دانست و باید

ملاحظه شود که مرد هم خوب و بد دارد و بیانی راجع به این مطلب ذکر می شود انشاء الله .

سوم - در اصطلاح لغوی زبان عرب امر ، هر دستوری را نمی گویند بلکه خواستن از روی بزرگی که در فارسی بآن نام فرمان را می دهیم مفاد امر است چنانچه کلمه عصیان مخالفت فرمان را می گویند و بنابراین مطلب حدیث مذکور خواهش ها و التماس ها و شفاعت ها و توصیه های زنان را شامل نیست و به تعبیر دیگر اگر زن در مقام فرمان فرمائی نباشد علت مخالفتی در توصیه ها و خواهش های او وجود ندارد .

چهارم - در این حدیث می فرماید اگر فرمان بخوبی هم دارند مخالفت و عصیان کنید تا طمع در فرمان به منکر در آن ها پدیدار نشود و این يك مطلب بسیار صحیح و اندرز عاقلانه است زیرا بسا زن اگر دید هر گونه فرمانی از او مورد قبول مرد می شود جرات پیدا کرده و کارهای بد را از او بطرز آمرانه می خواهد ، و اینکه گفتیم آمرانه برای اینکه اگر باین طرز نباشد کافست که شخص عاقل و متدین خواهش او را نپذیرد ، و بعلاوه اگر بنحو فرمان هم از مرد غیر از معروف چیزی را نخواهد یعنی معلمن باشیم که این زن بخصوص چیزی که مبعوض خدا است از مرد نمی خواهد چه شوهرش باشد و چه نباشد در این صورت مخالفت با او نه تنها مرغوب نیست بلکه قبیح است زیرا در قرآن است که (الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

ص: 58

و بدیهیست سنت صحیح با کتاب مخالف نیست و قرآن و وظیفه زنان با ایمان را امر بمعروف و نهی از منکر دانسته .

(5) - وفي الوافي عن مَنْ لا يحضره الفقيه شكى رجل من اصحاب امير المؤمنين (عليه السلام) نساء فقام خطيباً فقال (يا معاشر الناس لا تطيعوا النساء على حال ولا تأمنوهن على مال ولا تذرهن يدبرن العيال فانهن ان تركن أوردن المهالك وعدون أمر المالك فانا وجدناهن لا ورع لهن عند حاجتهن ولا صبر لهن عند شهوتهن البذخ لهن لازم و العجب لهن لا حق و إن عجزن لا يشكرن الكثير اذا منعن القليل ينسين الخير و يحفظن الشر يتهافتن بالبهتان و يتمادين فى الطغيان و يتصدین للشيطان فد اورهن على كل حال و أحسنو الهن المقال لعلهن يحسن الفعال) .

در من لا يحضره الفقيه بدون ذکر سند روایت شده که مردی از

زنانش شکایت کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای خطبه پیا خاست و فرمود ای مردم بهیچ صورتی اطاعت زنان نکنید و آن ها را آمین بر مال ندانید و نگذارید تدبیر در امر زندگی بدست آن ها باشد که اگر آنها را بدست مرادات خودشان بسپارید خود را بمهلکه می اندازند و سرپیچی از فرمان خدا می کنند چون ما یافته ایم که زنان در مقابل حاجت پارسا نیستند و در مقابل شهوت صبر ندارند و فرومایگی از آنان جدا نیست و خود پسندی سایه

بدنبال ایشان است اگر چه ناتوان باشند اگر از چیز کمی محروم ماندند ترک سپاس گذاری از چیزهای زیاد می نمایند .

آنان خوبی ها را فراموش کرده و بدی ها را از یاد نمی برند همانند پروانه گرد بهتان و افتراء و دروغ می چرخند و در سرکشی و طغیات روزگاری طولانی بسر می برند و دست بکار فرمان روائی از شیطان هستند بنابراین با آن ها هر طور شده مدارا نمائید و با سخن نیک با زنان هم صحبت شوید شاید کردار خود را خوب کنند این روایت مرسل است و قابل اعتماد نیست و علاوه بر این صد روذیل آن نزدیک بتناقض است که با دقت مختصری در صد و ذیل آن نزدیک بودن بتناقض آن واضح است چون اطاعت از زن و مطمئن بودن از اودر مورد مال و واگذاری تدبیر منزل با و و بحال خود بازگذاشتن اگر خوب نیست و باید از او اطاعت نکرد و مال را تحت تصرف و نداد پس مدارای با او و خوش گفتاری با او بچه معناست و خلاصه این روایت ضعیف السند است و بلکه ذیل آن به منفعت زنان است آری اگر این روایت معتبر بود جمع میان صدر و ذیل آن به اینطور ممکن بود که خمیر ما یه زن به طوری است که در ابتدای خبر ذکر شده ، ولی با وجود طبیعت آنچنانی با تهذیب اخلاق به مدارا و خوشروئی و خوش گفتاری امید با صلاح صفات آن ها وجود دارد و مانند حیوان وحشی قابل اهلی شدن می باشند ولی چون روایت بی سند است زحمت برای رفع تناقض از او عبث است ولی این معنی منافات

با تربیت و آموزش زنان ندارد چون روشن است دانش و فضیلت

برای مرد وزن لازم است .

(6) - في الوسائل عن محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن ابي عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال النساء عى وعورة فاستروا العورات بالبيوت و استروا ألعى

بالسكوت .

و این روایت را مشایخ ثلاثه ذکر کرده اند. یعنی شیخ کلینی محمد بن یعقوب در کافی و شیخ طوسی محمد بن الحسن المجالس و الاخبار و شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین در من لا یحضره الفقیه ذکر کرده اند و سند کلینی در این روایت اول علی بن ابراهیم قمی است که از بزرگان علماء علم حدیث و ناشر احادیث اهل بیت در ایران و مورد اعتماد عموم علمای علم رجال است و غالب روایات را مرحوم کلینی مصدر می نمایند بنقل از او با این که مشایخ دیگری هم داشته است و این امر برای نهایت درجه اعتماد به او است .

و دوم ابراهیم بن هاشم است که شیخ المشایخ و پدر بزرگوار علی می باشد که اگر چه در علم رجال سندی را که او در آن سند است به ملاحظه این که در کتب رجال توثیق نشده حسن می نامند ولی استاد ما را مبنی آنست که اگر از تاریخ رجال شیعه راست گوئی و وثاقت کسی معلوم شد در معتبر بودن خبرش شکی نیست و ابراهیم بن هاشم که استاد علماء و ناشر اخبار است این چنین است و لذا ابراهیم بن هاشم ثقه و صدوق می باشد .

ص: 61

وسوم محمد بن ابی عمیر است که سه عبارت در کتب رجال درباره او آمده است

اول - (لا یروی الا عن ثقة)

دوم - (لا یرسل الا عن ثقة)

سوم (أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه)

و این ها علاوه بر توثیقات مکرره در شأن این بزرگوار است

چهارم - هشام بن سالم که، ثقة و از اصحاب خاص امام ششم (علیه السلام)

است نقل نموده و بنا بآنچه گذشت از بیان احوال رجال نام برده

. این سند در کمال صحت است بعلاوه این که دو شیخ بزرگوار دیگر

که شیخ تدوین کتب حدیث و از قدماء می باشند این خبر را ذکر فرموده اند و اما متن حدیث که از نبی اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده این است که زنان عجزند و ناتوانی و موجودی هستند پوشش طلب و لازم الاختفاء پس این ناتوانی را بخاموشی و این چیز پنهانی طلب را به نگاه داشتن در خانه ها مستور بدارید و در نظر اول با این تفسیر صریح که ما کردیم مقام زن پائین آمده و خبر او را عاجز در گفتار و واجب الاستتار آن هم در بیوت و خانه ها دانسته است ولی اگر کمی در عمق معنای این حدیث شریف دقت نمائیم می بینیم نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در بی نهایت رعایت عنایت بزنان را در مخاطبه و سرکوب نکردن آن ها را در مکالمه و جدال نموده و نیز رعایت کرامت آنان را در عالم عفاف و در بدور داشتن از دسترس نا جوان مردان نموده .

توضیح این که زنان بواسطه عاطفه و حنان و رقت قلب و کلام عادت

بخشونت ندارند و اگر عجزی در سخن گفتن در آنان مشاهده شود. زمانیکه گفتگو رنگ خشونت و یا خصومت بخود گرفته که آنان بواسطه لطافت روح تاب مقاومت با کلمات حاده را ندارند و همانند گل که با نغمه سرائی بلبل مأنوس است و در علم امروز ثابت شده که از نغمات موسیقی تأثیر می یابد و صداهای ناهنجار او را افسرده و یا پژمرده می نماید، از سخن های درشت رنت برده و مراعات سکوت در هنگام منطق سخت و خشن و الفاظ درشت از جهت معنی و نحوه تعبیر نهایت رافت و عطف و رحمت بزنان است پس ناتوانی آنان را به سکوت پوشانیدن عبارت است از ترك مجادله و اعمال خشونت در کلام با آنان نه اینکه مراد این باشد که آنان را از محادثه و مکالمه دوستانه یا بحث های عالمانه و گفتگوهای آزاد و بیان روش های اجتماعی باید محروم داشت و دهان زنان را در کلیه ابیحات علمی و اخلاقی و سیاسی بست و گوش آنان را از شنیدن اینگونه ابیحات مسدود داشت و بعبارت واضح داد و فریاد نکردن با آنان مراد است و اما رعایت کرامت زنان از ناحیه عفت و خداری آنان توضیح اینکه با اندک التفاتی این مطلب روشن است که هر چیزی که دارای مزایای رغبت انگیز باشد در عالم خارج کم مصداق و پر خواهان است از باب نمونه سنگ ریزه اگر چه در بیابان فراوان است ولی چون مزایای لعل بدخشان در آن نیست ارزان و زیر پای همگان است .

ولی لعل بدخشان بعکس آن و گران و دور از دسترس خلق بیشمار است و از این رو است که چیزهای کمیاب و کثیر الآثار جمیل الصفات چون دیر وجود پیدا می کنند و دیرتر در دسترس قرار می گیرند . بحکم عقل بایستی در وقت استیلائی بر آن ها از چپاول هوس رانان دورشان داشت و از دیدگاه فارتگران مستورشان نمود و چون زن عورت است یعنی حقه گوهر عفت و یا گوهر حقه کرامت و صندوق شرف و عصمت و حیا و کانون تواید است اگر بی محابا و بی پرده و جلوه گر در کوی و برزن نمایان شود مورد چپاول واقع گردیده و بسا سرمایه قیمتی و گران بهای خود را در مقابل طغیان غریزی جنسی از دست می دهد علت و بدین اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید زنان چیزهای نهانی یا نهان نگهدارن امور پنهانی هستند و آنها را در پرده یا خانه ها نگهداری کنید و بدیهیست اگر دژ محکم شجاعت اخلاقی و حصن حصین حجاب اسلامی و سنگر محکم عفاف و خویشتن داری در زن باشد نشینی برای او ننگ است و برای روح آزاده زن های مسئول و متعهد فراخنای جهان تنگ است چه رسد به آلونکی یا زاغه ای تاریک و بنابراین چه گفتیم ستر به بیت در عین اینکه مراد معنای حقیقی آنست کنایه میشود از لزوم حفظ ناموس و وجوب رعایت عفت و تعبیر به مُخَدَّره از زن بدین منظور است که اگر حجاب اسلامی مقرون به پردگی باطنی در زن باشد در بیرون خانه هم مُخَدَّره است و می توان گفت آنچه ما کنایه اش نامیده ایم معنای التزامی کلام

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است .

و بعد از بیان مفاد این حدیث مبارک ، سفارش ما به مفسرین

احادیث اینست که به محض آموختن پاره ای از قواعد نحویه بدون دقت و تعمق مبادرت بتفسیر احادیث نکنند که خدای ناخواسته گمراهی خود را افشا کرده و دیگران را گمراه می نمایند . و البته پی بردن بحقایق کلمات معصومین (علیه السلام) احتیاج مبرم بتوفیق ربانی دارد (ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم) .

(7) - علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلا من کتاب اخبار فاطمة (علیه السلام) لابن بابویه عن علی (علیه السلام) قال کنا عند رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فقال أخبروني أى شی خیر للنساء فمیینا بذلك کلنا و فعیینا بذلك کلنا حتی تفرقنا فرجعت إلى فاطمه (علیه السلام) فاخبرتها بالذی قال لنا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و لیس أحد منا علمه ولا عرفه فقالت و لکنی أعرفه خیر للنساء أن لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال فرجعت إلى رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فقلت یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) سألتنا أى شی خیر للنساء ؟ .

خیر لهن أن لا- یرین الرجال ولا یراهن الرجال فقال من أخبرک فلم تعلمه و أنت عندی فقلت فاطمة فأعجب ذلك رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و قال إن فاطمة بضعة منی .

در کتاب کشف الغمة از حضرت امیر (علیه السلام) روایت کرده که در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودیم و از ما سؤال فرمودند که چه چیز برای زنان

خوبست تمام ماها در جواب وا ماندیم و بعد از متفرق شدن و باز گشت من بخانه چگونگی ماجرا را به فاطمه (علیه السلام) گفتم و حضرتش

ص: 65

جواب داد بنظر من بهترین چیز برای زنان اینست که نه آن ها مردها را ببینند و نه مردها آن ها را ببینند. پس من برگشتم خدمت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) و عرض کردم یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال فرمودید که چه چیز بهترین چیزهاست از برای زنان؟ از برای آن ها بهترین چیز اینست که مردها را نبینند و مردها هم آن ها را نبینند فرمودند چه کسی این مطلب را بشما خبر داد؟ در حالی که زمانی که نزد من بودی نمی دانستی عرض کردم فاطمه (علیه السلام) و پیغمبر از این معنی تعجب کرد و فرمود فاطمه پاره ای از من است -

توضیح آنکه، اینروایت در نهایت ضعف و بی اعتباریست .

چون اولاً - سند ندارد و ثانیاً - نسبت جهل در آمریکا برای طایفه نسوان سر آمد صفات نیک باشد که هرکسی با ارتکاز عقلی خود اند که آن چیست یعنی می داند که حفظ گوهر عفاف سر آمد صفات حسنه او است .

(و خلاصه نسبت جهل باین امر را) بکلیه اطرافیان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که در میان آن ها امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده داده است .

و ثالثاً - استتکاف پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از جواب و باقی گذاردن اصحاب را بر جهل و بی خبری عملی است که شایسته آن حضرت نیست .

و رابعاً - وانمود کردن علی (علیه السلام) که جواب از او ست شایسته آن حضرت نیست و لازم بود که در اول عرض کند فاطمه (علیه السلام) اینطور جواب دادند .

خامسا - توییح پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را که پیش ما بودی و نمی دانستی چه کسی بتو گفت، با جمله مسلم تاریخی :

(أنا مدینة العلم وعلی بابها) ابدأ مناسب نیست .

سادسا - مطلب روشنی را که فاطمه (علیه السلام) بگوید اگر در پیغمبر اثری بنماید باید انبساط خاطر باشد نه شگفتی .

سابعاً - اگر فاطمه (علیه السلام) برای يك امری که راجع بهم صنف خودش می باشد دانا باشد لازمه اش این نیست که جزئی از روح خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد با آن همه مقامات از وحی و علم و غیره و اگر قطع نظر از این جواب فاطمه (علیه السلام) پاره ای از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد قبلاً باید گفته باشد نه برای این امر جز اینکه بگوئیم این سؤال و جواب برای بیان فضیلتی از فضائل فاطمه (علیها سلام الله) است. ولی این معنی بی دلیل است .

ثامنا - زنان مردان را نبینند و یا مردان زنان را نبینند باید کنایه از حفظ عفاف باشد ، و الا این دستور نه امکان تحقق والا دارد در جامعه های بشری و نه ملزوم لا ینفک عفاف است اگر زن بخواهد اطفاء نائره شهوت از غیر از ناحیه شرع بنماید برای او ساخته و اسبابش پرداخته است.

و اشکال نهم اینکه سیره استمراری تاریخ بر این بوده که زنان و مردان یکدیگر را می دیده اند و چه بسیار زنانی که مستقیماً از ائمه

(علیه السلام) نقل حدیث فرموده اند ، رجوع شود به کتب رجال .

در بیان احکامی است که در شرع مقدس نسبت به زن ها تشریح گردیده و در نظر اول و سطحی نشان دهنده انحطاط مقام زن است و جواب ما از آن احکام بشرح زیر است .

اول و دوم و سوم و چهارم عبارتست از دو امر و دو نهی اما دو امر یکی امر به عَزَل ریسندگی و یکی امر به تعلیم سوره نور و اما دو نهی یکی نهی از منزل دادن زنانست در غرفه ها و جاهای بلند و یکی نهی از تعلیم سوره یوسف است .

(الوسائل ص 76 باب کراهة انزال النساء العُرف و تعلیمه الكتابة و سورة یوسف و استحباب تعلیمهن الغزل و سورة النور الخ) .

محمد بن یعقوب بن علی بن ابراهیم عن ابيه عن النوفلي عن المكوني عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لا تنزلوا النساء العُرف ولا تعلمونهن الكتابة و علموهن الفَزَل و سورة النور و رواه الصدوق باسناده عن اسماعيل بن ابي زياد يعنى السكوني مثله.

معنای حدیث اینست که زنان را در غرفه ها منزل ندهید و نوشتن را به آن ها نیاموزید و بآنها ریشتن پنبه و پشم را بیاموزید و سوره نور را بانها تعلیم دهید و جواب ما از این حدیث اینکه موافق مضامین این حدیث دو روایت دیگر هست که در یک روایت جمله (ولا تعلموهن سوره یوسف) وجود دارد که معنایش این است

که بزنها سوره یوسف را نیاموزید و در روایت دیگر است - وسائل از محمد بن یعقوب عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم رفعه قال ، قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) (لا تعلموا نساءکم) سوره یوسف و لا تقرؤهن ایاها فإن فیها الفتن و علموهنّ سوره النور فإن فیها الموعظ . حال می گوئیم مطالبی که در این احادیث آمده بایستی جدا جدا توضیح داده شود .

مطلب اول - امر بیاد دادن زنانست ریسندگی را و بسا توهم شود که ریشتن پنبه و پشم و ریسمان کردن آن ها را با دست و آلت مخصوصی که برای چرخیدن وجود دارد از نظر شرع واجب و یا لاقبل مستحب باشد و بالاتر این که میتوان ادعا کرد که این احادیث دلالت دارند به حرمت و یا لاقبل کراهت تعلیم و تعلم زن غیر از ریسندگی را و بنابراین در زمان یا مکانی که کارخانه ها عملیه ریشتن را انجام می دهند و یا پنبه و پشم وجود ندارد زن ها نباید کسبی داشته باشند، چون موضوعی برای کسب آن ها نیست ولی قطع نظر از قرینه عقل و قرینه عرف زمان صدور د را خبری که ذکر شده در باب صناعات وافی و مکاسب و وسائل از کافی و تهذیب خبری روایت شده از ام الحسن که مشغول ریسندگی بوده و می گوید امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذارشان بر من افتاد وقتی کار می کردم و فرمودند چه می کنی و مشغول چه صنعتی هستی ؟. ام حسن گفت من عرض کردم مشغول ریسندگی هستم . آن حضرت

فرمودند ریسندگی حلال‌ترین کسبه است. و از این روایت بوضوح معلوم می‌شود که امر بتعلیم زنان غزّلا برای چند جهت است اول اینکه زن بیکار نباشد و بدیهیست که هر صنعتی علت اشتغال زن می‌شود. دوم اینکه ریسندگی در زمان سابق مورد احتیاج در صناعات بوده چون نساجی و خیاطی و فرشهای متعارف و معمول آن زمان و اینگونه احتیاجات را زنان باریسنده گی بر طرف می‌کردند.

و سوم این که شغلی است خانگی و دور از آفات ناموسی و عمدۀ معمول بودن آن در زمان صدور این اخبار است و هرچه هست فقیه نمی‌تواند استحباب تعبدی چه رسد بوجوب و چه رسد به انحصار کسب زن باریسنده گی از این روایات بفهمد مطلب دوم این که در این حدیث اُسْر به تعلیم سوره نور بزنها آمده است و در حدیث دیگر نهی از تعلیم سوره یوسف ضمیمه شده و حال می‌گوئیم که تعلیم سوره اگر بمعنای قرائت کردن سوره از خارج باشد یعنی دهن با گوش و یا بعبارت دیگر سینه بسینه که همان حفظ کردن از راه شنیدن نه دیدن در قرآن یا آموختن و نوشتن آن باشد در این صورت امکان تفکیک فی مابین آموختن سوره نور و یوسف هست چنانچه می‌بینیم درس ناخوانده ها سورهایی از قرآن را مانند (یس و الرحمن) حفظ می‌کنند بدون آن که خواندن و نوشتن را بدانند و اما اگر مراد از تعلیم دادن از ناحیه آموزش خط باشد چه خواندن و چه نوشتن که در

ایند و صورت تفکیک فی مابین آموزش سرورهای با سوره دیگر معنی ندارد زیرا کسی که از راه خواندن و نوشتن سوره نور را بداند که مشکل تر از سوره یوسف است می تواند سوره یوسف را هم نیاموخته بخواند و بداند و اگر بگوئیم مراد همان اول است جواب اینست که برای اطاعت این امر و نهی لازمست کلیه زنان خواندن و نوشتن را ندانند و بلکه تعلیم و تعلم آن ها نسبت بجمیع نوشته جات چه قرآن و چه دعا چه حدیث از حفظ باشد و این مطلب عجیب خلاف تاریخ بشریت و تاریخ اسلام و سیره همیشگی و روایات و احادیث و فقها زنان اسلامی است و از این گذشته می گوئیم در حدیث سوم که نهی از تعلیم سوره یوسف به زنان و حتی امر قرائت نکردن آن سوره برای زنان است .

أمیر المؤمنین (علیه السلام) علت نهی را وجود فتنه ها در آن سوره دانسته راجع به زنان و مراد از این رفتن قصد سوء همسر رئیس مصر نسبت به یوسف است و در همان روایت علت تعلیم سوره نور را وجود موعظه ها و پندهائی که در آیات سوره است ذکر کرده است بنابراین زنهایی که علم به معنای قرآن ندارند به نحو تخصص از این روایت یعنی چون علم به لغت عرب ندارند ، موضوع این خارجند امر و نهی نیستند، و همچنین زنهایی که علم به عربیت دارند ولی

بواسطه پیری (عدم افتنان) و فریب نخوردن به جهتی از جهات در آن ها است و ایمن هستند از انحراف آن دسته نیز خارجند و مهم ترین اشکال اینکه اگر زن از قرائت چند آیه که حکایت از

عشق می کند از جاده عفاف خارج بشود بسیاری از چیزها را نباید بیاموزد چون دیوان اشعار عاشقانه که در هر لغتی از لغات موجود است و در فتنه افتادن انحصار به آموختن سوره یوسف ندارد و بعد از بیان این مطلب می گوئیم این چند حدیث ارشاد به رعایت عفت زنان است حتی از ناحیه تعلیم قرآن ، چه رسد به نوشته جات دیگر همانند زمانهای عشقی و داستان های جنایات ناموسی .

مطلب سوم - نهی از تعلیم کتابت است که آن را نیز بقرینه سیاق حمل بر ارشاد می کنیم و قرینه خارجی هم داریم بر این حمل و آن علم به نوشتن روایات و احادیث از طایفه زنان است و نیز زن ها بی شماری در طول تاریخ اسلام دارای علم به نوشتن بوده اند و معنای ارشاد این است که اگر نوشتن زنان سبب مکاتبات غیر ناموسی شود نباید به این طور زنان تعلیم کتابت کرد که موجب انحرافات آنان از ناحیه عفت شود و گرنه کدام عاقلی باور می کند که در نوشتن بخودی خود فسادی باشد که شارع حکیم زنان را از آن منع کند زیرا روشن است کتابت کمال انسان است .

پنجم - از احکامی که توهم ضعف و زبونی زن از آن شده قوام بودن مردها بر زن ها می باشد که جمع کثیری از مفسرین گفته اند مراد خداوند در آیه مبارکه الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ (سوره نساء آیه 34) اینست که زن تحت سرپرستی مرد میباشد و علت آن را منطقی بودن مرد و عاطفی بودن زن می دانند و شاهد بر صدق مدعای خود این را دانسته اند که زن والی (فرماندار) و قاضی

نمی شود و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زن را قاضی و والی قرار نداده .

و عجیب تر آنکه آیه (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ) را حمل بر تفوق های خارجی و اعتباری از ناحیه اختلاف صنفی در مواهب الهیه کرده اند و بنابراین ما در دو جهت بایستی بحث کنیم .

یکی مراد از قوامیت را که آیا این قائم به شئون زن بودن عبارت است از ولایت بر او و یا قائم به شئون زن بودن عبارت از تکفل خوراک و پوشاک و مسکن و نیز حفظ و حراست زن از دستبردهای

جنائی نسبت به او چه از ناحیه جان و چه از ناحیه عفاف و یا مال و دیگری بیان مراد از اکتساب مرد و زن که بچه معنائی است اما در جهت اول میگوئیم مراد از قوامیت مرد بر زن معنای دوم است است چون حرف، با در بما فضل الله در بما انفقوا، بیانگر قوامیت است که مراد از این قوامیت مربوط به برتری بعضی جهات طبیعی مرد بر زن است و مربوط به انفاق اوست و گرنه بعد از آنکه زن به تکلیف شرعی رسید در روایت است که ملکت امرها یعنی صاحب اختیار شئون خود میشود و کسی را بر او ولایت نیست حتی پدر هم فرمانروای او نیست و حضرت استاد را فتوای بر اینست که اگر دختر بالغه دارای سفاقت و جنون نباشد اختیار انتخاب همسر را مستقلاً دارد اگر چه باکره باشد آری این فتوی مقید است به موردی که فتنه از اختیار زوج بطور استقلال برنخیزد پس اذن پدر در ازدواج باکره امریست تشریفی و لکن

حتی المیسور نباید از آن سرپیچی کرد .

و اما اینکه زن قاضی نشده و نمی شود ، جوابش این است که اگر عارضه ای و فتنه ای و مفسده ای بر قضاوت زن مترتب نشود جایز است زن قاضی شود اما اینکه در طول تاریخ اسلام زن قاضی نشده جوابش این است که در ازمنه اما متیازده امام (علیه السلام) زمانی را در تاریخ نمی یابیم که ائمه (علیهم السلام) مسلط بر اوضاع باشند چون همگی آنان مغضوب - الحق بوده اند و اما در زمان امیر المؤمنین (علیه السلام) مد زمان محدودی که حضرتش به خلافت نفاق آلود ظاهری رسید آن قدرها زعامتش وسعت نداشت که حاجتی به قضاوت زنان باشد و این جواب با قطع نظر - از گرفتاری های چند ساله خلافت آن حضرت می باشد و اما زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که عمده استدلال مانعین از قضاوت زن بر این است که در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از بعثت تا رحلت والی یا قاضی زن نداشته ایم جوابش این است که 23 سال از بعثت تا رحلت آن حضرت برای تبلیغ دین توحیدی میان مشتی سنگ ست که منحط از کمالات بشری بودند مجال بسط اسلام در جمیع اقطار عالم نبود چه رسد به این که بتواند يك نفر با مشتی منافق (غیر از علی (علیه السلام) و یارانش) سیطره بر جمیع شئون حیاتی جامعه ها داشته باشد تا اگر بحد کفاف مردان کاردانی برای ولایت و قضاوت نباشند زن فهمیده و سنجیده را بر این دو امر خطیر (ولایت و قضاوت) بگمارد .

و علاوه بر این ما نکرده ، و نشده ها را که در عالم احتمال معلول علل بیشمار نیست نمی توانیم در مقابل اطلاقات ادله جواز بعنوان معارض پذیریم بعبارت واضح عدم نصب زن به قضاوت معارضه با اطلاق صحیحه یا مقبوله عمر بن حنظله ندارد که در آن حدیث است (انظروا

إِلَى مَنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالَئِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا». چون بطوری که ملاحظه می کنیم این سه جمله اطلاق نسبت به زن و غیر بالغ دارد، چون در هر لغتی اطلاق، و تقييد موصول با طلاق و تقييد صلة آن است یعنی جمله: کسی که حدیث ما را روایت کند شامل زن و غیر بالغ می شود اگر قدرت بر روایت حدیث داشته باشد.

خلاصه سخن اینکه آیه الرجال قوامون على النساء قیوموت مرد بر زن را در شئون حیاتی و اجتماعی نمی رساند و لا اقل از این جهت مجمل می باشد علاوه بر این از تاریخ اسلام و اخبار اهل بیت (علیه السلام) بر نمی آید که زن مولی علیها یعنی تحت ولایت غیر بوده باشد و اما و جوب اطاعت زن از شوهر باز قیوموت مرد بر زن را نمی رساند زیرا و جوب اطاعت زن از مرد در کلیه امور نیست از باب نمونه اگر زن واجب الحج شد بدون اجازه و اذن شوهر واجب است اداء این فریضه را بنماید و اگر بگوئی چگونه زن بدون محرم به يك چنین سفری اقدام کند، می گوئیم جواب این سؤال را امام (علیه السلام) فرموده اند که برادر دینی برای زن مایه آرامش میباشد که اگر زن با شخص مورد وثوق مسافرت کند اگر چه اجنبی باشد مانعی ندارد، آری اگر زن نتواند بدون محرم همانند شوهر یا برادر یا پسر حج کند بر او واجب است، در صورت قدرت، یکی از آنان را همراه ببرد و لکن این فرض ربطی به مسئله قیوموت مرد = آنها شوهر بر زن ندارد علاوه بر قدرت فرض و باید دانست که سایر واجبات شرعیه مانند اداء خمس و زکوة و بجا آوردن نماز نیز مانند حج است که بطور انحصار و استقلال در تحت اختیار زن است و اما کسب و کار بر زن جایز است اگر منافات با

حق استمتاع شوهر نداشته باشد و از او کسب سزاوار و شایسته است و اجازه شوهر چه رسد به اجنبی دیگر در ربح جوئی زن دخالتی ندارد و اما خدمات مرد هم بر زن واجب نیست بلکه زن اگر استتکاف از پختن و شستن و سایر خدمت های منزل بکند شوهر حق اجبار به زن را ندارد بر آن خدمات و اگر زن برای خدماتش اجرتی که اجحاف در آن نباشد مثلاً أجره المثل طلب نماید مرد بدون اجرت حق استیفاء عملی از همسرش را ندارد. اری شیر اول که در عربی به آن لبا گویند چون استخوان بندی طفل نوزاد گروگان خوردن آن است از حیث تکلیف بر زن واجب است که به طفل بخوراند ولی اگر مطالبه اجرت کرد حق با او است و باید مرد اجرت إرضاع را پردازد. باقی می ماند و خوب تمکین از بهره برداری های غریزی و جنسی که البته اگر عذری شرعاً در بین نباشد در هر جا و به هر صورت این حق برای مرد ثابت و برزن اداء آن واجب و آیا این واجب شرعی یعنی اطاعت شوهر در امور جنسی که بر عهده زن است قیومت مرد بر زن است و یا به معنای تولیت بر او است.؟ و یا بهره دادن شهوی و راضی نمودن غریزه جنسی است که امریست طبیعی بین زن و مرد، و این مطلب معلوم می شود که و خوب تمکین بر زن اگر سیطره ای را برای مرد ثابت کند بجهت تسهیل امر و اطفاء غریزه برای مرد چهار چوبه قانون شرعی نه برای ضعیف و زبونی زن و اما اینکه زن بدون اجازه مرد نباید بیرون برود آن هم ولایت مرد بر زن را نمی رساند بلکه ملاکی که در این حکم وجود دارد عبارت

است از حفظ و حراست زن از افتادن در مهالك اجتماعي و پيدائش هرج و مرج در ناموس جامعه و روشن است كه اگر اين امر خارج از متعارف و مستلزم حرج باشد حق مرد از اين ممانعت ساقط مي شود اگر چه به رجوع به حاكم شرع و اذن او باشد .

و اما توهّم قيمومت مرد بر زن در امور اكتسابي چه تجارت باشد و چه زراعت و چه صنايع بر خلاف آيه مباركه 32 نساء مي باشد كه

(لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ) (باشد

چون قبل از آنكه خداوند بيان فرمايد نفقه زن بعهده مرد اختصاص هريك از آن دو را به دسترنج و در آمد خود بيان فرموده تا معلوم باشد كه در مقابل نفقه دادن مرد به زن مرد حكومتي بر مال زن ندارد و بعضي توهّم (1) كرده اند كه اكتساب بهره بردن مردان است از مزايای تكويني خود كه از مزايای تكويني مرد يكي هم قيم بودن او بر زن است و بنا بر اين معني توهّم سرشكستگي زن در برابر قيمومت مرد حاصل مي شود و نصيب اكتسابي زنان يعني سود بردن از مزايای فطري و طبيعي آنان اين باشد كه مردان بر آن ها سيطره داشته باشد و از آن التذاذ بهيمي ببرند زهي خيال پوچ و توضيح مطلب به اين است كه بگوئيم كسب در لغت دنبال سود بودن و طلب كردن و جستجو نمودن به-ره است و كسب و اكتساب هردو را جمع است به شخص كاس كاسب و مكتسب اگر چه كسب دو مفصولي هم مي شود ولي مشروط است اين كه هر دو مفعول ذكر شود يا به قرينه معلوم باشد و براي توضيح بيشر مي گوئيم . در كتاب المنجد مي گويد :

ص: 77

1- به الميزان رجوع شود.

كَسَبَ وَكَسِبَ كَسْبًا وَكَسِبًا وَكَسَبَ وَكَسَبَ مَالًا أَوْ عِلْمًا أَوْ عَلِمًا أُنَالَهُ إِثَاه . و بنابراین مفهوم کسب همان تصدی برای سود است و چون هیئت باب افتعال از برای پذیرش است قابل تعدیه نیست از اینجهت است که اکتساب دو مفعولی نمیشود و بنابراین کسب

و اکتساب از جهت مبدء مصدری تفاوتی ندارند پس تصرف در ظاهر آیه مبارکه تا سرحد تطبیق مفهوم اکتساب بر رسی-دن بمزیتی به سبب امری غیر اختیاری همانند مرد بودن خلاف قانون سخن شناسی و محاوره است و اگر سؤال کنی که کسب را در مورد تحصیل علم یا ذخیره و جمع ، یا حتی کسب گناه هم تفسیر کرده اند ، جواب دهیم که اولاً ظاهر اولیه کسب و اکتساب نسبت به

تطبیق بر مصادیق همان مصادیق همان کسب مال است و ثانیاً مصادیق متعدده داشتن کسب و اکتساب منافاتی به مراد ما ندارد چون مراد ما اینست که مرد و زن بحکم این آیه استقلال در نصیب و بهره دارند بدین صورت که اگر هر کدام به نوبت خود از کوشش جدیت خود به بهره ای برسند دیگری را حق تصرف در آن بهره نیست آری اگر نصیب را عبارت بدانیم از هر فائده ای آن وقت اطلاق آیه شامل کسب الاثم هم میشود ملخص کلام این آیه در صدد بیان استقلال زن است در بهره برداری از کوشش و جدیت خود و این که هرکسی بهره از سعی و عمل خود می برد چه مرد باشد و چه زن .

بعضی از فضلاء قبول کرده اند که اکتساب استفاده مالی از اعمال است ولی می گویند بدین معنی اگر چه صحیح است ولی ضیق دایره را می رساند و ربط آیه را از آیات ارث و نکاح قطع می کند و جواب اینکه تطبیق مفهوم عام بر مصادیق، قرینه می خواهد و ما گفتیم ظاهر اولی اکتساب در عالم تطبیق همان تصدی به کار برای بهره یابی است و اما سیاق آیه نسبت به آیات ارث و نکاح جوابش دو چیز است، اول اینکه اشتمال کلام واحد بر احکام متعدده مانعی ندارد و هر جمله ای را باید بطور مستقل تحت ملاحظه قرار داد.

نتیجه اینکه سیاق دلالت واضحه بر تصرف در هم ردیف ها ندارد دوم - اینکه حضرت استاد در حول القرآن بیان کرده اند که آیات کلام الله به ترتیب نزول نیست پس سیاقی باقی نمی ماند تا از قطع رابطه نگران باشیم و جواب مختصر و منطقی ما اینست که اکتساب مزیت های خلقتی را شامل نمی شود .

و اگر گفته شد فلانی از جمال کسب شهرت کرد مبتنی بر نوع مسامحه است و صحت این تعبیر از این است که فلانی جمال را که خدا داد است ، وسیله اکتساب شهرت قرار داد ، پس اکتساب اختیاری است اگر چه سرمایه اش خدادادی باشد مانند اکتساب از ارث پدری ، و این اطاله برای اینست که شخص متفطن باید دقت در کلمات مفسرین کرده و هر کس هر چه گفت را قبول نکند اگر چه مشهور به دانش باشد .

ششم - از احکامی که از آن توهّم بی اعتنائی به زن شده نقص ارث زن است به این تقریب زن، به اینکه از ناحیه کمبود قوای جسمانی

نسبت به مرد وقت مراده اجتماعی او از برای تجارت و کسب بایستی بیشتر مورد عنایت باشد یعنی نیکو است که زن بهره اش

از ترکه ها (ارث) بیشتر از مرد باشد، و یا لااقل برابر باشد ولی با وجود این، ارث او نصفه است پس می فهمیم که مقامش پائین می باشد و از آنجائی که غالب اشکالات امروزی در پیشینیان هم خطوط می کرده در اخبار اهل بیت (علیه السلام) به به شکل های گوناگون از آن سؤال شده که چرا باید میراث زن کمتر از مرد باشد ولذا سفارش ما اینست که دست از بررسی اخبار برداریم که در باطن کتب احادیث گوهرهای تابناکی نهفته است که با آن ها غنای مذهبی ما آشکار می گردد و پیشوایان دینی ما جواب از این اشکال را داده اند که مردها به حسب قانون الهی مطابق با مناسبت های اجتماعی کفیل، بسیاری از امور مالی هستند مثلاً دیه جنایات مجنون و طفل و خطا کار برزن نیست و بر عهده مرد است و به تعبیر روایات مرد حامل آن است نه زن، و دیگر کابین زن بر مرد است که اگر در هر امر مالی إجحاف تصور شود در مورد صدق زن تصور نمی شود و اگر کلمه قنطار در قرآن نبود شاید بعضی از مدعیان علم اقتصاد یا قانون اجتماعی اکثر در مهر را بر خلاف قواعد اقتصادی و اجتماعی تلقی می نمودند و بعضی از طرفداری از روایت ضعیفی گفته اند

نباید مهرزن سنگین باشد ، و بهانه این سخن را تسهیل در امر ازدواج دانسته اند و سفارش های اخلاقی که از معصومین (علیه السلام) راجع به تسهیل در امر صداق شده است را حمل بر لزوم نموده اند غافل از اینکه این ها منافاتی با مهر زیاد خواستن بعضی از زنان ندارد و اختلاف زنان در درخواست مهر زیاد است تا آنجائی که بعضی از دختران برای نشان دادن محبت و صفا به چند کتاب یا يك جلد کلام الله در امر کابین قناعت می ورزند و در سابق قنطار را معنی کردیم و بعلاوه مرد می تواند با آن زن که مهرش کمتر است ازدواج کند .

سوم - نفقه زن است که بر مرد واجب می باشد.

چهارم - اینکه جهاد بر عهده مرد است و جهاد محتاج به سلاح است و سلاح محتاج به مال است برای تحقیق بیشتر به باب 120 ، از مواریث وافی رجوع شود . و بنا بر آنچه که گذشت تنصیف ارث کمبود معنوی را برای زن سوغات نیاورده .

هفتم از احکامی که دستاویز مخالفین اسلام می باشد و آن برخلاف تساوی حقوق زن و مرد دانسته اند بی دخالتی زن در امر طلاق است می گویند چرا زن بعد از ازدواج اسیر مرد باشد و نتواند خود را از تحت زوجیت او خلاص کند ، جواب اینست که دین مقدس اسلام در بستن رابطه زوجیت اختیار عقد ازدواج را در ابتداء امر به دست زن داده که زن در شروع بنکاح دقت کامل را در انتخاب همسر بنماید ، زیرا زن است که خود را گرفتار مسائل خانوادگی و تحت اطاعت مرد در میآورد، و بار حمل را

ص: 81

بدوش می کشد ولی طغیان شهوت در مرد و مخصوصاً شگفتی های جمال زن مجال دقت را آنچنان که شایسته است به مرد نمیدهد پس این قانون که شروع نکاح باید به اختیار زن باشد در کمال اتقان و حکمت می باشد اما امر طلاق اگر بدست زن باشد چون زن بواسطه ابتلاءات گوناگون و رقت عاطفی و ناشکیبائی نسبی در برابر زحمات و مشقات و خلاف انتظار دیدن بسیاری از انواع معاشرت های مرد ، دچار شکنجه روحی شده و بیرون رفتن از زیر بار سنگین ناراحتی ها را به طلاق میداند ، و در برخورد با حادثه جزئی در صدد طلاق بر می آید .

دلیل بر صدق این مطلب پرونده های درخواست طلاق از جانب زنه است که چه چیزهای ناچیزی را دلیل بر مدعای خود که طلاق است اظهار نموده اند .

و بنابراین فرض که طلاق بدست زن باشد انتظام خانوادگی با این وضع مختل می گردد ولی مرد بعد از ازدواج می تواند تحمل نابسامانی های داخلی را بنماید و یا جبران بد اخلاقی های زن را بنابر فرض مثال با ازدواج با زن دیگری بنماید بدون آنکه خود را محتاج به رها کردن زن اول بداند .

آری این دو حالت در زن و مرد همگانی نیست ولی احکام قانونی جنبه غالب را رعایت می کند، و گمان این که دادگاه می تواند رعایت موازنه را بنماید صحیح نیست زیرا از جزئیات کارهائی که تولید حوادث بزرگ می نماید دادگاه نمیتواند اطلاع

پیدا کند و برای تکمیل مطلب و توضیح بیشتر می‌گوئیم صحیح است که طلاق بدست مرد است ولی اگر طلاق سبب شود که بطور مستقل هلاک زن یا افتادن او در گرداب فحشا و امثال این گونه مسائل را ایجاب کند آن طلاق بعنوان ثانوی حرام می‌شود و اگر هم از ناحیه طلاق این گونه امور حادث نشود باز هم طلاق در عین حالی که جایز است، سزاوار نیست و احادیث بی‌شماری در نکوهش آن رسیده که شخص مسلمان و متعهد با ملاحظه مضامین آن - اخبار تا کارد به استخوان او نرسیده باشد اقدام به امر طلاق نمی‌کند نه آنکه مانند پاره ای از هوس رانان دختری را بحباله نکاح در آورده و بعد از بهره برداری شوی او را رها کند و دو تعبیر در روایات، درباره طلاق آمده که با این دو تعبیر کمتر مرد مسلمانی حاضر بامر طلاق میشود.

اول آنکه مبعوض ترین چیز در نزد خداوند طلاق است.

دوم - عرش خدا با آن عظمت از طلاق می‌لرزد!

و ممکن است سؤال شود، امام حسن مجتبی (علیه السلام) طلاق بسیار می‌داده اند تا جائی که امیر مومنان (علیه السلام) فرمودند: بزوجیت پسر در نیاید زیرا او مطلق است (زیاد طلاق دهنده) و جواب اینکه ازدواج با امام (علیه السلام) از روی اینکه او حجت خدا است مرغوب بوده و زنان برای اینکه همسری آن حضرت را درک کنند ولو در زمان بسیار کم با یقین بطلاق حاضر به ازدواج با آن - حضرت بودند.

و خلاصه این که اگر زنی حاضر به طلاق باشد مثل زنی است که حاضر به متعه (نکاح موقت) باشد و در اینصورت مبعوضیت طلاق سالبه بانتفاء موضوع است و نکته دیگر اینکه در مذهب شیعه طلاق خلع هم تشریح شده و این خود راه نجاتی است برای زن ها ، به اینطور که زن در نخست از همسرش مطالبه طلاق از نوع غالب را می کند و اگر مرد بپاره ای از جهات استنکاف نمود زن صدق خود را عوض طلاق قرار میدهد و اگر بازهم مرد استنکاف نمود زن مقداری بیشتر بذل می نماید تا او حاضر به طلاق شود ، و در ایام عده اگر زن آنچه را داده استرداد کرد مرد می تواند رجوع کند و بعد از انقضای عده نه زن میتواند رجوع ببذل کند و نه مرد به زوجیت پس با در نظر گرفتن این دو نکته طلاق به دست مرد بودن اشکالی ندارد .

و باز برای باقی نماندن شبهه دو نکته دیگر را متذکر می شویم اول اگر مرد رسیدگی به نفقه زنرا ننمود و یا او را در مشق خارق العاده گذاشت زن میتواند شکایت به فقیه جامع الشرائط برده و فقیه او را از این ازدواج مشقت بار خلاص نموده او را طلاق بدهد و نکته دیگر اینکه اگر در طلاق خلع شوهر بهیچ گونه بذلی راضی نشد زن با وجود عذر موجه می تواند به حاکم شرع رجوع کند و در خاتمه توصیه می کنیم که اگر کسی مایل براطلاع علل احکام شد باید تمام ابعاد و خصوصیات آن احکام را در نظر بیاورد تا مجال اشکالی برای او در قوانین عادلانه اسلام باقی نماند

هشتم - از احکام آنی که توهّم می شود ارزش زن را در عالم معنی کم نموده نقص دیه زن از مرد است که تا ثلث دیه مرد و زن با

یکدیگر برابر هستند و زمانیکه دیه از ثلث بالا تر شد نصف می شود و این حکم بقدری با نظر سطحی مخالفت دارد که وقتی اَبان ابن تغلب شنید دیه يك انگشت زن یک شتر است و دیه دو انگشت 20 شتر و دیه سه انگشت 30 شتر و دیه چهار انگشت بیست شتر است تعجب نمود و عرض کرد که ما این حکم را در عراق شنیدیم و آن را شیطانی می دانستیم - امام ششم (علیه السلام) در جواب فرمود: ای اَبان تو مرا بقیاس می گیری، زن و مرد تا ثلث اشتراك در دیه دارند و بعد از آن دیه زن نصف می شود و ما قبل از جواب دادن از این اشکال نیک می دانیم که بگوئیم که بگوئیم علماء علم اصول در اسلام اختلاف در قواعد اصولیه و احکام فرعیه دارند تسنن أدله احکام را کتاب و سنت و اجماع و قیاس می دانند و نسبت به ابو حنیفه داده شده که میگوید هل الدین الا الرأى الحسن؟ . یعنی مگر دین غیر از پندار نیک است؟ و علماء شیعه أدله احکام را کتاب و سنت و عقل و اجماع می دانند و این دسته دوم در تعریف عقل یعنی عقلی که حجت است گفته اند عقل بایستی با مجرد شدن از اوهام و اعتبارات و بشرط احراز ملاك قطعی در ادراك حسن و قبح چیزی حکم نماید که این حکم عقلی کشف از حکم الله نفس الامری می نماید ولی دسته اول می نماید - مصلحت های عمومی و امور ذوق پسند را مایه حکم خدا می دانند

ص: 85

و بلکه این جماعت پا را فراتر نهاده به نحو تصویب احکام خدا را تابع آراء مجتهدین می دانند پس با شیعه در دو جهت اختلاف دارند اول قیاس را دلیل می دانند و شیعه موافق فرمایش معصوم (علیه السلام) دین الله را از عقول متعارفه بشری دور تراز بعد آسمان از زمین می دانند و جهت دوم اینکه شیعه آراء خود را بنحو استغراق و همگانی موافق با واقع نمیدانند و لذا به شیعه مخطئه می گویند و این بمعنای قابل خطا بودن آراء مجتهدین با واقع است و به سنی مصوبه می گویند. و بیان کیفیت تصویر خارج از حوصله این کتاب است .

و حال در مقام جواب می گوئیم نظر سطحی همان طور است که ابان بن تغلب طغیان فکری را سبب گشت و با شگفت از این کلمه استقبال نموده و برای آرامش او امام (علیه السلام) بطلان قیاس را پیشنهاد پذیرش احکام نمودند .

پس خوش آمدها و مصلحت جوئی های فردی نمی تواند آینه لوح محفوظ باشد چه رسد که خود بخود تشریح قانون در اسلام بنماید و چقدر بهت آور است که هر دسته و جماعتی با نام های گوناگون و گروه بندی های متناقض و متضاد مجنون وار در صحرای خیال خام خود وصال لیلا حقیقت را جو یا هستند و لذا عاقل با انصاف از زلال چشمه سرشار علوم معصومین (علیه السلام) که سر چشمه آن علم الله ازللی است عطش دانشجویی خود را فرونشانده گوش به سخنان پیشوایان نموده سینه خود را صندوق احکام

و حکمت های آنان می نماید.

و خلاصه سخن آنکه با آراء ذوقی و خیالی حرام است احکام خدا را زیر و رو نمود ، چون بافته هر خیالی مرضی خدایا معصوم نیست و معنای شاورهم فی الامر این نیست که سمینارهایی در هر کوی و برزن برای قانون ریزی تأسیس شود بلکه مشورت - در موضوعات است برای تشخیص آن موضوعات تاپی به صحت تطبیق احکام کلیه الهیه بر آن موضوعات برده شود و شاهد تاریخی ما اینکه مشورت در جنگ خندق در این نبود که آیا با کفار به جنگیم یا نه؟!

چون حکم جهاد قانونی است آسمانی و اهل زمین را تصرف در آن نیست بلکه آن مشورت در چگونگی عمل کرد برای سرنگونی دشمن بود و بعد از رأی گیری هم می بینیم حق انتخاب با ولی امر می باشد باین طریق که رأی او چون ارجح بر دیگران می باشد قبول می شود ، و بسیار رنجش آور است که مشورت را بقدری توسعه دادند که سرنوشت جانشین پیغمبر را هم با مشورت تعیین کردند ، ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم .

و از آنچه گذشت معلوم شد که هر چند تعمق در احکام شرعیه کمال مطلوب هر عاقل و امریست عقلانی ولکن اشکال تراشی بسی

مورد بوسواس انداختن اهل ایمان است و این خیانتی است بزرگ بر کتاب و سنت و معنای حقیقی اضلال و گمراه کردن همین است و بعد از آنچه گذشت می گوئیم هر خسارتی که بر مال و یا

ص: 87

اعضاء یا جان کسی از شخصی وارد شود دو نحوه حکم بر آنست يك حکم تکلیفی و آن حرام بودن این سنخ تصرف می باشد یعنی تصرف خسارت آور و يك حکم وضعی و آن لزوم جبران خسار است و اگر آن خسارت قابل جبران بمثل باشد قطعاً بایستی جبران به مثل بشود مگر آنکه شخص خسارت دیده ببخشد و یا چیز دیگری را در عوض قبول کند و اگر آن خسارت قابل جبران به مثل نباشد بایستی خسارت زنده قیمتش را به پردازد و اگر آن خسارت به اعضاء یا جوارح یا جان باشد تعیین جبران را قانون اسلام به تعبد شرعی بیان نموده و کسی را حق اعتراض در احکام تعبدیه نیست و این نه بدان معناست که احکام تعبدیه گزاف باشد بلکه بدان معناست که ملاک های واقعی احکام از دیدگاه عقل های متعارف بدور و بعید است و بنابراین می گوئیم در صورتی که مهره های کارخانه اختلاف اثر داشته باشند با وجود این که از جهت تاسیس شريك هم باشند آیا ارزش مهره های موثر تر بیشتر نیست؟

جواب مثبت است و بطور مسلم مردان بواسطه برتری غالبی نیروی جسمانی ارزش جسمی آن ها برای پیشبرد کارهای اجتماعی بیشتر است و از این جهت دیه آن ها بیشتر است و اگر کسی اندك التفاتی به این حکم داشته باشد می تواند تصدیق کند که ارزش جسمانی در زیاد و کم بودن ارتباطی با ارزش روحی ندارد از باب مثال می گوئیم اگر مرد بیابانی لباس حریر بپوشد و زن دانشمند لباس کرباس و ما بگوئیم لباس آن مرد ارزشش

بیشتر است کسی را نرسد که بگوید این قضاوت توهین بمقام زن

است و چنان چه ارزش لباس کاری با ارزش بدن ندارد ارزش بدن

همکاری با ارزش روح ندارد .

نهم - از احکامی که توهم می شود در آن حکم نسبت به زن ستم شده باشد جواز تعدد زوجات است که برای مردها شارع مقدس تا چهار همسر همیشگی را و تا نامحدود همسر موقت را حلال کرده و زن را ممنوع از استمتاع شهوی از غیر شوهر خود نمود صبا در نظر گرفتن اینکه هر دو نسبت به همسر خود غیرت میورزند و با ملاحظه اینکه این غیرت در زنان به سرحد حسادت مفرط می رسد بطوری که بسا از تعدد زوجات فتنه ها بر می انگیزد و اگر در عالم ازدواج يك زن و يك مرد تنها در زوجیت و منحصر در همسر باشند الفتشان روز افزون و محبتشان پایدار می ماند ، معلوم - می شود که تعدد زوجات ستم خیز بلکه حکمی است شرم آور .

در جواب می گوئیم پوشیده نیست که حیات عبارتست از نیروی تحرک و نیروی تحرك سرمایه نظام اجتماع است و مایه ترقیات گوناگون و موجب تولید نیروهای دیگر است و همینطور که زمین های قابل کشت اگر زیاد باشد و بذریهائی هم که بتوان از آن بذرها استفاده نمود بقدر کفایت برای این زمین ها باشد هرچه قدر بیشتر از آن بذرها استفاده شود نیروی تغذیه بیشتر در دسترس انسان و حیوان قرار می گیرد همین طور اگر افراد بشر بسبب کثرت ازدواج صحیح و مشروع زیاد شود نیروهای بشری زیادتیر می

ص: 89

شوند یعنی هر فردی به حسب استعداد مخصوص بخودش رشته ای را در عالم استنتاج انتخاب کرده و جامعه مجمع القوی شود و اگر توهم شود کثرت نسل سبب قحطی میشود چنانچه در بعضی از کشورهای جهان مشاهده می شود . و تقلیل در نسل سبب نجات از قحطی است.

جواب گوئیم اگر توزیع عادلانه در جمیع ابعاد آن در بشر وجود پیدا کند به دین معنا که استعمارگران ستمگر کشورهای خود را علاوه بر بی نیاز کردن از کلیه خوراکی ها توسعه ظالمانه نمی داند و بواسطه تسلط اقتصادی بر جهان بشریت سایر کشورها را بعقب نمی راندند و مجال می دادند تمام کشورها از مواهب اخلاقی خود و منابع سرشار طبیعی کشورهایشان استفاد کامل در هر جهتی بنمایند زیادتى نسل نه تنها قحط آور نبود بلکه بشریت را به کمالات بی شماری می رساند چنانچه این مطلب بطور محسوسى در کشور ژاپن مشاهده می شود که این کشور در اثر استقلال سیاسى (اگر چه نارسا) خود کفا شده و دنیائی را خیره ترقیات ساعت افزون خود نموده و نه تنها بی نیاز است ، کشورهائی را هم بی نیاز کرده و ما اگر بدیده دقت و یا لا اقل بدیده عبرت نظر کرده و بیندیشیم به خوبی در میابیم که چقدر حاصل زیاد از منابع آب کشورمان چه زیرزمین و چه در کوه با این همه زمین قابل کشت بسبب کثرت نسل می توانیم بدست بیاوریم ولی افسوس که به واسطه تسلط اجانب و غفلت

توده ها همیشه در رنج بوده ایم و نیمه بیدارها هم به نام توزیع عادلانه حاصل دیگران را چپاول می کنند نه اینکه به بیکاران آموزش کار داده و وسایل عمران نو و جدید را تحت اختیارشان قرار داده و زمین های بکر را آباد نمایند و این نقص اجتماعی و جهانی را بر طرف نمایند و خلاصه سخن این که زیاد شدن افراد بشر یک تکامل است مشروط به اینکه از وجود او استفاده صحیح بشود و فقیر را به کارهای تولیدی وادارند نه اینکه او را علیه غنی بسیج کرده و هرج و مرج ایجاد نمایند تا کشور همیشه در سر در گمی باقی بماند و حال گوئیم کثرت نسل موقوف بر تعدد زوجات می باشد پس تعدد زوجات امری است مطلوب برای تکامل بشر .

باقی می ماند جنبه های اخلاقی این مسأله و جواب این اشکال را قرآن مجید داده است .

((فَانْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعُدُّوْا فِوَاحِدَةً)) .

سوره نساء آیه 3 ، یعنی اگر نتوانستید میان زن ها عدالت نمایند يك زن کافی است و مراد از عدالت را معصومین (علیه السلام) بیان فرموده اند که حتی در شب خوابی بازن های متعدد هم به عدالت رفتار شود باین طور که اگر يك شب با يك زن مضاجعت (هم خوابگی) نماید شبی دیگر بازنی دیگر که در رساله های عطیه مذکور است مضاجعت نماید .

دهم - پوشیده نماند که در قرآن مجید از دو مورد میشود

اول: از آیه 36 آل عمران که حق تعالی از قول مادر مریم نقل می فرماید: (وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثَى).

و این کلام کاشف قاطعی از تفاوت زن و مرد است .

دوم - در آیه 21 نجم (اَلْكُفُّ الذَّكَرُ وَلَهُ الْاُنْثَى).

که خطاب به بت پرستان است که برای خدا دختر قائلند و این سؤال، سؤال ارتکاز نیست یعنی در مقام جواب خواهی از ارتکاز فطری آنها جواب خواسته و بلکه در قرآن بعد از این آیه می فرماید (تِلْكَ اِذَا قَسَمْتَ صِيزِي) یعنی این اعتقاد بر خلاف عدل در توزیع می باشد که بر فرض اگر خدا فرزندی داشته باشد منحصر به دختر نباید باشد و لازم است پسر هم داشته باشد ، و جواب از مورد اول این که مادر مریم بنقل از آیات قبل از این جمله نذر کرده بود که فرزندش خدمت گذار خانه خدا باشد و بعد از وضع حمل و مشاهده دختر بودن فرزند ، عرض کرد پروردگارا دختر زائیدم و بدیهی است که خداوند دانا تر بود به نوزاد او تا خودش و بعد از آن عرض کرد صنف زن با مرد فرق دارد یعنی کارهایی که از مرد بر می آید از قبیل خدمات شاقه و بررسی بأمور بیت الله از زن بر نمی آید و شاهد بر اینکه این آیه در مقام نکوهش زن نیست، این است که مریم را خداوند قبول می فرماید و می گوید : فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ.

و اما جواب از مورد دوم این که خداوند یکه لم یلد ولم یولد است

و پسرها و دخترهای بشریت مخلوق اویند و شعاعی از ابداعیات نور عظمتش می باشند او در مقام بیدار کردن عقول خشک گرفتار عصبیت های جاهلی بر آمده و برای سرکوبی عقیده های پوچ آن ها استفهام هائی را فرموده که آیا با دیده بصیرت خدایان باطل را که خود ساخته اید و دست رنج خودتان است نمی بینید؟ و مراد بیدار کردن آنانست از خواب جهل و از جمله این استفهام ها اینکه اگر آفریدگار یکه پسر داده غیر از دختر بعقیده شما نداشته باشد. این تقسیم عادلانه نیست چون نیست چون اولاً خداوند فرزند ندارد و ثانیاً چگونه برای خدا دختر را بطور انحصار انتخاب می نماید و محتوای این آیه مبارکه در آیه (153) والصفات باشد که می فرماید: ((أَصَّ طَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ))

قبل از این آیه مبارکه این دو آیه نازل شده که کاشف ابطال عقیده آنان در فرزند دار بودن خدا است .

((أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ)) . خلاصه سخن این که با توجه به این آیات نمی توان استدلال بر کمبود معنوی زن نمود .

بخش ششم

در بیان این که در زن مانند مرد استعداد هر کمالی وجود دارد و در شرع اسلام از او تکامل به سمت معارف و اخلاق و اعمال صالحه خواسته شده و این بخش از ناحیه استدلال به چهار قسم

ص: 93

از ادله تقسیم می شود .

اول - وجدان خارجی .

دوم - عقل .

سوم - کتاب .

چهارم - سنت .

اول - هرکس ذهن خود را از عادات و رسوم مختلف جوامع بشری خالی کند به خوبی درک میکند که صنف زن در غرایز بشری و احساسات و عواطف و سایر صفات انسانی و حیوانی و ادراک کلیات با صنف مرد شریک است اگر چه از جهات طبیعی اختلافاتی دارند لیکن نمی توان گفت زن از جهت معنویات مخالف مرد است زیرا در هر زمان آثار صفات کمالیه زن مشاهده شده و در طول تاریخ زنانی چون آسیه مریم ، هاجر ، زهرای مرضیه (علیه السلام) و دختران عزیزش بوده اند و از این بزرگواران ک-ه بگذریم در عصر خود زنانی را هم چون پروین اعتصامی و بانوی اصفهانی می نگریم آیا می توان با آن همه ذوق و ادبیات ابتکاری و مثال های حکمت آمیز پروین او را ضعیفه دانست و زن بودن را که امریست طبیعی دلیل بر زبونی او دانست .

دوم عقل ، وقتی ما رجوع به عقل کنیم می بینیم خداوند تعالی و تقدس وقتی به حکمت بالغه تکوین جامعه بشریت فرموده و جامعه را از عائله ها تشکیل داده بایستی در جوامع اخلاقی در تشکیل دهندگان عائله که د و صنف زن و مرد هستند تباینی قرار ندهد

ص: 94

و اگر موازنه ای در مزایای باطنی این دو صنف برقرار نباشد یعنی اگر چه از جهت مرتبه اختلاف به شدت و ضعف وجود دارد ولی نباید بطور مطلق در صفات بطوری اختلاف باشد که صنفی دلیل صنف دیگر و دست خوش استیلاء مطلق آن صنف باشد و به عبارت روشن اختلاف زن و مرد نباید به نحوی باشد که زن و مرد دونوع متباین باشند که در این صورت قابلی تشکیل نظام عائلی از آن دو مسلوب باشد .

سوم از آیات متعدده ای در قرآن مجید مساوی بودن زنان را با مردان در معنویات می یابیم و ما این آیات را در مضامین گوناگون ذکر می نمائیم و قبل از آن می گوئیم که خداوند در قرآن تصریح باین معنی دارد که عمل زن را ضایع نمی فرماید .

در سوره آل عمران آیه 94 می فرماید :

((إِنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّمَّنْ ذَكَرَ وَأُنْثَى)) .

یعنی من بی اجر و مهمل و پوچ گذارم عمل هر عمل کننده ای را چه مرد باشد و چه زن و ضایع نمودن عمل به این است که کلیه آثار مترتبه بر آن عمل را ترتیب دهد و بسیار روشن است که هر عملی دارای آثار است و آن آثار بعضی دنیوی هستند و بعضی اخروی و آثار دنیوی گوناگون است چون بعضی راجع بتکوینیات است مانند روئیده شدن بذر از بذر افشانی زن و یا به نتیجه رسیدن کوشش های اکتشافی، صنعتی، هنری او و بعضی راجع است به امور اجتماعی همانند تربیت و آموزش او و تاثیر علوم و معارف او

ص: 95

در پیش برد معارف جامعه و پاره ای راجع به بهره بری مادی مردم از او همانند پوشش دادن به برهنگان و سرپرستی یتیمان و مانند این هاست .

و بدیهیست که خداوند عالم مستند به عموم رحمتش عمل زن را از این آثار خالی نمی گذارد و آنها را ضایع نمی فرماید و آثار هر عملی از اعمالش را بر آن عمل ترتیب می دهد و بعضی از آثار اخروست که در روز قیامت بر آن مترتب میشود مانند تجسم عمل و با نور محشور شدن عامل و با جمال محشور شدن او به صحرای محشر و در بهشت داخل شدنش و بطور خلاصه ه-ر اثری که برای عمل مرد تصور می شود و خداوند برای آن عمل اثری قرار داده همان اثر را برای عمل زن قرار داده پس د میزان عدل از ثواب و جزا برابرند چنان چه از آیه استفاده می شود و زن بودن این صنف منافاتی با عمل نیک او ندارد و در عالم ترتیب آثار بر اعمال در علم کلام ثابت شده است که اعمال شر هم آثار خود را می بخشد مثلاً سحر و جادو اثر دارد و در قرآن مجید جادوگری هاروت و ماروت را ذکر نموده و این به دو معنی می باشد :

اول اینکه خداوند عالم اختیار کار نیک و بد را در دنیا بدست مکلفین قرار داده و این همان جمله معروف است که عباد در افعال مجبور نیستند و معنای دیگر این که تمکین هر عاملی بر عملش و جعل مانع نمودن از تربیت آثار بر اعمال کاشف از نهایت کرم

الهی است و میتوان معنای سومی را بیان کرد و آن مهلت دادن پروردگار است کافران را که می فرماید :

((وَ أَمْلَى لَهُمْ أَنْ كِيدَى مَتِينٌ ، قلم - 44)) .

و نیز می فرماید: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ - قلم ، 43)) و نیز می فرماید: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَفْتَةٍ فَازَاهِمُ مَبْلِسُونَ انعام آیه 44))

و غرض از اطاله سخن بیان این مطلب است که زن و مرد در محاسبه در برابر میزان عدل الهی یکسانند و این پیشگفتار در بیان اشتراك در ثواب و عقاب زن و مرد است و اما بیان اشتراك این دو صنف در وظایف عملیه چه فردی و چه اجتماعی از قرآن مجید به این طریق است اما در امور اجتماعی در قرآن مجید می فرماید:

((الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ - سوره توبه، آیه ((71)) .

چون بدیهیست امر بمعروف و نهی از منکر دو وظیفه مهم از وظائف اجتماعی است که این دو وظیفه سرمد و وظائف انبیا و مرسلین است چون جامعه بشری اگر مرشد خارجی نداشته باشد به جهل اولی و فطری باقی می ماند ، ملاحظه کن خداوند می فرماید :

((وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا، سوره نحل آیه 87))

و در مورد نبی اعظم می فرماید :

((وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)) .

و از جمع این دو آیه بطور آشکار معلوم میگردد که آدمی زاده زاده جهل است و این منافات ندارد با اینکه انسان استعداد تکامل به سمت هر مزینی را دارد :

پس روشن کردن افکار و آموزش جهال مقام منبع پیغمبران روظیفه ، خطیر آنان می باشد. و توده های مردم نیز با اختلاف محسوس در

رتبه و مرتبه در این جهت با انبیاء شرکت دارند و زن و مرد در این وظیفه مهم شریکند و بنابراین زن با حفظ مقام پاک دامنی بایستی دامن همت به کمر زده و در میدان اجتماع و صحنه جمعیت ها امر بمعروف و نهی از منکر بنماید و اگر بگوئی وظیفه مرد انست که امر بمعروف و نهی از منکر نسبت بمرد و زن بنمایند ولی زن بقرینه الزام بر حفظ عفاف و وجوب حجاب نباید در امر بمعروف و نهی از منکر از هم صنف خودش تجاوز کند .

جواب می دهیم که ما گفتیم که با رعایت عفاف امر بمعروف و نهی

از منکر بکند .

و چون آیه اطلاق دارد نسبت به اشخاصی که مورد امر و نهی می شوند چه از مرد و چه از زن اخذ با طلاق می نمائیم و این معنی تأیید می شود به اینکه حضرت زهرا (علیه السلام) در اجتماع مردها

ص: 98

وزن‌ها امر بمعروف و نهی از منکر می‌فرمود و می‌بینی نتیجه همان خطابه که در مجمع عمومی انجام گرفت تا دنیا پیاست پا برجاست و نیز دختران برومندش در مقابل زورگویان تاریخ ساکت نماندند و با خطابه‌های آتشین و براهین دلنشین مردم جامعه خود و بلکه توده‌های تاریخ را آگاه نمودند و نتیجه این بیان این که زن باید در امر بمعروف و نهی از منکر کوتاهی نکند چون بر او واجب است و نباید این وظیفه را مخصوص بصنف خود بنماید آری اگر برای پیشبرد تبلیغات مذهبی بقدر کفایت مرد باشد و قیام بانجام وظیفه هم بکند این تکلیف از گردن زن ساقط است بلکه لازمه طبیعی واجبات کفائی اینست که اگر کسی اقدام کرد، به انجام آن واجب کفائی این تکلیف از دیگران ساقط می‌شود.

ولی این نه به آن معناست که زن از حریم امر بمعروف و نهی از منکر ساقط می‌شود و این جهت نیز اختصاصی به مرد ندارد بلکه اگر زنی نیز به تارك الصلوة گفت نماز بخوان از گردن مرد ساقط شود چنانچه اگر واجب طوری باشد که امر به آن لازم الاجتماع باشد یعنی در صورتی آن واجب انجام بگیرد که دسته جمعی به آن امر بشود و تکاتف و معاونت زن و مرد در انجام آن لازم باشد مجالی برای گروه بندی باقی نمی‌ماند و زن مرد هر دو باید در انجام آن هم دست و بازو شوند تا آن واجب انجام بگیرد و این درباره دفاع از اسلام و مسلمین هم جاریست چنانچه اشاره خواهیم کرد و شاید بسیج همگانی و تجهیز عمومی

روی این نقطه نظر باشد اگر چه ما در کیفیت آن نظر مخصوص به خود داریم .

حال شروع می کنیم در آیاتی از قرآن که اشتراک زن و مرد را در حقایق دینی از معارف حقه و عبادات و سایر معنویات می رساند و این دسته از آیات به دو قسم منقسم می شود .

قسم اول: دسته ایست که زن های بخصوص را چه فرد و چه گروه توصیف می نماید: از باب نمونه در سوره آل عمران آیه 42 خطاب به مریم می فرماید :

(إِنَّ اللَّهَ أَصَبُّ طَفِيكَ وَ طَهَّرَكَ وَأَصَبُّ طَفِيكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) و اگر گفته شود هر زنی مریم نیست جواب گوئیم آری ولی مری-م زن است .

و بدیهیست این آیه طهارت و برگزیدگی را از طرف مریم ثابت می نماید.

و در اخبار وارد است که سنوالم شد ایا مریم بر تمام زنان حتی فاطمه (علیه السلام) ترجیح دارد و امام (علیه السلام) فرمودند مریم (علی نساء عالمها) ، یعنی بر زنان زمان خودش ترجیح دارد .

و نیز در سوره احزاب آیه 33 در خطاب به پیغمبر وعلی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) چنانچه مورد اتفاق شیعه و سنی است که این آیه راجع به آنان است می فرماید :

((أَنْتُمْ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)) .

و صحیح است که فاطمه (علیه السلام) به به اعتقاد ما شیعیان معصوم می باشد ولی بدیهیست که از صنف زن است و در سوره آل عمران خطاب به مریم می فرماید :

((يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ آیه 43))

و مراد از قنوت توجه به باری تعالی است که از مصادیق بارز آن ، نماز است که تواضع برای الله، است و یکی از مصادیق بارز آن قنوت در نماز است که قبل از رکوع است و لذا اول یاد شده و اما سجده اگر چه از حیث وقوع بعد از رکوع است ولی از جهت اهمیت برتر از آن است چون آخرین درجه ابراز انکسار و خضوع است.

و نیز در سوره تحریم از چهار زن یاد فرموده دوزن منحرفه و خائنه که زن نوح و زن لوط باشند و دوزن نیکو خصلت که زن فرعون و مریم ما در عیسی (علیه السلام) باشند و درباره زن فرعون می فرماید :

((صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا إِمْرَاتٍ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)
(

از این آیه مبارکه سه مطلب بدست می آید .

اول این که زن فرعون خدا پرست بوده که خطاب رب داشته است دوم این که به روز قیامت اعتقاد داشته که از خداوند بیتی را در جنت می خواهد.

سوم اینکه از اعمال ستم کاران بیزار بوده و از خدا نجات از طاغوت

زمان را و کردار زشت او را و هم چنین خلاصی از اعمال ستمکاران دیگر را می خواسته و اما راجع به حضرت مریم در آیه 12 او را به پاکدامنی یاد کرده و نیز خطاب به گروه زنان پیغمبران در سوره احزاب آیه 31 می فرماید :

((وَ مَنْ يَفْتُنْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحَاتٍ لَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ اعْتَدَّ نَالَهَا رِزْقًا كَرِيمًا))

یعنی ای گروه زنان پیغمبر به آن هائی از شما که پیروی از خدا و رسولش می کنید و عمل نیک انجام می دهید مزد دوچندان و - اجر دو برابر می دهیم و در سوره نمل آیه 23 و 24 و چند آیه دیگر بیان سلطنت و فرمان روائی بلقیس را و این که همه چیز داشته و سریر سلطنتی او با عظمت بوده است توضیح داده ، آری، کفر او و قومش را نیز یاد آور شده است با ذکر سجایای باطنی و عقلی و ادراک عمیق او که سبب نجاتش گردید با اینکه بعد از نامه سلیمان رأی اطرافیان را به مقاتله و جنگ با سلیمان پذیرفت مفسد مترتبه بر جنگ را بیان کرد و سپس سلیمان و طایفه او را امتحان نمود تا بهدایت ربانی و همسری ملك الملوک زمان جناب سلیمان نائل گردید و این آیات شریفه به خوبی نشان می دهد که زن شخصیت دون پایه ای نیست و در هر عصر و زمانی طی مدارجی نموده و به سمت تکامل رهسپار بوده است و نیز حق تعالی در سوره قصص بیان چگونگی رسالت حضرت موسی را فرموده و اینکه رسالت آن جناب اولاً بی مصلحت نبوده و در ثانی حضرتش

از ابتداء امر با مشکلاتی روبرو بوده است و ما اگر چه در این کتاب می خواهیم استعداد زن را برای وصول به مقامات عالیه و کمالات فاضله بیان کنیم و نشان بدهیم که در مبارزه های دینی زن هم نقش داشته است و می خواهیم نیروی ایمان مادر موسی را برای پیروی زنان از آن بانو بیان نمائیم و لکن به سبب مفید بودن سایر مطالب که بستگی بموضوع ما دارد و رسیدن به عمق زحمات موسی و مادرش ناگزیر ابعاد این قضیه را بطور خلاصه و فهرست وار ذکر می کنیم و می گوئیم .

بعد اول طغیان فرعون است که این بعد نشان می دهد اگر بشر بدون سرمایه ایمان بخداوند به مقام حکومت بر قومی رسید ستم پیشه و جنایتکار و مفسد میگردد و چنانچه فرعون توده های ملتش را به اختلاف طبقاتی سوق داد و طایفهائی از آنان را به استضعاف کشید تا این پایه که پسران را سر می برید و زنانشان را اسیر می کرد، اگر کسی بی ایمان باشد آن می کند که او می کرد .

بعد دوم این که مشیت الهیه بر آن است که هر طایفه ای که مظلوم ستمکاران و مستضعف ظالمان گردیدند از ضعف بیرونشان آورده و صاحب اختیاری و زمامداری را با نعمت های جهان به آنان ارزانی میدارد .

بعد سوم اینکه مشیت الهیه بر این بوده و خواهد بود که اگر چه مدتی ستمکاران را مهلت میدهد ولی عاقبت از آنان انتقام

گرفته و قدرت کامله خود را که به مکافات رسانیدن ظالمان است به آنان و تمام جهانیان نشان داده و خواهد داد و این سه بعد از آیات 4 و 5 و 6 سوره قصص به کمال وضوح فهمیده می شود .

بعد چهارم اینکه گاهی مقام زن در عالم خدمت بدین و ایمان کامل به رب العالمین بجائی میرسد که مامور مخفی خدا و راز دار الهی شده و قابلیت و حی را پیدا می کند که آیه 7 سوره قصص (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِيهِ) تا آخر آیه نشانگر آن است ، و این آیه با کمال اختصارش دارای هفت مطلب است.

اول - وحی خداوند به مادر موسی .

دوم و سوم دو امر .

چهارم و پنجم - دونهی .

ششم و هفتم - دو بشارت .

یعنی ما به مادر موسی وحی فرستادیم و با او سخن گفتیم و آن وحی اینکه پرستاری موسی را به شیردادن بکن و اگر ترسیدی از هجوم دشمن و هلاک شدن او او را رد ر یا بینداز و بر جان او - نترس و محزون نباش چون ما او را به تو بر می گردانیم و او را از مرسلین و پیامبران خویش قرار می دهیم و از این جاست که در تاریخ آمده است که وقتی آیه مبارکه فأتوا بسورة من مثله آمد جمعی به خیال خام توهم کردند که نیروی مقابله با قرآن را دارند و خواستند مانند قرآن را بیاورند و هرکدام به آیه یا آیاتی از قرآن

ص: 104

رسیده و یقین به عجز خود نمودند که بعضی از آن ها چون به آیه مبارکه و اوحینا الی أم موسی رسیدند و دیدند با کمال فصاحت و بلاغت این آیه کوتاه و مختصر مشتمل بر دو امر و دو نهی و دو بشارت است ، دست از معارضه برداشتند و اعتراف به حقارت خود کردند .

بعد پنجم همت و گذشت و زحمت زن را در پیشبرد اهداف مقدسه الهی می رساند که چگونه زن حاضر می شود جگر گوشه خود را به دریا انداخته و گوهر قیمتی خویش را به امواج آن به سپارد و این گذشت و همت حاصل شده کمال اعتقاد به وفای حق تعالی به وعده خود می باشد و علم به اینکه وعده خداخلف نمی شود و چه خوبست که نه تنها زنان بلکه مردان هم از این زنان عالیقدر درس توحید را فراگرفته و از فداکاری در راه حق و حقیقت دوری نه نمایند و با يك چشم به انداختن مادر موسی را در رود نیل نظر کرده و با چشم دیگر به جریان کربلا نظر افکنده و فداکاری های پدران و مادران کربلا را مشاهده نمایند تا بدانند هدف مقدس قیمتش از فرزند بیشتر است .

بعد ششم اینکه صحیح است که حق تعالی اراده کرده است

مستضعفین را به پیشوائی حضرت موسی از زیر شکنجه فرعون و

هامان و لشکریانشان نجات بدهد جز اینکه رسیدن به این آرمان مقدس و بهره مند شدن از لطف پروردگار مهربان بدون تحمل رنج فراوان میسر نمی شود و چه خوب گفته است شاعر :

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست *** عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

و قسم دوم دسته ایست که بطور عموم زن ها را به اوصاف حمیده و اخلاق الهیه توصیف نموده است که از آن آیات استفاده می شود زن و مرد در عقائد حقه و اعمال صالحه و اخلاق فاضله اشتراك دارند .

از جمله در سوره احزاب آیه 35 می فرماید :

((إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ لَفُرُوجِهِمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا)) .

و در آیه بعد می فرماید :

((وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا)) .

و اگر در قرآن آیه یا آیاتی درباره اشتراك زن و مرد در کلیه معنویات غیر از این دو آیه نبود برای ما در عالم استشهاد به قرآن کافی بود ، زیرا اشتراك زن و مرد در کلیه امور کمالیه از این دو آیه بطور وضوح ثابت می شود

اول - اسلام را برای مرد و زن بطور مساوی یاد می کند و اسلام عبارت است از گفتن شهادتین که به این اسلام، اسلام ظاهری

نام می دهیم و جاری کردن این دو شهادتین بر زبان یعنی گفتن اشهد أن لا اله إلا الله و اشهد أن محمداً رسول الله برای مسلمان شدن در مرحله ظاهر کافیهست یعنی گوینده دو شهادت پاک است و با او می شود از دواج کرد و از ارباب ارث، میراث می برد.

دوم - ایمان را در مرد و زن قابل تحقق دانسته و ایمان اگر بعد از کلمه اسلام یاد شود مراد اعتقاد قلبی است به عقائد حق که توحید، نبوت، عدل، امامت، معاد باشد.

سوم - قنوت که اطاعت خدا و عبادت او باشد را در مرد و زن احراز فرموده و بدیهی است که قنوت به معنای عامش از معرفت به خدا بدست می آید.

چهارم - صدق و راستی که سرآمد کلیه صفات حمیده است و صدق و راستی می باید هم در قبول باشد و هم در عمل و بسیار واضح است که زن راستگو گنج سعادت است و بسیار روشن است که دروغ از ضعف اراده است و بنابراین زن راستگو دارای قوت اراده و ایمان می باشد.

پنجم - صبر است که شکیبائی در بلا و عبادت و معصیت باشد و آن مایه سعادت دارین و نیک بختی دو جهان برای فرد و عائله و اجتماع است چنانچه با مطالعه شیوه صابریین واضح و آشکار می گردد.

و خداوند این صفت را از زن هم خواسته و آنان را به این خصلت مدح نموده است.

ششم - خشوع که آخرین درجه توجه به پروردگار جهان است و زن را از این صفت هم محروم ندیده و نخواسته است .

هفتم - بخشش نمودن است که اگر چه در ظاهر وقتی ما می شنویم متصدق و متصدقه به نظرمان بخشش نان و مال می آید ولی اگر بیشتر به اطلاق این دو لفظ تکیه کنیم لباس و مسکن هم به ذهنمان خطور می کند و وقتی به مفهوم عام صدقه که بطور کلی هر عمل نیکی است نظر افکنیم مقام زن و مرد را به دست می آوریم که خداوند در توصیف زنان خوب و مردان خوب آنان را به صفت بخشندگی ستوده و در روایات آمده که : *عون الضعیف صدقةً و إسماع الصم صدقة* .

هشتم - روزه که زن هم با ضعف نسبی قوای جسمانی در این عبادت شریک است .

نهم - عصمت که زن و مرد باید در حفاظت از ناموس و تکیه بر قانون شرعی در تولید و تناسل راه عفاف را طی نموده و خلاف عصمت و عفت ننمایند و روشن است جامعه که زن و مردش از قانون شرعی ازدواج سرپیچی نکنند این جامعه از فتنه ها و آشوب ها و مفسد و کشتارهای ناموسی بر حذر خواهند بود .

دهم - یاد خدا است که زن و مرد همیشه و بطور فراوان باید به جمیع مراتب ذکر به یاد خدا باشند یعنی در عبادت یاد آور خدا باشند و در پیش آمدن اسباب معصیت با یاد حق از آن دوری نمایند و در وقت رسیدن بلا به یاد خدا در آن بلا صبور

باشند و در آخر این آیه خداوند بزرگ نوید مغفرت و پاداش عظیم به این دو صنف را داده است و در آیه بعد لزوم تسلیم در مقابل دستوره‌های خداوند و رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) را برای هر دو صنف بیان کرده و می‌فرماید در برابر قضای الهی و قانون آسمانی کسی را از زن و مرد حق خود مختاری نیست و خلاف آن را عصیان و گمراهی می‌داند و این مطلب بسیار حساس است چون در زمان ما جمعی روشن فکری را با فضولی بی جا تمیز نداده و از ترس کوتاه نظری جسارت بر کتاب و سنت نموده و از مغزهای کم حجم و بی ارزش خود بافته‌های اوهامی به صورت الگوهای اجتماعی بیرون آورده و به جامعه خود می‌بخشند و این زهر بخشان که بعنوان مداوا در جامعه بشری بیمار داری می‌کنند غافل از این هستند که افعی آدم کش هستند، نه عیسای روان بخشی.

و از جمله آیات قرآنی که دلالت دارد بر عمومات مدح نسبت به هر دو صنف از نوع انسانی یعنی زن و مرد آیه 123 سوره نساء است که می‌فرماید:

((وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا)) .

و در سوره نحل آیه 97 می‌فرماید:

((مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً))

ص: 109

کرده و در آیه دوم اگر چه موصول را به نحو عموم آورده ولی قید یکه در مقدم است عبارت از ایمان است یعنی فرموده است هر که کار

نیک و شایسته به جا بیاورد چه مرد باشد چه زن در حالیکه

ایمان داشته باشد (وهو مؤمن) و بعد تالی را بیان فرموده و از این مطلب معلوم می شود که اعمال صالحه آن وقتی آثار خالده دارد که از مرد و زن با ایمان صادر گردد زیرا اگر چه هر عملی که نیک باشد آثار وضعیه دارد ولو از کافر انجام بگیرد و بلکه می توان گفت اعمال صالحه کفار برای تخفیف عذاب در جهنم یعنی در روز قیامت هم فائده بخش می باشد ولی آن وقتی اعمال صالحه خلود در بهشت و هم جواری با انبیاء و اولیاء را در پی دارد که مقرون باشد به اقرار به ذات پاک حق و اعتقاد به سایر معارف و لذا ما گفته ایم که امانت شروع می شود از عقاید و ختم می شود با فعال فردی یعنی شخص نسبت بخودش هم باید امین باشد و این امانت سیر صعودی داشته باشد تا خالق چون خیانت به خدا کفر به او است و خود بزرگ ترین تجاوز و عدوان است که در قرآن است از نصایح لقمان به فرزندش که شرك به خدا نیاور زیرا شرك ظلمی است بزرگ و من می گویم عظمت این ظلم برای عظمت خداوند عظیم است : پس اشکال نشود که چرا ایمان را وصف عاملین به اعمال صالحه و یا قید سزا و جزای عمل صالحه گرفته چون جوابش از بیان گذشته معلوم شد و خواهی دانست که مترتب شدن جزاهائی که یاد می شود بر اعمال صالحه آن وقتی

ص: 111

عقلانی است که با ایمان توأم و هم آغوش باشد .

مطلب سوم در سوره نحل در تالی قضیه که متضمن جزای شرط - است حیات طیبه را جزای شرط قرار داده است و لازم به تذکر است که گفته شود مقصود از مقدم و تالی همان شرط و جزای اصطلاحی است که در زبان فارسی می گوئی اگر دوستم را دیدی سلام به آن برسان که مقدم عبارتست از اگر دوستم را دیدی و تالی عبارتست از او را سلام برسان و در این آیه می فرماید اگر مرد و زن کار شایسته انجام بدهند و ایمان هم داشته باشند به آنان حیات طیبه و زندگانی پاکیزه عنایت می کنیم و از آنجائی که بشر دارای دو جنبه می باشد که يك جنبه عبارت است از جنبه معنوی و جنبه دیگر عبارت است از جنبه بهیمی و بطور مطلق حیوانی و زندگی پاکیزه هر دو جنبه را دارا است و حیات و زندگی معنوی آن وقتی خوب و پاکیزه است که آرامش خاطر و اطمینان قلب و دوری از دلهره و وسواس و هموم و غموم اوهامی و دنیوی در انسان حاصل گرد که در قرآن است الا بذكر الله تطمئن القلوب و شاهد بر این مدعا آیه ((وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً)) می باشد .

که معیشت ضنك تفسیر شده به آن زندگی که دارای آشوب های نفسانی و عقده های روحی باشد که سرچشمه آن دوری از ایمان و قطع رابطه معنوی از الله است و کافی است برای تصدیق ب-ه مطلب یاد شده دو نوع از مرض های اجتماعی را در نظر بیاوریم

ص: 112

یکی خود کشی هائی که در جوامع بشری به صورت پراکنده و به علل گوناگون حاصل میشود و در اغلب از ناکامی های حیوانی سر می زند .

و دوم امراض روانی که از برخورد با حوادث مادی پیدا میشود ، و آن حوادث انگیزه های معنوی را در برندارند بلکه از تصادم افکار ما خولیائی با اعصاب مغز اختلال در اعصاب را پدید آورده و عقل را در شبکه های اعصاب مختل گرفتار کرده و از کارگشائی باز می دارند و از این جاست که گفته اند (الجنون فنون) یعنی رشته های جنون گوناگون و اسباب آن ها بیرون از شماره است ولی باید دانست که جامع همان نداشتن حیوه طیبه است که از انقطاع علاقه به خداوند حاصل می گردد و شخصی که آرامش خاطر پیدا کرد در وقت مرگ به ندای ارجعی مفتخر گشته و *مارك النفس المطمئنة* به روح پر فتوحش آزین می گردد و در بعضی از روایات است که خداوند مؤمن را به جنون مبتلا نمی کند ولی معلوم باشد که ایمان مراتب مختلف از جهت شدت و ضعف دارد .

مطلب چهارم اینکه در سوره نحل می فرماید *ولنجزینهم أجرهم با حسن ما كانوا يعملون* و معنای این قسمت از آیه این است که علاوه بر این که حیات طیبه با عاملین باعمال صالحه کرامت می کنیم پاداش آنان را نیکو تر از اعمالشان قرار می دهیم و برای بیان - این مطلب لازم می دانیم که یاد آور شویم که خداوند کریم

نسبت به اعمال بد تا جائی که ممکن باشد عفو و اغماض را روا می دارد و یا بشفاعت شافعین از گنه کار می گذرد و در پاداش، بیش از یک برابر عقوبت نمی فرماید ولی نسبت به اعمال خوب بیشتر از اندازه عمل پاداش عنایت می فرماید و از این جاست که در بعضی از آیات می فرماید:

((مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا)) .

یعنی اگر کسی عمل نیکی را انجام داد خداوند عالم ده برابر آن عمل به او پاداش می دهد و در بعضی از آیات تا هفتصد برابر اجر برای اتفاق در راه خدا قرار داده و می فرماید:

((كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ)) . و به این هم قناعت نمی فرماید و می فرماید :

((وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ)) .

و بدیهیست که خداوند کریم وقتی می فرماید دو چندان لا جرم مضاعفات او به اندازه کرمش بی اندازه است و بالاترین عنوانی که در قرآن از برای اعمال خیر یاد شده است لا نهائی بودن اجر و ثواب صابران است که می فرماید :

((أَنْتُمْ يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)) .

یعنی خداوند اجر صبر کنندگان را بی حساب کرامت می فرماید و خلاصه کلام بعد از بیان این چهار مطلب اینکه خداوند عالم زن و مرد را هم دوش هم در اعمال خیریه و شریک ثواب و جزای بر آن اعمال قرار داده و از جمله آیاتی که دلالت دارد

بر برابری زن و مرد در کارهای نیک و شرکت در اعمال اجتماعی و مساوات آنان در ثواب روز قیامت آیه 71 و 72 توبه است .

((الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ))

((وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنْ أَكْبَرٍ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ))

و در آیه اول حق تعالی می فرماید، مردهای با ایمان و زنان با ایمان یاران یکدیگرند و سپس می فرماید آنان امر به خوبی و نهی از بدی می نمایند و بعد از آن می فرماید که نماز بیای می دارند و در پایان آنان را توصیف می کند بدادن زکوة و سر جمع مجموع را به طیعون الله و رسوله پایان می بخشد و وقتی این اوصاف را برای این دو صنف از بشر یعنی زن و مرد مؤمن ذکر می کند آنان را مورد رحمت خدا دانسته و وعده بهشت و رضا مندی خود را به آنان میدهد و بنابراین ناگزیر هستیم که این جمله ها را جدای از یکدیگر توضیح بدهیم و به توفیق حق تعالی می گوئیم در جمله اول وصف اهل ایمان از زن و مرد را همیاری یکدیگر قرار داده و اطلاق این ولایت و همیاری کلیه شئون اجتماعی را در بر میگیرد جز آنچه مربوط به وظائف شخصی زن می باشد که بعد از این می آید مخصوصا آنچه

راجع به عفاف زن است و شاهد بر این مدعا حدیثی است که در برهان از تهذیب بسند معتبر آورده که صفوان (حمله دار) به امام ششم (علیه السلام) عرض میکند زن مسلمانی که محرم ندارد میخواهد با من به سفر مکه بیاید آیا جایز است و امام (علیه السلام) می فرماید او را با (حمل) خود ببر مؤمن محرم مؤمن است و آیه و المؤمنون و - المؤمنات بعضهم اولیاء بعض را قرائت می فرماید و این روایت نشان میدهد که دستگیری زن در حوائج اگر چه محرم حلال است ولی با در نظر گرفتن وظائف اختصاصی زن که بیان خواهیم کرد و آن حفاظت از عفاف است که سر لوحه وظائف اختصاصی زن می باشد و یکی از شعب آن حجاب است ، در جمله دوم شرکت زن و مرد در دو وظیفه با اهمیت دینی و اخلاقی و نظامی است و آن دو وظیفه یکی امر به معروف و دیگری نهی از منکر است که زن های با ایمان همانند مردان با ایمان وظیفه دارند که جامعه خود را گرایش به نیکی ها داده و آنان را از منکرات باز دارند .

در جمله سوم می فرماید: مومنین و مومنات عطف توجه به جانب

معبود نموده و نماز را که وظیفه عبودیت است بجا می آورند و بنابراین زن و مرد در عبادت هم با یکدیگر شریک و هر دو مسئول این وظیفه الهی هستند .

در جمله چهارم می فرماید زنان و مردان با ایمان زکوه می دهند و چون زکوة حقی است مجعول روی نه چیز که عبارتند از چهار

غله یعنی گندم، جو، مویز، خرما و سه حیوان خلال گوشت یعنی شتر، گاو، گوسفند، و دو تقدینه معدنی یعنی طلا و نقره بنابراین این جمله دلالت دارد بر مالکیت مرد و زن در اسلام به این نه چیز و به عبارت واضح تر اگر مرد و زن مالک خصوصی نبودند چگونه زکاة بر آن ها واجب می شد که حقی است مالی تا اینکه خداوند آنان را مدح فرماید به انجام وظیفه و دادن، زکوة یعنی آن حقی که برای مصارف مقرر قرار داده و فرموده، است: ((اَتْمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ)) توبه 59 که از این آیه معلوم میشود که در جامعه فقیر و غنی هردو وجود دارد و مسلك اشتراکی در اموال یعنی لزوم تساوی جوامع بشری در مال بر خلاف قرآن است و اگر بحث ما در این موضوع بود بیش از این از آیات قرآن همانند:

((خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً)) و ((فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ)) استفاده مالکیت شخصی را می نمودیم .

در جمله پنجم قاعده عمومی را بدست داده و مومنین و مومنات را بصفت پیروی از خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) مدح می فرماید و علت ذکر این عام بعد از خصوصیات گذشته برای این است که آنچه - به ذکر شد از مهمات صفات مومنین و مومنات است و الا عبادات دیگری را هم به جا آورده اند و اعمال نیک دیگری را هم پذیرا می باشند و بعد از پایان دادن به بیان صفات اهل ایمان خداوند کریم علی الاطلاق مثبت آنان و منزلت شایان غبطه

آنان را به این طور یاد آوری نموده و می فرماید :

((أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ))

به تحقیق که این ها مورد رحمت خدایند و در آیه دیگر به مومنین و مومنات نوید باغستانهای با آب روان را داده و بشارت ابدیت و خلود در يك چنین فضای روح افزا را به نتیجه اعمال نیک به آنان داده و یاد آور می شود که منازل پاکیزه و مساکن طیبه در باغستان های خلودی به اهل ایمان از زن و مرد مرحمت می فرماید و کرم غیر متناهی او مانع از قناعت به این پاداش های همیشگی ربانیش شده و والاترین مقام و بالاترین اجر و ثواب رایانه مومنین و مومنات مژده می دهد و می فرماید: ورضوان من الله اکبر .

و خودش می فرماید و کلام خدا حق است ذلك هو الفوز العظيم و جمله اول معنایش این است که رضایت خدا از بندگان بزرگ تر از نعمت های جاودانست و معنای جمله دوم چنین می باشد که این است رستگاری بزرگ و از این دو آیه مبارکه بخوبی واضح میشود که زن ضعیفه نیست و اگر هم به او ضعیفه گفته اند بایستی بپا خیزد و همت کند و ضعف خود را بشکند و چشم به مقام منیع فوز الهی دوخته به تکمیل معارف کوشا و طریق اعمال خیر را پویا باشد ، خداوند به زن و مردها نعمت بیداری را ارزانی نموده شاید از خواب های تحمیلی چشم گشوده و به فضای جاودانی نعمت های پروردگار دوخته و بافرار إلى الله بال زنان بساحت قدس

ص: 118

نیکان و خوبان خویشتن را برسانیم که :

ای جلوداران کوی دوست ما هم آمدیم *** شیوه مردانگی با ما مدارا کردنت

راه دور و پای لنگ و شهر خوبان ناپدید *** دست گیری از غریبان کار عیسی کردنت

((أَنْتُمْ النَّافِرُطُ وَنَحْنُ انْشَاءُ اللّٰهِ بَكْمُ لِاحْتِقُونُ وَعَلَى آثَارِ (آیت الله فانی) کم واردون))

و از جمله آیاتی که زنانرا متصف به صفات عالیه دانسته است هر و در ردیف مردان قرار داده و آنان را در کمک های اقتصادی به جامعه خود و نظام مالی و شرکت در امور اجتماعی و حیاتی با مردان هم سهم دانسته است. (آیه 18 سوره حدید است) که می فرماید :

((إِنَّ الْمُسْذَقِينَ وَالْمُسْذَقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ هِيَ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ)) .

یعنی مردان و زنانی که صدقه می دهند و به خداوند عالم وام نیک میدهند این عمل از آنان مضاعف گردیده و پاداش خوب است برای آنانست و قبل از بیان مراد از این آیه باید گفت که در بعضی ها از قراءت المصدقین و المصدقات به تخفیف صاد خوانده شده ولی قرائت عاصم با تشدید است و معنا همان می شود که ذکر شد اما مفاد آیه شریفه این است که زنان در صدقه دادن مانند مردان پیش قدمند و صدقه مفهومی وسیع و دامنه دار دارد و به

عبارت دیگر از عناوین صاحب مصادیق فراوان می باشد به طوری که در روایات است که سخن شنواندن بشخص کر صدقه است پس باید زنان مانند مردان در آموزش کران و پل ساختن و بنیان خرابه های ویران و تربیت یتیمان و لباس دادن به بینوایان و بالاتر از این ها انجام کارهای عظیم اقتصادی مانند تاسیس کارخانه ریسندگی یا تهیه اسلحه برای رزمندگان اسلامی تشریک مساعی به نمایند و جمله مبارکه (وأقرضوا الله) ناظر به کمک های اقتصادی به افراد بی نوای جامعه میباشد که اگر نگوئیم مراد از کمک های مالی وجوه بریه استجابی است و شامل وجوه واجبه نمی شود ، دست کم اطلاق آیه شامل وجوه بریه اعم از واجب و مستحب می باشد. و خلاصه تفسیر آیه اینکه مؤمنین و مؤمنات صدقات مستحبه را می دهند و این بیشتر موقوف است بر قرائت المصدقین و المصدقات به تشدید صاد و موقوف بر اینکه مراد از صدقه زکوة نباشد .

و بر هر دو مدعا اخبار اهل بیت (علیه السلام) دلالت دارند چنانچه در برهان از کلینی به سند موثق از سماعه از امام ششم (علیه السلام) نقل نموده که فرمودند خداوند فریضه را در اموال اغنیاء واجب نموده که در اداء آن مدحی بر آنان نیست و آن زکوه است که به دادن زکوة جا نشان محفوظ و نامشان مسلمان می باشد ولی خداوند حقوق دیگری را هم در اموال اغنیاء قرار داده و فرموده است بای فی اموالهم حق معلوم و حق معلوم غیر از زکوه میباشد و خداوند می فرماید: (وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) و نیز از إسحاق ابن عمار است

که امام ششم (علیه السلام) فرمودند بر در بهشت ثبت است صدقه به ده اجر، و قرض به هیجده، ثواب آن و خوب است عین حدیث ذکر شود و آن این است:

محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی، عن سماعة بن مهران عن ابي عبد الله (علیه السلام) قال إن الله عزوجل فرض فی مال الاغنیاء فريضة لا یحمدون بآئها وهی الزکوة بها حقنوا دمائهم وبها سموا مسلمین ولكن الله عزوجل فرض فی اموال الاغنیاء حقوقاً غیر الزکوة فقال عزوجل فی اموالهم حق معلوم والحق المعلوم غیر الزکوة)

(برهان ص 292)

و بنابراین بایستی زنان مالک اموال باشند و شریعت مطهره اسلام مالکیت آنان را تقریر فرموده باشد تا در عالم انفاق فی لی سبیل الله از آن ها سر بزند و مشمول ثوابات الهیه گردند یعنی یضاعف لهم ولهم اجر عظیم سایه اش بر سر آنان هم گسترده گردد.

حال شروع می کنیم در بیان اخباری که دلالت بر مدح زنان و اتصاف آنان به اوصاف حمیده دارد و چون اخبار وارده درباره صفات و اخلاق نیکوی زنان و استعداد فطری این صنف که از جهت جامع انسانی با مردان برابر است اگر چه از جهت مرتبه اختلاف داشته باشد.

ص: 121

شئون مختلفی را در بر دارد و لذا ترتیب در این نوع یعنی اخبار رعایت نمی شود و توفیق از خداوند خواسته و می گوئیم :

(1) - در رساله حقوق که صدوق (ره) نقل فرموده درباره حق زن و حق ما در آمده است ، حق زن این است که بدانی خداوند او را برای تو مایه آرامش در زندگی و انس روحی قرار داد بنابراین باید بدانی زن نعمت خداوند است و باید او را گرمی بداری و با او مدارا باشی اگر چه حق تو بیشتر است ولی زن تحت زوجیت تو و گرفتار تو است با و خوراک و پوشاک بده و از نادانی هایش در گذر و حق ما در این است که التفات به این نکته داشته باشی که بار تو را کشیده و از میوه قلب ترا پرورش داده ،

و ترا با تمام اعضا نگاهداری کرده و باکی نداشته که با گرسنگی بسازد و ترا تغذیه کند و تشنه بماند و ترا سیراب نماید و برهنه باشد و ترا بپوشاند و در آفتاب بماند و ترا در سایه قرار بدهد و برای تویی خوابی بکشد و ترا از گرما و سرما محافظت کند تا تو برای او بمانی بنابراین ترا یارای قدر دانی او نیست و نتوانی او را سپاس گوئی مگر بیاری خدا و توفیق او .

و از این کلمات در ربار امام چهارم (علیه السلام) بطور وضوح پی می بریم به دورکن زندگی از ناحیه صنف زنان یعنی زن و مادر که زن اضطراب روحی را برطرف می نماید و سبب موزون شدن و آرامش جان و استقامت در جهت گیری نسبت به امور حیاتی می گردد و لذا درباره فوائد نکاح و زناشوئی هر فقیهی فرمایشی

ص: 122

دارد و حضرت استاد را عقیده بر آن است که خود زوجیت یعنی این که فرد از مجرد خود بیرون آمده و زوج شور أهم فوائد زناشوئیست و لذا می بینیم در قرآن از زن و مرد به لباس تعبیر شننده ام که می فرماید:

(هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ) و لذا در عقد نکاح در تعبیر متعارف عرب عصر ما به عقد قران تلفظ میشود و مراد از عقد قران انشاء صیغه ای است که زن و مرد را قرین یکدیگر می نماید ولی از آنجائی که زن از ناحیه رفت عاطفی به نحو محسوسی کمبود منطقی دارد .

لذا امام (علیه السلام) می فرماید: با انحرافات جاهلانه او بساز و اگر امری جاهلانه از او سرزد او را ببخش و جمله ای که در روایت آمده این است و از اجهلت عفوت عنها و اما ما در که رکن زحمت کش تولیدی انسان است به واسطه رقت عاطفی، میول و خواهش های خود را بطور عموم در طبق فداکاری نهاده و به فرزند از زمان ، انعقاد نطفه تا پای گیری فرزند تقدیم او می نماید بطوری که اگر امر دایر شود بین گرسنگی خودش و فرزندش گرسنگی خود را ترجیح میدهد و چقدر تعبیر امام (علیه السلام) لطیف است که آذیر خطر داده و می فرماید: تو نمی توانی سپاسگذار او باشی و عبارت حدیث این است: لا تطبق شکرها .

(2) - در روضه کافی شیخ کلینی بسند معتبر خطبه ای از امیر مؤمنان (علیه السلام) ذکر فرموده که در ضمن آن حضرت این دعا را بیان

(اللهم اغفر لنا وللمؤمنين والمؤمنات الأحياء منهم والاموات الذين توفيتهم على دينك و ملة نبيك (صلى الله عليه وآله وسلم) تقبل حسناتهم و تجاوز عن سيئاتهم و ادخل عليهم الرحمة والمغفرة والرضوان و اغفر للاحياء من المؤمنين والمؤمنات الذين وحدوك وصدقوا رسولك و تمسكوا بدينك عملوا بفرائضك و اقتدوا بانيك و سنوا سنتك و أحلوا حلالك و حرموا حرامك و خافوا عقابك و رجوا ثوابك و والوا أولياك و عادوا اعدائك اللهم اقبل حسناتهم و تجاوز عن سيئاتهم و أدخلهم برحمتك في عبادك الصالحين آله الحق آمين . (ص 176)

و از این خطبه شریفه ظاهر می شود که زن و مرد در توحید و نبوت و تمسک بدین و عمل به واجبات و پیروی از پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) و عمل به سنت های خدا و حلال خدا را حلال دانستن و حرام او را حرام دانستن و ترس از عذاب و امید به ثواب و تولی و تبرای هم پایه می باشند و لذا امیرالمومنین (علیه السلام) بهر دو صنف دعای خیر فرموده اند ، پس زن باید قد رخود را بداند و طالب مقامات عالیه باشد و جد و جهد کند که از قافله نیکان عقب نماند .

(3) در روضه کافی نقل کرد مبسند صحیح حکایت زنی را که قبر یوسف را به موسی نشان داده و مزدگانی خود را از موسی در یک درجه بودن او در بهشت ذکر نموده که از آن استفاده می شود که زن حتی در دوران های گذشته آرمان های نیک خلودی

داشته است .

(4) - در روضه بسند صحیح از حلی روایت کرده که سؤال می کند از امام ششم (علیه السلام) مراد از آیه فیهن خیرات حسان را امام (علیه السلام) می فرماید زنان خوب که در بهشت اند زنان صالحه و مومنه و دارندگان معرفت می باشند و بنابراین روایت زن خوب خلود در بهشت دارد و مورد مدح حق تعالی است و هر قدر این آیه مبارکه خوانده یا نوشته شده یا به شود حکایت از مدح زن خوب است .

(5) - در روضه کافی بسند معتبر از امام ششم (علیه السلام) روایت شده

زینب عطر فروش وارد شد بر زنان و دختران پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و به آنان عطر فروخت و در آن هنگام نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر آنان وارد شده و فرمود زینب تو هر وقت می آئی خانه ما خوشبو می شود و عرض کرد خانه های شما به بوی شما خوشبوتر است و حضرت فرمود در فروش رعایت حسن معامله را به نما و غش نداشته باش که رعایت این دو امر هم به پرهیز کاری نزدیکتر است و هم برای بقای مال مفید تر است و از این حدیث معلوم می شود که کسب حلال برای زن منحصر به ریسندگی نیست و از ذیل حدیث که زینب عرض می کند من برای کسب نیامده ام بلکه می خواهم از عظمت خدا سؤال کنم ، کوشائی زن را در معرفت الله نشان می دهد .

(6) - در کافی شریف بسند صحیح از امام ششم (علیه السلام) سؤال می شود که آیا می تواند زن نیابت حج از طرف مرد داشته باشد

ص: 125

فرمودند، آری اگر حج به جا آورده باشد و مسلمان باشد و فقیه با یعنی عارف به احکام شرع باشد که بسا زن از مرد فقیه تر است و از این روایت سه مطلب به دست می آید اول اینکه مساوات بین نایب و منوب عنه در حج شرط نیست. دوم اینکه زن می تواند نایب مرد بشود و سوم که هدف ماست اینکه بسازن در پیشبرد آموزش استعداد برتری در فقاهت را از مرد وارد بشید.

(7) - در کافی شریف در ذیل روایت دستور حج برای مجاورین مکه و کیفیت حج زنان دارد که عبد الرحمان بن الحجاج البجلي از امام ششم (علیه السلام) سؤال می کند که ما طفل نوزادی را هم همراه داریم حضرت می فرماید: به مادرش بگو به ملاقات حمیده زن - امام رفته و از او سؤال کند که با فرزندان خود چگونه رفتار می نماید راجع بحج دادن اطفال و از این حدیث به خوبی معلوم میشود که زن بهایه ای می رسیده که امام (علیه السلام) به او اجازه بیان مسایل شرعیه را می داده و چه خوب است که خانواده های علماء با تأسی به خانواده های ائمه طاهرین علیهم السلام نموده و به هم صنفان خود آموزش دینی بدهند.

(8) - در کافی شریف بسند صحیح از بجلی مذکور روایت کرده که از موسی بن جعفر سؤال می کند که اگر زن به خواهد جای آورد و زیورهای گوناگون در بر داشته باشد و این زیورها را پیش از حج آوری هم می پوشیده آیا جایز است که در آن زیورها احرام ببندد یا باید وقت احرام از خود جدا کند؟

امام فرمودند احرام در آنها جایز است بشرط اینکه بمردان در وقت سواری و حرکت نشان ندهد و از این روایت بخوبی واضح می شود که هرگونه زینت بهر زیوری که باشد برای زن جایز است و حلال است که زن مالک طلا و زیور باشد و تعهد و مسئولیت دینی و اجتماعی برای زنان نباید مانع از حفظ شئون اختصاصی زن بشود چون زن گل بوستان حیات و ریحان خوش بوی آرامش بخش جان ها و محرك غریزه جنسی است .

و در حدیث پنجم یافتیم که زنان و دختران پیغمبر از زینب عطر فروش عطر می خریدند البته نه برای گذاردن در صندوق بلکه برای استفاده از او و باز مکرر می کنیم که آنچه ذکر شد مشروط بحفظ ستر و عفاف است یعنی دور از باصره و شامه نامحرمان .

(9) در کافی شریف از امام ششم (علیه السلام) سؤال میشود که زن شوهر داری شوهرش اجازه حج واجب باو نمی دهد و شوهر با این منع از او دور میشود آیا در غیاب شوهر و بانهی صریح او جایز است بحج برود؟ امام (علیه السلام) فرمودند اطاعت زن از مرد در حج واجب نیست و از این حدیث معلوم می شود که زن میتواند سرپرست بحج برود و مادر سابق برای بیان سلطه نداشتن مرد بر زن بطور کلی این حدیث را ذکر کرده ایم .

(10) - در تهذیب و استبصار (شیخ طوسی ره) است که شخصی از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال کرد که آیا زن ها بر جنازه ها نماز بخوانند؟ (فرمودند وقتی زینب دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت فاطمه (علیه السلام) با زنان بیرون آمده بر خواهر خود نماز خواند .

(1) - در کافی شریف و تهذیب و من لا یحضره الفقیه اخباری است که مفاد آن حلیت کسب نائحه (زنی که در عزا خانه ها نوحه سرائی می کند) می باشد و از باب نمونه می گوئیم ابو بصیر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمودند لا باس بأجر النائحة التي تنوح علی المیت یعنی مزد يك زن نوحه سرا برای نوحه برای مردگان می گیرد مانعی ندارد و حلال است و بسیار روشن است که زن نوحه سرا در مجالس فاتحه خوانی با صدای خوب برای مردگان مرثیه سرائی می کند و از این روایت چند مطلب بدست آید اول اینکه هر صدای خوبی حرام نیست دوم اینکه کسب زن منحصر بکسب خاصی نیست ، سوم اینکه حضور زنان در مجامع عمومی حرام نیست و ما در این بحث بهمین مقدار قناعت ورزیده و اطلاع بر اخبار شبیه آنچه گذشت را بعهدده موشکافان موکول می نمائیم .

بخش هفتم

در بیان وظائف اختصاصی زنانست و این بخش به دو دسته تقسیم می شود اول آنچه راجع به زن و خدای او است و عهده دار بیان این دسته رساله های عملیه است که در آنها از د ماء ثلاثه ، و ستر صلاتی (پوشش در نماز) و احرام زن ، و شهادت زن ، و ارث ، و دیه زن ، بحث می شود و دسته دوم وظائفی است که زن نسبت بخود با شوهر خود و نسبت بخود با جامعه اش دارد و این دسته بیانگر فوارق زن و

مرد نیز می باشد و این دسته را نیز بد و قسم تقسیم می کنیم .

اول روایاتی که چندین چیز را به ما به التفاوت زن و مرد قرار - داده یعنی آنچه در شریعت اسلام فرق میان زن و مرد است و ما در روایت از این قسم را ذکر می کنیم . روایت اول صدوق در خصال باین طور بیان کرده: حدثنا احمد الحسن القطان ، قال : حدثنا الحسن بن علي العسكري قال : حدثنا ابو عبد الله محمد بن زكريا البصري قال حدثنا جعفر بن محمد بن عمارة عن ابيه عن جابر بن يزيد الجعفي قال سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر (عليه السلام) يقول ليس على النساء أذان ولا إقامة ولا جماعة ولا عيادة المريض ولا اتباع الجنائز ولا إجهار بالتلبية ولا الهرولة الصفا والمروة ولا استلام الحجر الأسود ولا دخول الكعبة ولا الحلق إنما يقصرن من شعورهن ولا تولى المرأة القضاء ولا تولى الامارة ولا تستشار ولا تدبح الا من اضطرار ولا تبدء بالوضو بباطن الذراع والرجل بظاهره ولا تمسح كما يمسح الرجال بل عليها أن تلقى الخمار من موضع مسح رأسها في صلاة الغداة والمغرب وتمسح عليه وفي سائر الصلوات تدخل اصبعها فتمسح على رأسها من غير أن تلقى عنها خمارها فاذا قامت في صلاتها ضمت رجليها ووضع يديها على صدرها وتضع يديها في ركوعها على فخذيها وتجلس اذا أرادت السجود سجدت لاطئة بالارض واذا رفعت رأسها من السجود جلست ثم نهضت الى القيام واذا قصدت

ص: 129

للتشهد رفعت رجليها و ضمت فخذيهما واذا سبحت عقدت بالا نامل لأنهن مسئولات واذا كانت لها الى الله عز وجل حاجة صعدت فوق بيتها وصلت ركعتين و كشفت راسها الى السماء فانها اذا فعلت ذلك إستجاب الله لها ولم يخبها وليس عليها غسل الجمعة فى السفر و لا- يجوز لها تركه في الحضر ولا- يجوز شهادة النساء فى شئ في الحدود ولا يجوز شهادتهن فى الطلاق ولا فى رؤية الهلال و تجوز شهادتهن فيما لا يحل للرجل النظر اليه و ليس للنساء من سروات الطريق شئ و لهن جنبتهن و لا يجوز لهن نزول العُرف ولا تعلم الكتابة ويستحب لهن تعلم المغزل وسورة النور و يكره لهن تعلم سورة يوسف و اذا ارتدت المرأة عن الاسلام استتيت فان تابت و الاخلدت في السجن و لا تقتل كما يقتل الرجل اذا ارتد لكنها تستخدم خدمة شديدة و تمنع من الطعام والشراب الا ما تمسك به نفسها و لا تطعم الاجشب الطعام ولا تكسي الاغليظ الشباب و خشنها و تضرب على الصلاة والصيام ولا جزية على النساء و اذا حضر ولادة المرأة و جب اخراج من في البيت من النساء كيلا- يكن اول ناظر الى عورتها ولا- يجوز للمرأة الحائض و لا- الجنب الحضور عند تلقين الميت لان الملائكة تناذى بهما ولا يجوز لهما ادخال الميت قبره و اذا قامت المرأة من مجلسها فلا يجوز للرجل يجلس فيه حتى يبرد و جهاد المرأة حسن التَّبُّل و اعظم الناس حقاً عليها زوجها و احق الناس بالصلاة عليها ازامات زوجها

ولا يجوز للمرأة أن تنكشف بين يدي اليهودية والنصرانية لانهن يصفن ذلك لا زواجهن ولا يجوز لها أن تتطيب اذا خرجت من بيتها ولا يجوز لها أن تشبه بالرجال لان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لعن المتشبهين من الرجال بالنساء ولعن المتشبهات من النساء بالرجال .

ولا- يجوز للمرأة أن تعطل نفسها و لوأن تعلق في عنقها خيطاً ولا يجوز أن ترى أظافيرها بيضاء و لوأن تمسحها بالحناء مسا و لا تخضب يديها في حيضها لانه يخاف عليها الشيطان واذا ارادت المرأة الحاجة وهى في صلاتها صفقت يديها و الرجل يومى برأسه و هوفى صلاته و يشير بيده و يُسبح ولا يجوز للمرأة أن تصلى بغير خمار الا أن تكون أمة فانها تصلى بغير خمار مكشوفة الراس ويجوز للمرأة لبس الديباج والحريير في غير صلاة و احرام و حرم ذلك على الرجال الا في الجهاد و يجوز ان تتختم بالذهب و تصلى فيه و حرم ذلك على الرجال الا في الجهاد قال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) يا على لا تتختم بالذهب فانه زينتك في الجنة ولا تلبس الحرير فانه لباسك في الجنة لا يجوز للمرأة في مالها عتق و لابر الا باذن زوجها ولا يجوز أن تصوم تطوعا الا باذن زوجها و لا يجوز للمرأة أن تصافح غير ذي محرم الا من وراء ثوبا و لا تباع الا من وراء ثوبها ولا يجوز ان تحج تطوعا الا باذن زوجها و لا يجوز للمرأة أن تدخل الحمام فان ذلك محرم عليها ولا يجوز للمرأة ركوب السرج الا من ضروره اوفى سفر و ميراث المرأة نصف

الرجل وديتها نصف دية الرجل و تقابل المرأة في الرجل الجراحات

حتى تبلغ ثلث الدية فاز اذادت على الثلث ارتفع الرجل وسفلت المرأة و اذا صلت المرأة وحدها مع الرجل قامت خلفه ولم تقم

بجنبه و ازاماتت المرأة وقف المصلى عليها عند صدرها و من الرجل از اصلى عليه عند رأسه و اذا دخلت المرأة القبر وقفز وجهها في موضع يتناول وركها ولا شفيع للمرأة انجح عند ربها من رضا زوجها و لما ماتت فاطمة (عليه السلام) قام عليها اميرالمؤمنين (عليه السلام) و قال (اللهم اني راض عن ابنة نبيك اللهم انها قد اوحشت فأنسها اللهم انها قد هجرت فصلها اللهم انها قد ظلمت فاحكم لها و انت خير الحاكمين = و اين روايت را حر عاملی در وسائل باب 123 مقدمات نکاح ذکر کرده .

و ما ترجمه حديث را از خصال ص 77 بقلم نهري ذکر می کنیم . جابر بن يزيد گوید: شنيدم امام باقر (عليه السلام) می فرمود : بر زنان نه اذان گفتن لازم است و نه اقامه و نه جمعه و نه جماعت و نه عيادت بيماران و نه دنبال جنازه ها رفتن و نه لبیک های احرام را بلند گفتن و نه سر تراشيدن بلکه از موهايشان می چينند و زن نبايد متصدى قضاوت شود و متصدى فرماندارى نگردد و طرف مشورت قرار نگیرد و قربانی را سر نبرد مگر در حال ناچاری وزن هنگام وضو گرفتن از باطن ذراع آغاز شستن میکند و مرد از ظاهرش و مانند مردان مسح نمی کشد بلکه بر او لازمست که در نماز صبح

ص: 132

بکشد و در باقی نمازها انگشتش را بزیر چادر داخل کند و بدون آنکه چادر خود را بیفکند بر سر خود مسح بکشد و چون بر نماز بایستد هر دو پا را بهم چسبانیده و بازوهای خود را بسینه اش می چسباند و دستش را در حال رکوع بر دوران خود می نهند و چون خواست سجده رود مینشینند و در سجده خود را به زمین بچسباند و چون سر از سجده برداشت بنشینند و سپس از جا برخیزد و چون برای تشهد بنشینند دو پای خود را بلند کند و دوران خود را بهم بچسباند و چون نیازی بخدای عزوجل داشته باشد بر بام خانه رفته و دو رکعت نماز بخواند و سر را برهنه نموده بسوی آسمان بلند کند که چون چنین کند خداوند دعای او را مستجاب فرموده و نا امیدش نگرداند و برزن در سفر غسل جمعه لازم نیست ولی در شهر خود نباید آن را ترك کند و زنان را گواهی دادن در هیچ يك از حدود روانیست و گواهی آنان درباره طلاق روانیست و نه در دیدن ماه نو و گواهی آنان (در آنچه که برای مرد نگاه کردن بان جایز نیست) روا است وزن ها نباید از وسط جاده راه بروند بلکه از دو طرف آن عبور کنند و نباید در بالا خانه ها بنشینند و نه نویسندگی بیاموزند و مستحب است ریسندگی یاد گیرند و سوره نور را بیاموزند و مکروه است سوره یوسف را بیاموزند و چون زن از اسلام مرتد شود پیشنهاد توبه باو می گردد پس اگر توبه کرد رها میشود و اگر نه بزندان ابد

محکوم می گردد و زن را نکشند مانند مرد که اگر از دین برگردد باید کشته شود بلکه کارهای دشوار با و تحمیل میکنند و بجز از غذا و از خوراک ناگوار با و ندهند و بجز پوشاک زبر با و نپوشانند و او را بزنند تا نماز بخواند و روزه بگیرد و جزیه بر زنان نیست و چون هنگام زائیدن فرارسد لازم است که هر که از زنان خارج در خانه است بیرون کنند تا نخست بر عورت او نگاه نکنند و زنی که در حال حیض است و یا جنب است نباید به تلقین در نزد مرده حاضر شود زیرا فرشتگان از زن حائض و جنب در آزارند و برای زن حائض و جنب روانیست که مرده را در میان قبر بگذارد و چون زن از مجلسی برخاست برای مرد روا نیست که بجای او بنشیند تا آنگاه که جایش سرد شود و جهاد زن این است که نیکو شوهر داری کند و حق شوهر بر زن از همه کس بیشتر است و شوهر از همه کس سزاوار تر است که بر او نماز گذارد و زن را روا نیست که در میان زنان یهودی و نصرانی برهنه شود زیرا آنان برای شوهران خود توصیف خواهند کرد و زن روا نیست چون از خانه بیرون رود بر خود عطر بزند و او را روا نیست که خود را بمردان شبیه کند زیرا رسول خدا مردانی را که خود را بزنان شبیه می کنند و زنانی را که خود را بمردان شبیه می کنند لعن فرموده اند و زن را روا نیست که خود را بی زینت بگذارد اگر چه رشته ای بگردن خود بیندازد و روا نیست که انگشتان او سفید دیده شود گر چه با اندکی حنا رنگین بسازد زیرا بیم آن

می‌رود که شیطان با و آزار برساند و چون زنی در حال نماز نیازی پیش بیاید دست‌های خود را بهم زند ولی مرد در حال نماز با سر و دست اشاره می‌کند و تسبیح را بلند تر می‌گوید و زن را روا نیست که بی‌چادر نماز بخواند و برای زن جایز است که در غیر حال نماز و احرام جامه ابریشم و حریر بپوشد و بر مردان این چنین جامه حرامست مگر در حال جهاد و زن را روا است که انگشتر طلا بدست کرده و با آن نماز بخواند ولی این بر مردان حرامست مگر در حال جهاد که پیغمبر فرمود یا علی انگشتر طلا- بدست نکن که آن زیور تست در بهشت و جامه حریر نپوش که آن جامه تست در بهشت و زن را روا نیست که از مال خود بنده آزاد کند و نه احسانی نماید مگر با اجازه شوهرش و او را روا نیست که روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه شوهرش و او را روا نیست که با نامحرم دست بدهد مگر از پشت جامه اش و روا نیست که بیعت کند مگر از پشت جامه اش و روا نیست که بحج مستحبی برود مگر با اجازه شوهرش و او را روا نیست که بحمام برود که این کار بر او حرامست و زن را روا نیست که سوار بر زین شود مگر در حال ناچاری یا در سفر و ارثی که زن میرسد باندازه نصف ارث مرد است و دیه اش نصف دیه مرد است و زن با مرد در دیه مساوی است تا اینکه باندازه يك سوم دیه کامل باشد و چون دیه از يك سوم دیه کامل گذشت دیه مرد بالا می‌رود و دیه زن کم می‌شود و چون زن بتنهائی با مرد

نماز بخواند باید پشت سر مرد بایستد و در کنار او نایستد و چون زن بمیرد آنکه بر او نماز می خواند در نزد سرش می ایستد و چون زن را در میان گور نهند شوهرش در جایی می ایستد که بتواند ران او را گرفته و بقبر بگذارد و برای زن نزد پروردگارش شفاعت کننده ای از رضایت شوهرش بهتر نیست و چون فاطمه (علیه السلام) از دنیا رفت امیر مؤمنان کنار جنازه او ایستاد و عرض کرد بارالها من از او که دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است راضی هستم بارالها او را وحشت گرفته تو آرام دلش باش بارالها او از مادور شد تو با او بپیوند بارالها برا و ستم رفت تو بر سود او حکم فرما که تو بهترین حکم فرمایانی .

در این روایت چیزهایی را ازن نامشروع دانسته که امکان موافقت با آنها نیست و بعضی از آنها بر خلاف سیره استمراری تمام مسلمان هاست تا سد بزمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مانند عیادت مریض و تشییع جنازه و غسل جمعه در سفر و عدم جواز ترك آن در حضر و منزل کردن در غرفه ها و نویسندگی و اینکه تصرف در مال را بدون اذن شوهر در عتق و کارهای خیر منع نموده و دخول در حمام را بر او حرام دانسته و جواب از این روایت بدو وجه است .

اول آنچه را که در این روایت شنیدی که با اخبار صحیحه موافقت دارد بآن احتیاجی نیست ، اگر چه می تواند مؤید باشد و آنچه را که مخصوص این روایت است برخلاف آن اخبار معتبره ای

از اهل بیت (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده است چنانچه خواهی دانست ولا أقل امکان موافقت با آن نیست برای ضعف سند چنانچه بیان خواهد شد .

وجه دوم - اینکه این سند مشتمل است بر دو مهمل یعنی آن ها که نامشان اصلا در کتاب رجال ذکر نشده و يك مجهول و يك مشکوک و فقط کسی که در این سند مورد اعتماد اکثر رجال است و درباره او و جه من و جوه اصحابنا گفته اند یعنی کسی که در میان راویان اخبار صاحب اعتبار و آبرومند است یکنفر است و آن محمد بن ذکر یا بصری می باشد و حال يك يك را بیان می کنیم شیخ صدوق این روایت را از احمد بن حسن قطان نقل نموده و بعد از نام او رضی الله عنه آورده که بنظر جمعی دعای صدوق، حسن حال احمد را می رساند و با وجود این بعضی گفته اند احمد سنی بوده و این احمد از حسن بن علی عسکری نقل کرده و از این حسن در کتب رجال نامی نیست و چگونه ممکن است بر حدیثی تکیه کرد که واسطه نقل آن را وی مهمل الذکر باشد و او از محمد بصری نقل کرده که گفتیم قابل اعتماد است ولی این در صورتی فائده بخش است که واسطه های قبل از او و بعد از نیز مورد قبول باشند و حال آن که اینطور نیست چون بصری از جعفر بن محمد بن عماره که نامی از او در رجال نیست نقل نموده و او از پدرش محمد بن عماره نقل نموده که مجهول الحال است و ابن عماره از جابر بن یزید جعفی نقل نموده که

ص: 137

نجاشی درباره اش می نویسد روایان او مورد طعن هستند و خودش نیز روحیه گوناگون دارد و حال خواننده ما بعد از اطلاع بر چگونگی روایان این حدیث خواهد دانست که با سندی این چنین احکامی آنچنان نمیشود نسبت بشریعت مقدسه اسلام داد که کلیه احکامش سنجیده و پسندیده عقلاء است و روایت دوم را صدوق در من لا یحضره الفقیه نقل کرده بسند متصلش بحماد بن عمرو و انس بن محمد که آن دو از پدر آن نقل کرده اند و پدر انس یعنی محمد مجهول الحال است و این مقدار برای ضعف سند کافیست و زیاده گوئی تطویل است و مقداری از این روایت را صاحب وسائل در باب دوم از ابواب صفات قاضی برای نفی تولی قضا برای زن ذکر نموده و در این روایت حضور جماعت و اذان و اقامه و عیادت بیمار و تشییع جنازه و ایستادن پهلوی قبر و شنیدن خطبه را از زن مشروع ندانسته و در سابق ما اشاره بضعف این روایت نمودیم و در اینجا ممکن است کسی بگوید که می بینیم مطالبی که در این دو روایت هست در اخبار صحیحه و معتبره نیز وارد شده از باب نمونه در روایت اول آمده است که زن ها باید روی زنان یهودی و نصاری مکشوف نباشند ، چون آن ها برای شوهرانشان صفات زن های مسلمان را بازگو می کنند و وسایل باب نود و هشتم از مقدمات نکاح این مضمون را از حفص بن بختری از امام ششم (علیه السلام) نقل کرده .

بنابراین چگونه از يك چنین روایتی صرف نظر کنیم و جواب از این اشکال اینکه اولاً ما اشاره کردیم که حکمی از احکام که در این دو روایت می باشد و در روایات معتبره نیز وارد است ما قبول داریم نه برای اینکه در این دو روایت است بلکه برای این جهت که دلیل معتبر در آن وجود دارد .

و ثانیاً در روایت حفص راجع بهمین روبرو شدن زن مسلمان با زن های یهود و نصاری تعبیری دارد که بر خلاف تعبیر روایت خصال است زیرا در روایت حفص جمله لیس ینبغی دارد که ظاهر در کراهت است و در روایت خصال ولا یجوز للمراة دارد که ظاهر در حرمت است و بدیهی است که تفاوت میان کراهت و حرمت چقدر زیاد است؟؟

و طایفه دوم روایاتی را که در موضوع های مختلف درباره وظائف اختصاصی زنان وارد شده است ذکر می نمائیم و این روایات را دسته بندی کرده و می گوئیم:

اول - حجاب پیش از ذکر روایات لازم است باین نکته توجه نمائیم که پوشش مو و بدن با جماع علماء و اتفاق اخبار واجب است و بلکه وجوب حجاب نسبت به مو و بدن بر زن از قرآن به کمال سهولت فهمیده می شود بشرط آنکه شخص اهل استنباط باشد و معنای اهلیت استنباط دانستن قواعد و فهمیدن کلام است که باید اسلوب های بیرون آوردن احکام را از ادله آن تحصیل کرده و از روی تخصص علمیت بانها را داشته باشد و

این که ما قید اهل استنباط را ضمیمه کردیم برای سهولت فهم این مطلب علتش اینست که بتجربه برای ما ثابت شده که در هر زمانی هستند طایفه ای که به مجرد تعلم پاره ای از الفاظ عربیت و یا بضمیمه پاره ای از اصطلاحات علمی دست بکار تصرف در آیات قرآن شده و آنچه را که موافق سلیقه و ذوق خود باشد یا وابستگی بمسلك و حزب خود داشته باشد از آیات کلام الله بهره برداری نموده ، و عجب است که از دیگران هم طمع قبول تا و بلات خود را دارند و بعبارت صحیح از آیات قرآن سوء استفاده می نمایند و از این جاست که مسلمانان کمونیست مرام بنفع مسلك اشتراکی و هدم بنیان مالکیت استدلال بآیه والارض وضعها للا نام می نمایند غافل از اینکه معنای آیه مالکیت هر فردی برای هر قطعه خاکی نیست بلکه این قانون که خیالی فاسد بیش نیست موجب اختلال نظام بشریست و حاشا که خداوند هرج و مرج عمومی را قانون آسمانی و دستور اسلامی بداند ؟ .

و در طرف مقابل اشخاصی متمایل بمسلك استبداد و خودگرایی از آیا تیکه درباره ملک سلیمان و جمله شریفه یعملون له ما یشاء (الخ) وارد شده برای قانونی جلوه دادن مسلك خود بهره برداری غلط می نمایند پس هرکس را سزاوار نیست که بخود جرأت فهم قرآن را بدهد و برای تطبیق قرآن بارژیم خود و کشور خود بقرآن تمسك جست و مایه انحراف افکار عمومی بشود و اینجاست که شایسته است حدیث پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را که میفرماید من فسر القرآن

بر آیه فلیتنبؤ مقعده من النار را بعنوان آذیر خطر گوشزد نمائیم و همین مطلب را جمع باخبار هم واقعیت دارد چون دریافت حکم از اخبار سقفی است که روی چهار پایه قرار گرفته که هر یک از این پایه ها دخالت در دریافت حکم دارند بطوریکه اگر یکی از این ارکان نباشد سقف فهم احکام فرود می آید .

اول - سند

دوم - دلالت

شوم - عدم معارض

چهارم - بودن معصوم (علیه السلام) در مقام بیان حکم واقعی نه تقیه ، از باب مثال در همین بحث حجاب در قرآن جلابیب که جمع جلاباب است و خمر که جمع خمار است آمده و کسی که می خواهد آیه حجاب را تفسیر کند یعنی از آن حکم الله را بفهمد باید بداند از جهت موضوع جلاباب و خمار و درع و وقمیص و ازار و سروال و قناع و مقنعه و ملحفه چیست ؟

و معنای ثوب و لباس کدامست؟

و از جهت مسند یعنی فعل که ید نین و ولیضربن باشد مقصود چیست؟ یعنی باید بداند که مثلا نزدیکی و دوری دو عنوانی هستند اضافی و علم به نقطه اضافی ارتباط با فهم مراد دارد و ما دیدیم در زمان خود کسی را که میخواست از ید نین من جلابیبهن واجب نبودن پوشیدن موی سر را استفاده کند باینطور که معنای یدنین من جلابیبهن اینست که سر تاسری را تا پائین

ص: 141

صورت نیاورند بلکه نزدیک بسر بنمایند .

و خلاصه سخن این که اهل استنباط از واجب بودن نزدیک کردن

جلباب (که عبارت است از جامه واسع و بلند و بلکه خواهی شنید که بعض از اهل لغت آنرا با ملحفه که سراند از تا پائین باشد یکی دانسته اند) استفاده و خوب ستر شعر یعنی پوشانیدن موی سر را نموده اند و لا اقل از جمله ولیضر بن بخمرهن این معنا را استفاده نموده اند؛ پس استنباط حکم باید بوسیله قواعد علمیه و میرا بودن از اغراض باشد و نتیجه این سخن این که در وجوب پوشانیدن بدن و موی زن اختلافی میان علماء نیست و اختلاف در پوشانیدن قرص صورت و دست ها تابند و پاها تا ساق پا است با این اختلاف که باطن پا هم مانند ظاهر می باشد یا نه ؟

و مرحوم علامه حلی و جمعی دیگر از فقهاء پوشانیدن این ها را هم واجب دانسته اند و علت این فتوی از این بزرگان چند چیز است اول استفاده این حکم از روایات و رفع ید از اخباری که دلالت دارد بر عدم وجوب ستر و جه و کفین و قدمین .

الشرايع دوم اینکه در روایت علل وارد شده که علت ستر در اسلام جلوگیری از هیجان غریزه جنسی است و آنان که می فرمایند که نظر بصورت زن مخصوصاً زن جوان و بالاخص در دیده گان او بیشتر مایه فساد اجتماعی و موجب هیجان شهوی می باشد پس باید صورت زن هم پوشیده باشد تا مانع فساد باشد و این

ص: 142

از باب تلازم بین وجوب ستر بر زن با حرمت نظر از مرد است .

و سوم تقوی و ورع اینگونه از علماء است و لذا استاد ما حضرت آیه الله فان-ی هر چند از حیث دلیل با مشهور موافقت کرده اند که

استثناء وجه و کفین را قائلند ولی بواسطه حفظ عفاف عمومی در رساله عملیه خود احتیاط و جویی بر ستر وجه و کفین کرده اند. ولی مشهور بین علماء استثناء وجوب ستر این اعضاء است و دلیل شرعی با فتوای مشهور موافقت دارد و قبل از ذکر دلیل مشهور تذکر دو مطلب لازم است .

اول - اینکه قبل از اسلام حجاب آنهام بنحو پوشش تمام اعضاء از سه تا بقدم نبوده و تاریخ صحیحی که دلالت بر بودن حجاب قبل از اسلام باشد بدست نیست و مدعیان حجاب پیش اسلام اگر تکیه به بعضی از تاریخ ها یا کتاب های مذهبی بکنند باید بآنها گفت که تورات و انجیل تحریف نشده در دست نیست و تواریخ هم اسناد معتبره ای ندارند و بنابراین تقیید حجاب اسلامی اگر تعرض بپوشیدن چادر نباشد قیدیس توضیحی یا غیر لازم و اگر تعرض بپوشیدن چادر باشد آمریست باطل و مطلب دوم که گفتیم لازم التذکر است ، پیش می آید و می گوئیم که ستر زن بجهت حفظ عفاف زنست و آنچه صفت ستر در آن باشد که در عرف بان ساتر اطلاق می شود کافی می باشد .

و بنابراین اگر پوششی انتخاب کند که صورت از آن پیدا باشد و دست و پاگیر هم نباشد بر او ملامتی نیست ولذا گوینده

اسلامی و نویسنده مذهبی اگر بغرض پاک و نیت خالص بخواهد

چیزی بگوید یا بنویسد نباید بچادر توهین کند .

اینکه شروع می کنیم بیان روایاتی که دلالت بر وجوب ستر بر زنان را متکفل است تا مقدار واجب الستر را از آن ها دریابیم پس می گوئیم

اول کلینی از عده از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از جمیل بن دراج از فضل بن یسار از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فضل گفت از آن حضرت سؤال کردم که دو ذراع زن از بند دست تا مرفق از زینت حساب میشود که خداوند میفرماید ولایدین زینتهن الا لبعولتهن (ظاهر نکنند زیورهای خود را جز برای شوهرانشان) فرمود آری و پائین تر از خمار (روسری) زینت است و پائین تر از دست بند هم زینت است و در این روایت کلمه مادون عبارتست از بالاتر از خمار که موی سر است و بالاتر از بند دست که ذراع میباشد و ما اول آیه مبارکه را ذکر نموده و اسامی انواع لباس های زنانه را در قدیم با معنای آن ها توضیح داده تا با ملاحظه سایر اخبار مطلب روشن شود خداوند عالم در سوره نور آیه 31 می فرماید :

وقل للمؤمنات یغضضن من أبصارهن و یحفظن فروجه و لایدین زینتهن الا ماظهر منها ولیضربن بخمرهن علی حیوبهن و لایدین زینتهن الا لبعولتهن الی آخر الآیه .

ای پیغمبر بگو به زن های مؤمنه که دیده بپوشند و فرج خود

ص: 144

را حفظ کنند و زینت خود را آشکار نمایند جز مقداری که ظاهر است و روسری ها را برگریبان زده و زیود خود را آشکار نکنند مگر برای شوهران خود .

و در ذیل آیه می فرماید که پاها را بر زمین نکوبند تا زیورهای مخفی آنان معلوم نشود و خوبست که آیه 59 سوره احزاب را هم بیان کرده تا بعد به اسامی البسه پردازیم پردازیم .

اما آیه یا أيها النبی قل لا زواجك وبناتك ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیهن ذلك أدنی أن یعرفن فلا یؤذین و كان الله غفوراً رحیماً .

معنای سطحی آیه اینست که ای پیغمبر بزن هایت و دخترانت و زن های مومنین بفرما که جلاباب های خود را نزدیک کرده تا شناخته شده و مورد تعرض قرار نگیرند حال می پردازیم به بیان البسه و می گوئیم :

1 - جلاباب ، در المنجد و قاموس و صحاح و مجمع البحرین جلاباب را بمعنای قمیص که بروی بدن پوشیده میشود و در فارسی بان پیراهن می گویند تفسیر نموده اند و گفته اند ثوب واسع جامه گشاد .

و در قاموس است که ممکن است جلاباب جام باشد که روی جامه های دیگر پوشیده می شود و مانند ملحفه است یا جلاباب همان خمار است .

2 - درع ، در غالب کتب لغت که بعضی از آن ها نام برده شد

درع را بمعنای قمیص ذکر کرده اند .

3 - قمیص ، و آن را گفته اند جامه ایست که روی بدن پوشیده می شود و در کتاب محیط المحيط میگوید جامه ایست که زیر جامه ها پوشیده می شود و تا شانه شکافته شد یعنی بلند تر نیست.

4 - خمار ، و آن را بمعنای آنچه سر را می پوشاند گرفته اند .

5 - قناع ، و آن را بمعنای روسری گرفته اند با قید اینکه از مقنعه گشاد تر باشد .

6 - مقنعه را، بمعنای آنچه سر را بپوشاند گفته اند . با قید کوچک تر بودن از قناع .

7 - إزار ، و آن را بمعنای ملحفه یا آنچه ساتر است گرفته اند .

8 - ملحفه و آن را لباسی می دانند که روی تمام لباس ها قرار گرفته باشد و انسان را بپوشاند و می توان آن را لباسی سرتاسری نام نهاد و بدیهی است که کمتر کسی از اهل لغت جلاباب را همانند ملحفه دانسته بلکه جمعی تصریح کرده اند که جلاباب کوچکتر از ملحفه است .

و خلاصه جلاباب اگر هم سرتاسر بدن را از سر تا قدم بپوشاند بطور واضح صورت را نمی پوشاند و بلکه در قرآن برای این که زن شناخته شود امر شده که جلاباب نزدیک سر برسد یعنی از پیشانی بالاتر باشد و قطع نظر از این آیه مبارکه ما باید ببینیم از اخبار چه معنایی بدست می آید .

ص: 146

ومی گوئیم باید دانست که گاه تعبیری کنایه است و تعبیرهایی که کنائی است بدون غرض گفته نمی شود و البته کنایه مانند مجاز احتیاج بقرینه دارد و در آیه مبارکه (لا یبدین زینتهن) زینت گفته شده و از آن اراده محل زینت شده است و قرینه برای اینست که زینت قبل از پوشیدن و آویختن بگردن یا دست و یا با چیز است جامد و نشان دادن آن هیچ محذوری ندارد و این قرینه می شود که مراد جدی از کلمه زینت جای زینت است و حال باید مناسبتی که در این کنایه رعایت شده است را بیاییم و بلطف - خداوند می گوئیم بدو جهت از موی سر و دست ها بزینت تعبی-ر شده .

اول اینکه عضو آراسته شده بزبور اول زیورش پیدا می شود چنانچه در استثناء که إلا ما ظهر باشد و معنای آن می آید که صورت و دست اراده شده چون خضاب در دست و سرمه در چشم از روی دقت قبل از دست و چشم دیده می شود اگر چه در ظاهر مقرون با یکدیگر دیده می شوند .

دوم این که در کلام حکماء از کارهای ناپسند و جاهای ناپسند و اعضا ناپسند همواره با تعبیرهای کنائی یاد می شود و لذا در قرآن عمل جنسی را بکلمه لا مستم النساء تعبیر فرموده و نیز از قضاء حاجت (که خود تعبیر است کنائی) به جاء احدکم من الغائط که معنای غائط مکان های دور از نظر و پست است تعبیر نموده پس ذکر زینت و اراده محل زینت تعبیر است کنائی و -

باصطلاح علمی تعبیر از محل بحال است و نتیجه این توضیح آن که پائین تر از خمار که صورتست و پائین تر از دستبند که کف دست است (ظاهر و باطن) داخل در آیه منع نیست. دوم اینکه شیخ کلینی بسند ضعیف از حضرت صادق نقل نموده که از آن حضرت (علیه السلام) سوال می شود که از نامحرم چه مقدار برای مرد شرعاً جایز است دیده شود؟

فرمود صورت و دو کف و دو قدم .

سوم اینکه نیز شیخ کلینی بسند موثق از زراره روایت کرده که از امام ششم (علیه السلام) معنای الاما ظهر منها را سوال می کند و حضرت جواب می دهند زیور آشکارا سرمه و انگشتر است و بدیهی که جای سرمه در چشم است و جای انگشتر در دست است.

چهارم، مرحوم کلینی بسند معتبر از ابو بصیر نقل کرده که از امام ششم (علیه السلام) سؤال کردم فرمایش خداوند را و لایبیدن زینتهن الا ما ظهر منها، معنایش چیست؟ فرمود خاتم یعنی انگشتر و مسکه که در روایت بمعنای قلب گرفته و هر دو بمعنای دست بند است، مفاد روایت صباح بودن انگشاف دست است .

پنجم - عبدالله بن جعفر در قرب الاسناد ص 40 از هارون بن مسلم که نجاشی او را توثیق کرده از مسعدة بن زیاد که نیز نجاشی (یکی از علماء رجال) او را ثقة دانسته روایت کرده که گفت از امام پنجم (علیه السلام) شنیدم در جواب سؤال از آنچه زن جایز است از زیورش را آشکار نماید فرمودند صورت و دو دست و از این

حدیث معتبر بطور واضح معلوم میشود که مراد از زینت محل زینت است و نیز معلوم میشود که لازم نیست که زن صورت و دست ها را بپوشاند .

و خوب است دو نکته دیگری را در این مقام یاد آور شویم اول اینکه خمار سرتاسری نیست و بلکه روسری است که به حسب متعارف صورت پوش نیست و این معنا از حدیث جابر جعفی (وسایل ج 14 ص 162) بدست می آید که عبارت تلقی الخمار عن موضع مسح رأسها را دارد که ظاهر است در اینکه خمار سر را می پوشاند بطور انحصار نه با صورت .

و صَدْرُ خَمَارِ عَلِي الْجَيْبِ که در قرآن است برای پیدا نشدن گردن است نه پوشاندن صورت و نکته دوم اینکه جلباب و خمار دو طور لباس است و این معنا از روایاتی

که درباره قواعد از زنان (پیرزنان) وارد شده بدست می آید که در باب 110 از مقدمات نکاح وسایل آمده است الخمار و الجلباب و عطف بواو در این دو لباس اختلاف در آن دو را می فهماند و بنابراین خمار با ملحفه کمال تغایر را دارد یعنی خمار روسری است و ملحفه سرتاسری است.

و برای تأیید اینکه وجه و کفین استثناء شده است روایتی را که صدوق در کتاب علل الشرائع و در کتاب عیون الاخبار نقل کرده یاد آور می شویم که امام هشتم (علیه السلام) در جواب مسایل محمد بن سنان می فرمایند حرام است نظر بموی زن های شوهر دار یا

بی شوهر بعلت اینکه نظر مرد بموی زن هیچان آور است و مایه و انگیزه فساد است و وارد شدن در ورطه حرام میباشد (السخ) و امروزه ثابت شده که موی سر زن جاذبه جنسی دارد و بتعبیر امروزه الکتریسته کشش در آن است و نیز برای تاکید مطلب خوب است اخبار ستر صلاتی را هم یاد نمائیم در وسایل صدوق بسند خود از فضل بن یسار از ابی جعفر (علیه السلام) (الباقر (علیه السلام)) روایت کرده که می فرماید حضرت زهرا (علیه السلام) نماز بجا آوردند در يك درع که بمعنای پیراهن است بر سرشان خمار بود که همان روسری است سپس می فرماید بر آن حضرت بیشتر از آنچه موی سر و گوش هایشان را بپوشاند نبود و از این روایت بخوبی معلوم می شود که ساتر زن در نماز آن چیزی است که ماورا صورت و دست ها را بپوشاند چون بدیهی است که درع، کفین، و قدمین را نمی پوشاند و بدن پوش زنان در سابق همانند پیراهن عربی در زمان ما بوده که تا ساق پا را می پوشانده، و نیز در وسایل است که صدوق بسند صحیح از محمد بن مسلم از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمودند که زن در درع و مقنعه در صورتی که صفت ستر را دارا باشد یعنی نازک نباشد نماز بجای بیاورد یعنی برای ساتر نماز يك پیراهن بلند و يك روسری کافی است و از این حدیث صحیح بدست می آید که صحت و دست ها و قدم ها واجب الستر در نماز نیستند و روایات دیگری هم باین مضمون وارد شده که ذکر آن ها ضرورت ندارد و از مویادات مطلب

و بلکه دلیل بر آن، اینست که احرام زن در حج و عمره بباز بودن صورت او است .

تا آنجا که اگر بخواهد روپوشی برای صورت تهیه کند باید طوری آن را در مقابل صورت بگیرد که تماس با بشره صورت پیدا نکند و این که گفتیم دلیل بر آنست برای این جهت است که در غالب اوقات زنان و مردان در جمع یکدیگر مناسک یکدیگر مناسک حج و عمره را انجام می دهند و بدیهی است که اگر در هنگام حج که امریست عبادی ،

واجب باشد باز بودن صورت و جوب ستر آن در غیر اعمال حج قابل اعتبار نیست اگر چه می شود گفت حجاج چه زن و چه مرد بی خیالند از نظر کردن بیکدیگر و از این جهت این اخبار را که دلالت دارد بر اینکه احرام مرد در باز بودن سر است و احرام زن در باز بودن صورت است ما در نهایت مؤید می دانیم نه دلیل بر عدم وجوب ستر صورت برای زنان .

و در خاتمه نصیحت ما به خواهران مسلمان اینست که هم چنان که بهداشت برای بدن ما یه سلامت است و طول عمر احتیاط در نگاه داشتن عفت برای زنان نیز کمال ضرورت را دارد بدین معنا که جرأت و بی باکی در امر حجاب و پنداشتن زن که نیمی از - اجتماع را بطوری مساوی در کلیه شئون فردی و اجتماعی تشکیل می دهد نتیجه ای جز بی بند و باری ندارد و شیطان و نفس اماره که دو عفريت عصمت خوار هستند بسراغ او خواهند آمد و برای حفظ عفاف است که در روایات آمده نگاه کردن تیریست

از تیرهای شیطان (برای شکار عفت زن) و نیز روایت است که می فرمایند هرکسی بهره ای از زنا دارد، زیرا زنا دیده گان نظر است و زنا لب ها بوسه می باشد و زنا دست ها لمس است چه در دنبال این اعمال فرج هم تبعیت بکند یا نکند (صدق الفرج ذلك ام کذب)

و بنابراین زن در انتخاب لباس بیرون از منزل بایستی از پوشیدن لباس های تنگ که نمایانگر حجم اعضاء است خود داری کند دوم اخباریست که توهم میشود که برای زن جایز نیست رفتن بحمام های عمومی که چنانچه در باب 16 از آداب حمام شیخ حر عاملی در وسایل جلد 2 ص 375 بسند صحیح از رفاعه از حضرت صادق (علیه السلام) روایت نموده که هرکس ایمان بخدا و روز قیامت دارد زن خود را بحمام نفرستد و بالحنی بسیار شدید در همان باب از صدوق بروایتی که سند ندارد و ضعیف است روایت کرده که هرکس اطاعت از زنش بکند خداوند او را برو در آتش جهنم می اندازد سؤال می شود این اطاعت کدام است و - امام می فرماید زن او می خواهد بمجلس های فاتحه یا در مجالسی که زن های نوحه سرا هستند برود و در جشن های عروسی شرکت کند و در حمام ها برود و لباس های نازک بپوشد و مرد او را - اجابت نماید .

و شیخ کلینی بسند معتبر از سکونی در وسایل ج 4 باب 95، از ابواب مقدمات نکاح از امام ششم (علیه السلام) نقل کرده که فرمودند

ص: 152

رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند هرکس از زن خود پیروی کند خداوند او را بر رو بآتش جهنم میاندازد ، سؤال شد این پیروی کدام است فرمودند از او میخواهد که به حمام ها برود و بعروسی ها حاضر گردد و به مجلس زنان نوحه سرا یا مجالس فاتحه حاضر گردد و جامه های نازک بپوشد و مرد از او پیروی بنماید و نیز صدوق علیه الرحمة در خصال و در وسایل ج 2 باب 16 آداب حمام و در عقاب الاعمال این روایت را ذکر نموده است .

و جواب از این اخبار به سه وجه داده می شود.

اول اینکه پیروی بی قید و شرط مرد از زن یعنی اطاعت کورکورانه مرد از زن را در این روایت موجب غضب خدا دانسته که به طور استمرار و همیشگی مرد پیروی از نیت زن نسبت بامور خارج از منزل بنماید و این نه بدان معناست که اگر مرد با زن در امری هم صلاح شدند اجابت مرد از زن در آن امر مصلحت دار مبعوض باشد مثلا بخواهد به مجلس روضه برود و یا بمسجد برود برای جماعت .

دوم اطاعت جمیع امور مذکوره در روایات که رفتن بحمامات و نیاحات و عروسی ها و پوشیدن لباس های نازک باشد را قبیح دانسته که بقرینه در خواست زن از مرد پوشش لباس های نازک را روایت ناظر می شود بصورتی که زن بقصد خود آرائی و جلوه گری بخواهد در مجامع عمومی حاضر شود .

سوم اینکه این روایت بی معارض نیست اما نسبت به رفتن در حمام

مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه بسند صحیح از علی بن یقظین روایت کرده که از موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسیدم در حمام قرآن بخوانم و نکاح بکنم؟ فرمود مانعی ندارد و شیخ طوسی در تهذیب بسند صحیح از محمد بن بزیع روایت کرده که از امام هشتم (علیه السلام) سؤال کرد مشخص در حمام قرآن بخواند و نکاح بکند فرمودند آری و شیخ کلینی بسند صحیح از علی بن یقظین روایت کرده که به موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کردم قرآن بخوانم و نکاح بکنم در حمام؟ فرمود مانعی ندارد و بدیهی است نکاح امری است دو جانبه و طرف مقابل زن است و فرض این است که محل نکاح حمام است و با این جواب از دو حدیث رفاعه و سماعه نیز جواب می دهیم .

و برای خلاصه می گوئیم ما در مقابل جمع بین روایات مانعه و مجوزه می گوئیم به مناسبت لزوم رعایت عفت برای زن، روایاتی که مانع می باشد نظرش بصورتی است که عفت زن در معرض خطر باشد یعنی خوف از آن باشد که عفت زن رعایت نشود و روایاتی که

امور مذکوره را جایز شمرده بصورتی نظر دارد که اطمینان بحفظ زن از عفت خود برای مرد حاصل باشد و قرینه براین جمع ما مناسبت مقام یعنی ملاحظه غریزه جنسی میدانیم که باصطلاح علمی از آن تعبیر می شود بمناسبت حکم با موضوع و برای نشان دادن مطلب می گوئیم اگر موردی گفته شود دختر جوانت را در جاهای پرجمعیت روانه نکن و وقت دیگری گفته شود دختران

جوان هم می توانند در مجامع عمومی ظاهر شوند از ایند و کلام که در ظاهر با يك ديگر تناقض دارند می توانیم بملاحظه امکان آلودگی دختر جوان در مراکز پر جمعیت این مطلب را استنباط کنیم که کلام اول بدین منظور گفته شده که دختر جوان نباید خود را در دسترس انظار عمومی قرار بدهد و کلام دوم برای این گفته شده که زن اگر چه جوان باشد می تواند از فوائد همگانی بهره ببرد و طبعا عقل میانگین این دو کلام را این میدانند که صیانت ناموس لازم است و اگر اطمینان باین باشد زن و مرد اجتماعشان بی مانع می باشد حال اگر اشکال کنی که ما شاهد زنده ای برای جمع میان این دو دسته روایات نداریم و این مطلب که در جواب گفته شد مجرد حدس و گمان می باشد و بنابر این تعارض در روایات قطعی می باشد جواب گوئیم که قاعده در تعارض اینستکه هر دو دسته روایات از اعتبار ساقط شوند و مرجع فقیه برای حکم اطلاعات مافوق این دو دسته باشند وگر نه اصول عملیه و بدیهی است که هر کجا در هر چه تردید داشته باشیم در حرمت و حلیت آن مطلقات و اصول عملیه مانند اصل برائت و اصل حلیت و استصحاب عدم حرمت اقتضاء جواز را دارند سوم بعضی از روایات که در آن رفتن زن بمجالس فاتحه منع شده است که احادیث آن در گذشته نقل گردید .

و در جواب می گوئیم صدوق در وسایل ج 1 باب 69 در ابواب دفن و در باب التعریة و الجزع در من لا یحضره الفقیه و کلینی

در کافی شریف از عبد الله کاهلی روایت نموده اند که از امام هفتم (علیه السلام) سؤال کردم که زن من با زن ابن مارد به مجالس فاتحه می روند و من آن ها را منع می کنم و زن من می گوید اگر رفتن بمجالس فاتحه حرام است از ما جلوگیری کن تا ترک کنیم و اگر حرام نیست چرا از ما ممانعت می نمائی چون اگر ما زمانی کسی را

از دست بدهیم شخصی از ما بمیرد احدی به مجلس ما حاضر نمی شود کاهلی می گوید امام هفتم (علیه السلام) فرمودند که سؤال تو از حقوق اجتماعی است پدرم، مادر من و ام فروه رامی فرستادند تا حقوق مردم مدینه را ادا کنند و معنای فرمایش ان حضرت اینست که حضرت صادق (علیه السلام) زن های خود را بمجالستی که جنبه های اجتماعی داشته است روانه می گردند و امام بکلمه جامعه از سؤال کاهلی جواب داده اند و بعبارت واضح تر سؤال عبد الله کاهلی از فرستادن زنان به مجالس فاتحه بوده و امام بطور کلی اجازه داده اند که زن ها بمراسم اجتماعی بروند و رعایت حقوق اجتماعی را بنمایند.

و نیز در خبر معتبر در وسائل ج 12 باب 17 است که امام ششم (علیه السلام) فرمودند پدرم امر کردند که از مال خودم مقداری وقف کنم که ده سال در ایام حج برای اود رمنی زنان نوحه گر نوحه سرائی کنند و بدیهی است که در ایام حج در منی جمعیت های انبوه زن و مرد موجود می باشند .

و نیز در خبر است که ام سلمه به نبی اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد

ص: 156

فامیل ما مجلس فاتحه دارند اجازه می دهید بروم؟

حضرت اجازه دادند و ام سلمه بآن مجلس رفت و خلاصه در اخبار زیادی کسب زن نوحه سرا را جایز دانسته اند و چگونه ممکن است نوحه سرا در مجلس ترحیم حاضر شود و زن ها ممنوع الورد در آن مجالس باشند، و غرض از اطاله سخن اینست که شخص باید باسیر در کلیه اخباری که در يك موضوع وارد شده آشنا باشد تا حکم قطعی را ملتفت شود .

چهارم در بعضی از اخبار تشییع جنازه بر زن منع شده چنانچه در حدیث جابر نیز آمده ولی در باب 39 از نماز میت از وسایل بحدیث معتبر از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال شده که آیا زنان بر جنازه ها نماز بگذارند، فرمودند زینب دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - وقتی از دنیا رفت فاطمه (علیه السلام) با جماعتی از زنان بیرون و بر خواهر خود نماز گذاشتند.

پنجم از صفاتی که از مرد نیکوست و از زن ناپسند و مذموم است غیرت است که در مرد نشانه ایمان است و نگهبانی از ناموس می باشد که هر مردی ایمانش زیاد باشد مراعات عفت را می نماید و لازمه آن غیرت بردن بر زن است ولی این صفت در زن نشانه حسادت است اگر چه سرچشمه آن از محبت بشوهر است ولی زن های مؤمنه غیرت بر مرد نمی برند چون خداوند غیرت را برای مردان قرار داده و خداوند چهار زن عقدی را باضافه متعه برای مرد جایز دانسته و این مطلب در جلد 14 از وسایل

ص: 157

ششم از واجبات زن تمکین است که در روایات وارد گردیده . یکی از حقوق مرد بر زن اینست که هر وقت از زن بهره‌گری خواست زن او را اجابت کند و منعش نکند و بلکه این مطلب از قرآن هم استفاده میشود و این کار علاوه بر این که معصیت است دارای اثر شرعی ساقط شدن حق نفقه زن می باشد و زن مسلمان بایستی اندیشه مفاسد این ممانعت را در نظر آورده و چنان چه دستور روایات است خود را در معرض استمتاع مرد در آورده از بوی خوش و لباس و زینت خود را بدور نداشته تا آشوب و فتنه یعنی نفرت و بسا طلاق و شاید عمل نامشروع انجام نگیرد و این مطلب در باب 79 ص 14 وسایل نیز آمده است .

هفتم زن شوهردار بدون اجازه شوهر نباید از خانه خارج شود و بدیهی است که مرد هم سزاوار نیست که زن را در تنگنای منع اکید قرار دهد و این مطلب معلوم باشد که اگر بیرون رفتن او برای واجب باشد مانند اداء فریضه حج إذن شوهر ساقط می شود چنانچه در سابق اشاره شد.

هشتم بر زن سزاوار نیست که بی شوهر بماند و بلکه اگر خوف معصیت باشد بدون هیچ اشکالی حرامست .

و یکی از وظائف زن اینست که مهر خود را سنگین نگیرد که در صفحه 78 باب 14 وسائل برکت زن را سبک بودن مهر قرار داده و لیکن این نه بدان معناست که لازم باشد زن بهر

مهر ناچیزی تن در دهد حتی 500 درهم که مهر السنه آنه م در زمان قدیم بوده عبارتست از 500 مثقال نقره مسكوك و بلکه در روایات مهرکم و ناچیز نکوهش شده چنانچه علی (علیه السلام) می فرماید من کراحت دارم که مهر کمتر از 10 مثقال نقره باشد .

و بلکه از دیدگاه عقل و فراست بایستی ملاحظه مقام و منزلت زن

بشود چه بسا در زمانی یا مکانی اگر زن با مهر کم تن بازدواج بدهد مقام و منزلت او در نزد اقران و امثال خودش تنزل یافته و گاه باشد که مرد بواسطه خفت مهر زن آن را طلاق دهد. و خلاصه سخن اینکه کم مهری بعلت سهولت در امر ازدواج است نه به این معنی که بغلط اندازی ارزش زن را در اجتماع کاسته و زناشویی را همپایه شهوت رانی قرار دهد و شاهد بر مدعی این که شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب مبسوط در باب صداق نسبت بیکی از ازدواج های امام دوم (علیه السلام) روایت فرموده که حضرت 100 کنیز زر خرید که با 1000 مثقال نقره بوده مهر فرمودند .

و تاریخ اسلام گویای این معناست که امام دوم (علیه السلام) دارای ثروت سرشار بوده اند و این معنا را بدان جهت اشاره میکنم که معلوم باشد افراط و تفریط در دین اسلام نیست و اگر زهد علی (علیه السلام) را در ائمه و زهد عیسی را در انبیاء در نظر می اوریم خوبست که مکنت امام دوم (علیه السلام) را در پیشوایان مذهبی و ملك سلیمان را در انبیاء که در قرآن بدان تصریح شده از نظر دور

ص: 159

نداریم تا بدانیم که تعهد و مسئولیت عبارت از فقر و بی چیزی

نیست و میزان ایمانست و بهترین کلام فرمایش حق تعالی است که از آن استفاده می شود صدق تا بسر حد قنطار هم می رسد چنانچه در سابق بیان آن کردیم و چه خوبست که بگوئیم فقر برای زن بعنوان تهی دستی و بی چیز بودن و محتاج بودن و در نتیجه سر بگریبان و پریشان زیستن مقام والائی نیست آری اگر در اثر مقدراتی زن بی چیز باشد نباید گوهر ایمان و عفت را بجرم بی چیزی بیاد ده دو در پایان اشاره به ثروت فاطمه (علیه السلام) را لازم می دانیم که خداوند عالم در دو سوره از قرآن یعنی سوره روم آیه 38 و سوره بنی اسرائیل آیه 26 به پیغمبر گرامی امر می فرماید که حق خویش را بده و در حدیث معتبر چنانچه در تفسیر برهان از صدوق است نقل فرموده که فدک عطیه ایست از مالک آن به نبی اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) و بحکم حق تعالی پیغمبر گرامی بفاطمه زهراء (علیه السلام) تملیک فرمودند و آشنایان بدست-ور زبان عرب می دانند که جمله فقد جعلت هالك دال بر ملك است چون کمتر کسی است که بزبان و مبادی عربیت آشنا باشد و نشنیده باشد که اللام للملك و تأسف بار است که بعضی از افراد بهوس مبارزه با ثروت مندان كمك بابوكر غاصب داده اند و چنانچه او این ثروت خدا داد را از بی بی مظلومه غصب کرد آنان هم او را از این حق خدا دادی محروم می دانند و در ذیل این مطلب مناسب دانستیم که فرمایش آیه الله العظمی

ص: 160

آقای فانی دام ظلّه العالی را که درباره فدک مرقوم داشته اند نقل کنیم معظم له سند روایت را و نیز دلالت آن را اینطور بیان فرموده اند : در جلد دوم تفسیر برهان در صفحه 415 ذیل آیه و آت ذا القربی حقه در سوره بنی اسرائیل ، حدیث دوم نقل کرده است از مرحوم صدوق علیه الرحمه ابن بابویه قال حدثنا علی بن الحسین بن شاذویه المؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابيه عن الريان بن الصلت عن الرضا عليه السلام ، قال قوله تعالى و آت ذا القربی حقه ، و خصوصیه خصهم الله العزيز الجبار بها و اصطفاهم علی الامة ، قال فلما نزلت هذه الآية علی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قال أدعوا لی فاطمة فدعیت له فقال یا فاطمة قالت لیبک یا رسول الله فقال هذه فدک و هی معالم یوجف علیها بخیل ولا ركب ، و هی لی خاصة دون المسلمین فقد جعلتها ، لك ، لما أمرنی الله تعالی ، خذیها لك ولولدك أما سند حدیث پس عبارت است از در طبقه اول دو نفر از اساتید و مشایخ شیخ صدوق (ره) که یکی مؤدب است و مجلسی اول فرموده از مشایخ صدوق است و در تنقیح المقال است که آنان (مشایخ) را احتیاج به توثیق نیست و دیگری ابن مسرور میرداماد می فرماید صدوق را مشایخی است که آنان را با رضی الله عنه یاد کرده و آنان ثبت و جلیلند و من میگویم روایت کردن هرد و این روایت را مایه اطمینان و اعتماد است

و طبقه بعد محمد حمیری قمی است که نجاشی فرموده او ثقه و وجه است و طبقه بعد پدر او است که نجاشی فرموده ثقه و صدق و است .
و بنا بر آنچه گذشت این روایت معتبر است ، و از این روایت با اختصار و فشرده‌گی متن ، مطالبی بدست می آید .

اول - شأن نزول این آیه فاطمه زهرا علیها سلام است در مورد فذك یعنی مراد از ذا القربی فاطمه (علیه السلام) است و مراد از حق فذك است .

دوم فذك ملك پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) میباشد چون لام در هی لی دلالت بر ملك دارد .

سوم - این که فذك مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و از مصالح عامه نیست که توهم شده چون می فرماید: خاصة دون المسلمین .

چهارم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فذك را ملك فاطمه (علیه السلام) نمودند بجهت ظهور لام در جعلتها لك در ملك ، به علاوه جمله جعلتها هم با (تسلیط مجرد سازش ندارد و بلکه مناسب با تمليك است .

پنجم - این تمليك از روی عاطفه ابوت نبوده و يك وظیفه الهی بوده چون می فرماید لما أمرنی الله تعالی یعنی بواسطه امر خدا بتو تمليك کردم .

ششم - اینکه فذك ملك قابل ارث بوده که به فرزندان آن مظلومه هم می رسیده بدلیل جمله ولولئك یعنی و ملك فرزندان مقرر دادم .

هفتم - بعد از جمله خدی ها که معنای آن بگیر آن را می باشد کلمه لك را آورده و به مجرد خدیها که تسلیط و تسلیم است قناعت نکرده و کلمه لك را مکرر ذکر کرده که معنای آن تمليك است . والحمد لله رب العالمین .

دهم - یکی از وظائف دقیق و با اهمیت برای زنان اینست که در معاشرت با مردان اجنبی آمیزش را در محتوای عفاف و عاقلانه متوقف سازند باین معنا که در معاشرت ها جنبه اجتناب از نزدیکی بیش از حد با مرد را رعایت کرده و مخصوصاً مواظبت کنند که تماس واصطكاك بدن با بدن اگر چه از زیر پوشش و لباس و اگر چه

از روی سهو و غفلت حاصل نشود چون زن در عالم ارتباط و غریزه جنسی جنبه مغناطیسی دارد و لذا قوه جاذبه بحسب طبیعت در او موجود است و خود این حالت سبب انجذاب قهری برای مردان می باشد و خلاصه زن متاعی است که تقاضا را ذاتاً جویا است و در این صورت اگر عرضه از او مشاهده شود بسا بی اختیار بسایی کشش های نامرئی و شهوی در مردان اجنبی پدید آمده و اگر در جامعه ای حالت اصطكاك زن ها و مردها شیوع داشته باشد یا شیوع پیدا کند در يك چنین جامعه ای شهوت پرستی و هوس رانی بسر حد اعلاء زالت می رسد و ملاحظه اخلاق و عادات جوامع بشری برای دریافت این حقیقت گویا شاهدهی است. صادق بر مدعای ما ، بدین بیان که جوامعی که مجتمعات زن و مرد همانند سینما و یا مهمانسراها و مجتمع های عمومی بیشتر

باشد فحشا و منکر در آن جامعه ها افزون تر است از جامعه - هائی که از این سنخ مجتمعات آلوده با ختلاط و اصطکاک دور باشند.

و در باب 132 مقدمات نکاح وسایل بروایت موثق از حضرت صادق (علیه السلام) است که فرمودند امیرالمؤمنین (علیه السلام) باهل عراق خطاً کردند که ای مردم عراق خبر دار شده ام که زن های شما بمردها در راه تنه می زنند آیا حیاء و شرم نمی کنید و این وظیفه بحکم عقل هم چنانچه اشاره کردیم ثابت است و لذا زنی که خود را متعهد بعهدهای آسمانی میدانند نه بآنچه خود به نساجی فکر غلط تعهد میدانند، بایستی اگر در علم و دانش و صنعت و سازندگی و پیشرفت کمال خود را همپایه مردان میدانند و یا در جستجوی آن می باشد صفات تکوینی خود را فراموش نکنند و بعنوان همکاری با مردان در خدمت های اجتماعی از لوث آمیزش نا بجای با مردان خود را محافظت کند که گوهر همتای عفت از هر جهشی در اجتماع قیمتش بیشتر است .

چند نکته در پایان ذکر می کنم اول خواهران دینی بدانند که عصر زود گذر است و انواع علوم و کمالات نامحدود و با دریافت این حقیقت سعی کنند که علوم و معارف الهیه را در صف اول اهمیت

قرار بدهند و بعبارت ساده و روان، اصول عقاید را در بدایه آموزش بیاموزند و بعد علوم دیگر را و نیز فروع الدین را مخصوصاً احکام پیچیده و مشکل اختصاصی زنان را قبل از هر علمی دریابند

و بدانند که برای زنی که از پیروان زهراء (علیه السلام) است زیننده نیست که احکام خود را نداند و گور سرباز گمنام را نقاشی کند! .

دوم - زن مزرعه نسل بشر است و در صورت فراهم بودن اسباب و حصول همسری که شایسته و مؤمن است از ازدواج پهلو تهی نکند که در عاقبت از این بیزاری جاهلانه پشیمان شده و بعلاوه درختی بی بار و موجودی بی یادگار بفراموشی سپرده می شود .

سوم - جهاد یعنی کوشش و تلاش و کوشش در هر کار خوبی خوب است ولی آیا خوب تر از شوهر داری هم از برای زن می توان یافت؟! . و این مطلب را موسی بن جعفر (علیه السلام) بیان فرموده اند چنانچه در باب 11 مقدمات نکاح وسایل از کافی شریف بسند معتبر از آن بزرگوار نقل فرموده که جهاد المرأة حُسن التبعل وسند این حدیث عبارت است از عده شیخ کلینی از سهل بن زیاد آدمی از علی بن حسان واسطی که درباره او ثقه گفته اند از موسی بکر واسطی که ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی او را معتمد له دانسته و از او نقل حدیث می نمایند از ابو ابراهیم که کتیه موسی بن جعفر (علیه السلام) می باشد و مفاد حدیث اینست که جهاد زن خوب شوهر داری و نیکو برگذار نمودن زندگانی زناشوئی است و این عبارت مختصر بر سه پایه استوار گردیده .

اول - جهادن

دوم - حُسن

سوم - تبعل

ص: 165

اما جهاد که معنای لغوی آن کوشش و تحمل زحمت برای رسیدن بمقصود می باشد و در عالم اصطلاح مصادیقی دارد يك مصداق آن عبارتست از کوشش در پاک کردن روح یعنی در صدد تهذیب نفس بر آمدن که در حدیث است .

وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از جهادی بازگشتند باصحاب فرمودند که ما از جهاد اصغر برگشته ایم و بر شما باد به جهاد اکبر یعنی مبارزه با دشمنان داخلی خود که صفات رذیله باشند و بدیهی است این دشمنان باطنی در صدد شکست ایمان که سرمایه خلودی انسان است میباشند و مصداق دیگر جهاد جنگ با کفار است که آن با جماع علماء شیعه و احادیث اهل بیت (علیه السلام) بستگی باذن امام دارد که منحصرًا با حضور امام میسر است و ممکن است مصداق سومی بر آن تصور کرد اگر چه بر خلاف اصطلاح است و آن دفاع از کشور اسلام می باشد که فقهاء شیعه دفاع راغیر از جهاد دانسته اند و از این رو دفاع واجبی است کفائی و شرط آن مرد بودن نیست و معصوم بجای این جهاد پرداختن بزندگی داخلی را بعهدہ زنان واگذار فرموده و اما حسن پس معنای آن نیکوئی و خوبی است و نیکوئی صفتی است کمالی از برای هر موجودی و برای فهم این معنی می گوئیم هر چیزی را که تصور کنیم دارای سه حالت است نظام برای کیان آن چیز 2 نقص آن کیان 3 زیبایی یا حسن یا نیکوئی آن کیان و از اموری که دارای کیانی است مخصوص بخود و محتاج به نظامی است مناسب با خود

زناشوئی و پیوستگی زن و مرد می باشد 3 تبعل و مراد از تَبَعْل نه شوهر دار بود نست چون شوهر دار بودی مانند زن دار بودن عبارت

است از جفت بودن یعنی زوجیت و زوجیت معنائیست ربطی و در

عین حال بسیط و امریست مشترك في ما بین زن و مرد لاکن تبعل از باب تفعل است یعنی پذیرش شوهر و بعبارت دیگر شوهر داریست و بدیهی است که شوهر داری يك نظامی است داخلی که بسه حالت انجام می گیرد .

1 - متعارف و معمولی که در غالب افراد متوسط الحال از هر جهتی دیده می شود .

2 - نظام در هم ریخته زناشوئی که در بسیاری از اوقات از زن شروع می شود چون اگر زن با لطافت روح، متانت رای را هم دارا باشد در بسیاری از موارد می تواند تسلط تربیتی بر شوهر منحرف خود پیدا کند .

3 - خوب شوهر داریست که نظام زندگی را زن بنحوی شایسته

ترتیب دهد .

ص: 167

و در حدیث گذشته امام (علیه السلام) جهاد زن را خوب شوهرداری بیان فرموده، پس زن با مراعات مراحل تکاملی، بایستی سر لوحه کمالات را خوب شوهرداری قرار بدهد تا تلائم دورکن حیاتی، نظام داخلی را تحسین بخشوده، و میوه این دو درخت زندگی، فرزندان خوش کردار باشند.

و در نتیجه اجتماعی از این نوع زن و شوهرها تشکیل یابد که بدون اختلال ادامه حیات دهند.

چهارم - از تمام آنچه در این کتاب بیان شد معلوم گردید که زن نمونه در اسلام جامعه الکمالات است و هیچ گونه کمبود جسمی و روحی و عائلی و اجتماعی ندارد و با صیانت عفت در هر رشته از رشته های کمالی و بشری، شایستگی دخول و ورود، و تحصیل تخصص را دارد و بطور فهرست.

1 - معارف حقه الهیه .

2 - علم با احکام شرع .

3 - تهذیب اخلاق .

4 - تحصیل کلیه علوم و مخصوصاً فقه و اصول .

5 - راهنمایی افراد جامعه .

6 - شرکت در بنیادهای خیریه .

7 - زراعت و فلاح و درخت کاری و مانند این ها .

8 - تربیت فرزند که از اهم وظائف زن است، البته به تربیت دینی و خدا پسند.

ص: 168

9 - دام پروری و تولید دام های اهلی .

10 - جد و جهد در امر شوهر داری و تدبیر منزل .

11 - پیشرفت و تکامل در صنایع بطور عموم و کلیه حرفه ها مخصوصا حرفه هایی که با لطافت کار دارد همانند نقاشی و گلدوزی .

12 - طبابت و پرستاری بیماران و دست گیری ناتوانان و این دوازده امر نمونه ایست از آنچه زن می تواند و در اغلب واجب شرعی است که بجا بیاورد و گرنه چنان چه گذشت زن و مرد مشترکات بی شماری دارند ولی تمام آنچه گذشت مشروط به يك شرط است که از کیمیای احمر یا به تعبیر دیگر از برلیان قیمتی تر است و در صدد تحصیل بودن آن چه رسد حصول مرتبه عالیه آن در کمال صعوبت است و آن حفظ عفاف و دارای نجابت بودن است که، باید زن مسلمان علاوه بر ایمان و عمل به ارکان شریعت مطهره اسلام عقیقه باشد. والحمد لله رب العالمین .

ص: 169

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

